



دانشگاه پیام نور

دانشکده الهیات و علوم اسلامی

گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی

جزوه‌ی درس:

تاریخ اسلام در اندلس

دوره‌ی:

کارشناسی

گردآوری:

دکتر مجتبی سلطانی احمدی و دکتر زینب فضلی

کار نگیرد. وی در جای جای اصل کتاب که از آغاز تا پایان قرآن کریم، به ترتیب مصحف شریف، اختلاف قرائات را می‌آورد (گ ۱۴۴ ب - ۲۰۴ ب) و پس از آن، کتاب را با گشودن فصلی در فضیلت ختم قرآن (گ ۲۰۴ ب - ۲۰۵ ب) به پایان می‌برد، با عبارات «قُرأت» و «لَمْ أقرأ به»، یا «لَمْ أقرأ بذلك»، ارزیابی خود را از قرائات و اختیارات منقول و مقبول ارائه می‌دهد (نک: گ ۱۴۴ ب، ۱۴۵ الف - ۱۴۵ ب، جم).

مأخذ: ابن جزری، محمد، غایة النهایة، به کوشش برگشتسر، قاهره، ۱۳۵۱ ق/ ۱۹۳۲ م؛ اندرابی، احمد، الايضاح فی القراءات، نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز؛ جنابی، احمد نصیف، مقدمه بر قرائات القراء المعروفین، بیروت، ۱۴۰۷ ق/ ۱۹۸۶ م؛ ذهبی، محمد، معرفة القراء الکبار، به کوشش بشار عواد معروف و دیگران، بیروت، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸ م؛ سید، فؤاد، فهرس المخطوطات المصورة، قاهره، ۱۹۵۴ م؛ صریفی، ابراهیم، تاریخ نیسایور (مخب الیای عبدالغافر فارسی)، به کوشش محمدکاظم محمودی، قم، ۱۴۰۳ ق؛ نیز:

Karatny, F.E., *İstanbul üniversitesi kütüphanesi arapça yazmalar kataloğu*, İstanbul, 1953.
محمدعلی لسانی فشارکی

آندَرَزَنامه‌ها، نک: پندنامه‌ها.

آندُلُس، نامی که مسلمانان به بخشی از شبه جزیره ایبری، در کنار مدیترانه، واقع در جنوب اسپانیا و جنوب شرقی پرتغال و گاه به تمام آن داده‌اند. اندلس از نام واندالها، قبیله‌ای از مردم ژرمن، گرفته شده است که در اوایل سده ۵ م، پس از تجزیه امپراتوری روم غربی، چندی در جنوب اسپانیا سکنی‌گزیدند (عنان، ۱۷/۱، ۵۰-۵۱). از این رو، نخستین قومی که در دوران کهن در این سرزمین سکنی‌گزید، اندلوش (اندلس/ فَنْدُلُس) نامیده شد (ابوعبید، ۸۹۰/۲؛ مقری، ۱۳۳/۱؛ نیز نک: ابن خلدون، ۲/ (۳) ۴۹۰).

I. جغرافیا

اندلس امروزه بزرگ‌ترین استان اسپانیا به شمار می‌آید و از نظر تقسیمات کشوری شامل ۸ شهرستان: المریه، قادش^۱، قرطبه، غرناطه، ولبه، جتان^۲، مالقه و اشبیلیه است (GSE, X/595). نام اندلس در سکه‌ای (دینار) دو زیانه به تاریخ ۷۹۸ ق/ ۷۱۷ م در کنار برابر لاتینی آن، اسپانیا آمده است. همچنین در منابع اسلامی این نام به اسپانیای مسلمان، پس از فتح اسلامی اطلاق شده است (ET^۲). پس از آنکه سلطه مسلمانان در این سرزمین به ضعف گرایید، این نام همچنان متداول بود.

وصف اندلس در منابع اسلامی: برخی از جغرافیایان و مسلمان (نک: ابن عبدالمنعم، ۳۲؛ مقری، ۱۴۰/۱)، اندلس را در منتهی‌الیه غربی اقلیم چهارم دانسته، و برخی آن را از اقلیم پنجم به شمار آورده‌اند (ابن رسته، ۹۸). اما به گفته صاعد اندلسی (ص ۲۳۷-۲۳۸) بیشتر اندلس در اقلیم پنجم، و بخش جنوبی آن در اقلیم چهارم جای می‌گیرد. حد غربی اندلس در ناحیه مجاور بحر محیط (اقیانوس اطلس) به سمت

باب در علوم قرآنی را پیش از ورود به اصل کتاب شرط می‌کند، و در پایان هر باب از «ابواب کثیره» مقدمه، فایده‌ای را که آن باب برای قاریان و مفسران در بر دارد، و باید مورد توجه آنان قرار گیرد، گوشزد می‌کند، و برای آنکه، ضمن تأکید بیشتر بر اهمیت مطلب، عذر اطاله مقدمه را خواسته باشد، بر خوشتن الزام می‌کند که از گزارش اصول و مبانی در هر باب فراتر نرود و از قول خود و به رأی خود چیزی بر آنها نیفزاید.

جنبه نقد و بررسی الايضاح که از عنوان‌گذاری و خطبه کتاب آغاز می‌شود و در سراسر کتاب، جلوه‌های نظری و عملی آن مشهود است، بر جنبه عرضه و ارائه قرائات در این کتاب رجحان فراوان دارد. به عنوان مثال، عنوان کامل باب ۳۲ که تحقیق شده، و به چاپ رسیده است، چنین است: «الباب الثانی والثلاثون، فی ذکر الاسانید التي نقلت الینا قراءات القراء المعروفین بروایات الرواة المشهورین». جایگزین کردن صفت «معروف» به جای «مشهور» برای اصل قرائات و قاریان بزرگ - مثلاً قراء سبعه - و انتقال دادن صفت مشهور به روایات و روایان، در بر دارنده این نکته است که قاریان و قرائات مشهور را در واقع روایان با روایات مشهورشان به شهرت رسانیده‌اند، و این «روایان» هستند که میدان‌دار حوزه‌های پُر طول و تفصیل قرائات شده‌اند، نه قاریان و صاحبان قرائت.

اندرابی معتقد است، علاوه بر قرائات و روایاتی که وی از طرق صحیح، استقصا کرده، و اسانید آنها را در کتاب خود گرد آورده است که جمعاً ۱۰ «قراءت» و ۳ «اختیار» (گزیده قرائات گوناگون) را شامل می‌شود (نک: گ ۷۷ ب - ۹۳ ب؛ جنابی، ۲۷-۲۸)، هر آنچه با عنوان قرائت و روایت و اختیار از هر سویی مطرح گردد - که می‌تواند بی‌شمار و نامحدود نیز باشد - فاقد اعتبار به عنوان قرائت است و بر حفظ و فراگیری آنها فایده‌ای مترتب نخواهد بود (همانجا، نیز گ ۹۴ الف). با این ترتیب، نمی‌توان پذیرفت که نگرش و انگیزش اندرابی در راستای تألیف کتاب الايضاح، همان دیدگاه و انگیزه تدوین کنندگان کتابهای مشتمل بر ۷ قرائت یا ۱۰ قرائت یا ۱۴ قرائت و مانند آن، بوده باشد. وی قرائت کسانی کوفی را ضمن آنکه بر «اختیار» بودن آن تصریح می‌کند، بنا به ملاحظات دقیق و عمیق دیگری، در عداد قرائات نگاه می‌دارد (همانجا، نیز گ ۸۹ الف) و قرائت خلف بغدادی را از مجموعه «قراءات عشر» بیرون می‌کشد و در زمره اختیارات جای می‌دهد (نک: جنابی، ۲۸). این نکته و امثال آن بیانگر طبیعت نقاد و بررسی‌کننده کتاب الايضاح و مؤلف آن است.

اندرابی در عین آنکه ضمن استقصای قرائات و اختیارات شایسته و بایسته و طرق صحیح آنها، در آنچه وی در الايضاح گرد آورده، و روایت کرده است، معتقد به امکان و لزوم اجتهاد در قرائات و اختیارات منقول و مقبول است، و قاری و مفسر را همواره مختار می‌داند که قرائت یا اختیار مروی و منقولی را در عمل نیز بپذیرد و در مقام اداء و تلاوت به کار گیرد، یا قرائت و اختیاری را جزئاً یا کلاً در مقام قرائت و تلاوت به

جنوب امتداد می‌یابد. پس از آن در طول ساحل جنوبی از اشبیلیه و شبه جزیره جبل طارق و مالقه می‌گذرد و بجانیه (المریه) را در گوشه جنوب شرقی دور می‌زند. سرزمین مرسیه و بلنسیه حد شرقی اندلس را تشکیل می‌دهد که تا طرطوشه و از آنجا تا اربونه در منتهی‌الیه شمال شرقی در مجاورت سرزمین فرنگ ادامه می‌یابد. جبال البرت یا برانس (پیرنه) آغاز حد شمالی اندلس است که به جلیقیه^۱ که سرزمینی مسیحی‌نشین است، منتهی می‌گردد (اصطخری، ۳۷، ۴۱؛ ابن حوقل، ۱۰۹/۱-۱۱۰؛ ابوعبید، ۸۹۳/۲-۸۹۵). در اندلس ۳ رشته کوه در جهت شرقی-غربی، میان مدیترانه و اقیانوس اطلس کشیده شده است که عبارتند از: جبال قرطبه (سیرا مورنا)، جبال برانس میان نربونه و جلیقیه، و سلسله جبالی که از طرطوشه تا لشبونه (لیسن) امتداد دارد و ادرسی آن را الشارات خوانده، و مشرف بر طلیطله دانسته است (۵۳۶/۲). بر اینها باید دو رشته کوه را افزود: جبل شکیر و جبل رته^۲ (مقری، ۱۴۲/۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۷۷؛ EI²).

مهم‌ترین رود این سرزمین وادی الکبیر (یا نهر اعظم یا نهر قرطبه) است که گاه به نام قدیم آن بیطلی (باتیکا) خوانده می‌شود و ۳۱۰ میل (ح ۵۰۰ کم) طول دارد. این رود نواحی قرطبه و اشبیلیه را سیراب می‌کند (ابوعبید، ۲۳۹/۲). وادی الکبیر از رشته کوه‌های مورنا در جنوب شرقی مرتاً^۳ سرچشمه می‌گیرد و از جنوب به سمت جنوب غربی جریان دارد و به مدیترانه می‌ریزد (اسلامی‌زاد، ۳). مهم‌ترین شاخه فرعی این رودخانه، نهر شنیل (یا وادی سنخیل) است که از جبل شکیر سرچشمه می‌گیرد و از لوشه^۴ و غرناطه می‌گذرد (مقری، ۱۴۷/۱-۱۴۹، ۸/۵). وادی الکبیر تنها رودخانه‌ای در شبه جزیره ایبری است که بخش پایین آن قابل کشتیرانی است (EI²).

اندلس در تمام ادوار تاریخ اسلامی به داشتن مراکز متعدد تمدنی مشهور بوده است. تقریباً تمام شهرهای رومی پس از فتح اسلامی باقی ماند و به شکوفایی خود ادامه داد. نامهای کهن لاتینی مانند قرطبه، اشبیلیه، سرقسطه و بلنسیه نیز تقریباً دست نخورده باقی ماند. در عصر اسلامی شهرهایی جدید به عنوان پایگاههایی برای دفع تجاوز فاطمیان از سمت غرب دریای مدیترانه ساخته شد. برای مثال، مرسیه در جای شهر قدیم الو^۵ بنا گردید و المریه که در آغاز صرفاً مرکزی برای دیده‌بانی تحرکات دشمن بود، بعداً در سده ۴ق/۱۰م متحول شد و به صورت پایگاه دریایی و زرادخانه اندلس درآمد (همانجا). از دیگر شهرهایی که در دوران اسلامی بنیاد گرفت، می‌توان اقلیس^۶، الزاهره، الزهراء، قلعه زراح^۷، مرج الا میر و ثنیة نصر یاد کرد (نک: ابن عبد المنعم، ۵۱-۵۲، ۲۸۳-۲۸۴، ۲۹۵، ۴۶۹، ۵۳۵، ۵۴۸).

در حدود سده ۴ق/۱۰م خط مرزی، اندلس اسلامی را از اسپانیای مسیحی جدا می‌کرد (نک: مقری، ۱۶۱/۱، ۱۶۶؛ حجی، ۲۸). اندلس همچون شام به چند ناحیه (کوره) نظامی موسوم به جُند تقسیم می‌شد.

این نواحی را آجناد یا کُور مُجَنَّدَه می‌خواندند. احمد بن محمد رازی از تقسیمات اندلس به کوره‌ها و اقلیمها یاد می‌کند که تقسیمی ثابت و شناخته شده بود و از دیرباز تداول داشته، و توسط مؤلفان سده‌های بعد بدون تغییر تکرار گردیده است (نک: مونس، ۵۵۵-۵۵۸). اما اصطخری (ص ۳۶-۳۷، ۴۱-۴۲)، ابن حوقل (۱۰۹/۱-۱۱۱) و مقدسی (ص ۲۲۲-۲۲۴) نام کوره را تنها برای شرح و توضیح می‌آورند. این می‌رساند که اساس اولیه تقسیم اندلس همان تقسیم رومی و گوتی است، یعنی نظام شهرهایی بزرگ با ولایتی گسترده شامل شهرهای کوچک‌تر، قریه‌ها و دژها. در واقع این کلان شهرها حکم «کوره» را در شرق اسلامی داشته است (مونس، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۵-۵۷۶، ۵۷۸). هر شهر بزرگ بجز شهرهای خرد، یک رشته حصن (= دژ) و معقل (پناهگاه) داشته است (همو، ۵۸۹-۵۹۰). صورت اجمالی از شهرهای بزرگ یا کوره‌های اندلس در سده ۴ق/۱۰م چنین است: قرطبه، فحص البلوط، قبره، استجه، اشبیلیه، قزمونه، لبه، اکشونه (شلب)، باجه، مورور، شذونه (قلسانه)، الجزیره الخضراء، تا کرنا (ژنده)، رته یا مالقه، البیره، جتین، بجانیه، تدمیر (مرسیه)، شاطبه، بلنسیه و طلیطله، طلیبره (اقلش)، مارد، بطلیوس، شترین، لشبونه و قلمریه (همو، ۵۹۰-۵۹۱). مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شهرهای اندلس قرطبه، تختگاه امیران و خلیفگان اموی بود که جای طلیطله پایتخت گوتها را گرفته بود (قدامه، ۲۶۶؛ اصطخری، ۴۱-۴۲؛ نیز نک: ابن حوقل، ۱۱۱/۱-۱۱۲، ۱۱۳).

بافت قومی: به هنگام فتح اسلامی و پس از آن دسته‌هایی از مسلمانان عرب و بربر به اندلس پانهادند. نخستین مهاجران عرب گروهی بودند که ضمن سپاه ۱۸ هزار نفری موسی بن نصیر در رجب ۹۳ راهی اندلس شدند (ابن عبدالحکم، ۲۰۷؛ مقری، ۲۳۳/۱، ۲۶۹). سپس ۴۰۰ تن از آفریقیه همراه حر بن عبدالرحمان ثقفی، والی اندلس در ذیحجه ۹۷ به این سرزمین آمدند (همو، ۱۴/۳). آنان هرچند نسبت به ساکنان اصلی در اقلیت بودند، اما هسته اشراقگری جدیدی را پدید آوردند؛ به گونه‌ای که جانشین اسلاف رومی و گوتها گشتند (نک: اخبار...، ۴۳) و تا پایان حکومت اسلامی در اندلس تفوق خود را حفظ کردند (سالم، ۱۲۱). هرچند قدرت به دست امویان از اعراب عدنانی بود، اما اعراب یمنی نیرو و افرادی افزون‌تر داشتند (مقری، ۲۹۳/۱). بربرها نیز در فتح اندلس نقش مهمی ایفا کردند و پس از آن تا برپایی دولت اموی در اندلس، شمار فراوانی به دنبال کسب غنائم یا استقرار در آنجا، از مغرب به این سرزمین تروتمند سرازیر شدند (سالم، ۱۲۲). مهاجرت بربرها به شبه جزیره اندلس سریع‌تر و انبوه‌تر از مهاجرت اعراب بود. بربرهای اندلس به قبایل و تیره‌هایی مانند نفزه، مکناسه، هواره، مدیونه، کنامه، زناته، مصموده، ملیله و صنهاجه وابستگی داشتند که از آن میان نفزه و مکناسه و هواره و مدیونه مشهورتر بودند (اصطخری، ۴۴؛ عنان، ۲۰۵/۱).

روناس، حنا و جز آنها، نیز کتان و پنبه برای صنایع پارچه‌بافی، و تربیت کرم ابریشم به خصوص در مناطق میان غرناطه و مدیترانه معمول بود. در مراتع حوضه سفلی وادی الکبیر تربیت اسب رایج بود و استران اندلس در زمان ابن حوقل معروف بودند. پرورش گاو و گوسفند و بز نیز در همه جا متداول و زنبورداری برای تولید عسل معمول بود. از مناطق جنگلی احتیاجاتی مانند زغال تأمین، و از چوب درختان صنوبر در کرانه فلات مزتا برای دکل کشتیها استفاده می‌شد. در دشتهای جنوب شرقی هم نخلهای کوتاه و الیاف برای سبدبافی به عمل می‌آمد.

معادن غنی اندلس از دیرباز و در دوره اسلامی استخراج می‌شده است. از بستر بعضی از رودخانه‌ها طلا به دست می‌آمد و از معادن شمال قرطبه نقره و آهن استخراج می‌شد. شنگرف از جبل المعدن و ابال، و مس از ولبه استخراج می‌شد. زاج سفید، سولفات آهن و سرب و سولفید سرب هم از دیگر منابع کانی بود. اندلس به مرمر و سنگهای قیمتی شهرت داشت و چشمه‌های آب گرم که تقریباً همه با نامهای قدیمش هنوز معروف است (مانند الحاحه). بهره‌برداری از معادن سنگ نمک و رسوبات نمک در ساحل قادس و المریه و لقت^۱، صنعتی پر رونق بود. ماهی ساردین و تثن به فراوانی صید می‌شد (EI²; GSE; X/596-597).

مآخذ: ابن حوقل، محمد، صورة الارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۸م؛ ابن خطیب، محمد، اللحة البدرية فی الدولة النصرية، به کوشش محب‌الدین خطیب، قاهره، ۱۳۴۷ق؛ ابن خلدون، عبدالرحمان، تاریخ، بیروت، ۱۹۵۷م؛ ابن رسته، احمد، الاغلاقی النفیة، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۱م؛ ابن عبدالحکم، عبدالرحمان، فترج مصر و اخبارها، به کوشش توری، قاهره، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م؛ ابن عبدالمعین، محمد، الروض المعطار، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۰م؛ ابوعبید بکری، عبدالله، المسالك و المسالك، به کوشش وان لون و ا. فره، تونس، ۱۹۹۲م؛ اخبار مجموعه، به کوشش ابراهیم ایباری، بیروت، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م؛ ادیسی، محمد، نزقة المشتاق، قاهره، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م؛ اسلامی‌زاد، حمید، اسپانیا، تهران، ۱۳۷۵ش؛ اصطخری، ابراهیم، مسالك المسالك، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۰م؛ حجی، عبدالرحمان علی، التاريخ الاندلسی، بیروت، ۱۳۹۶ق/۱۹۷۶م؛ سالم، عبدالعزیز، تاریخ المسلمين و آثارهم فی الاندلس، بیروت، ۱۹۸۱م؛ صاعد اندلسی، التعریف ببلقیات الامم، به کوشش غلامرضا جمشیدزاد اول، تهران، ۱۳۷۶ش؛ عنان، محمد عبدالله، دولة الاسلام فی الاندلس، قاهره، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ قدامة بن جعفر، «تذکر من کتاب الخراج و صنعة الکتاب»، همراه المسالك و المسالك ابن خردادبه، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م؛ مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶م؛ مقری، احمد، نفع الطیب، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ مونس، حسین، فجر الاندلس، قاهره، ۱۹۵۹م؛ نیز:

II. تاریخ

تاریخ اندلس از اواخر هزاره ۲ ق م آغاز می‌شود. فنیقیهای بازرگان و دریانورد کرانه باختری دریای مدیترانه در حدود ۱۲۰۰ ق م برای گسترش قلمرو خود از طریق اقیانوس اطلس وارد شبه جزیره ایبری شدند و مستعمراتی چون مالقه و قادس را در آنجا بنا کردند که به تدریج به مراکز عمده بازرگانی مبدل شد. سپس یونانیان این سرزمین را

یکی از عناصر مهم جامعه اندلس، مسیحیان گوت یا اسپانیایی بودند که در آغاز فتوح به اسلام گرویدند. مورخان این تازه مسلمانان را مسالمة (یا اسالمة یا اسالمة اهل ذمه) خوانده‌اند (همو، ۲۰۶/۱؛ سالم، ۱۲۷-۱۲۸). به عقیده برخی از محققان، اولین آنها از بردگان وابسته به زمین بودند؛ زیرا آنان اسلام را مایه رهایی خود می‌دیدند و می‌خواستند در سایه اسلام از مزایای مساوات برخوردار باشند (مونس، ۴۳۰؛ عنان، همانجا).

در نتیجه مجاورت و پیوند فاتحان مسلمان با اسپانیاییها، نسلی نو پدید آمد که در تاریخ اسلام به «مولدان» (عربهای دو رنگ) معروف شده‌اند. بسیاری از اینان نامهای عربی خود را حفظ کردند (نک: مونس، ۴۳۰-۴۳۱؛ سالم، ۱۲۸-۱۲۹). دسته‌ای از آنان در برخی از شهرها، مانند طلیطله پایگاهی قدرتمند یافتند و گرایشهای جدایی طلبانه‌ای را آشکار ساختند. اشبیلیه نیز از مراکز آنان بود، اما در آنجا مولدان به سبب اشتغال به تجارت، مناسبات مسالمت‌آمیزی با دولت قرطبه داشتند (همو، ۱۲۹).

مسیحیان اندلس با مسلمانان همزیستی داشتند و در عین حفظ دین خود به عربی سخن می‌گفتند. از این رو مستعربون^۱ یا عجم الذمه نام گرفته‌اند. آن دسته از مستعربون را که با مسلمانان عهدی داشتند، معاهدون می‌نامیدند (سالم، ۱۳۰؛ عنان، همانجا). مستعربون دست‌کم در شهرهای بزرگ، به ویژه قرطبه، اشبیلیه و طلیطله از حمایت دولت اسلامی برخوردار بودند (EI²). سرزمین اندلس تا پایان قرن ۵ ق/۱۱ م به همان مناطق کلیسایی سابق — چنانکه در عهد گوتها بود — تقسیم می‌شد و شامل ۳ مطران‌نشین بود (یعنی طلیطله، لوسیتانیا و باتیکا) و اسقف‌نشینها و نواحی کلیسایی را تحت پوشش داشت (همانجا؛ ابوعبید، ۸۹۱/۲، ۹۰۸).

یهودیان در زمان حکومت رومیها و گوتها، سخت تحت فشار بودند. پس از فتوح، مسلمانان با آنان رفتاری شایسته در پیش گرفتند (نک: ابن خطیب، ۱۶). اقلیتهای یهودی در شهرهای بزرگ اندلس در حمایت و سرپرستی حکومت اسلامی زندگی می‌کردند (عنان، ۲۰۶/۱). شهر غرناطه بیشترین شمار اقلیت یهودی را در خود جای داده بود (ابن عبدالمعین، ۴۵).

زراعت و معادن: در گذشته نیز مانند امروز دو نوع زراعت دیم و آبی در اندلس معمول بود. زراعت دیم خاص کشت حبوبات و غله بود. گندم طلیطله شهرت داشت. زمینهای وسیعی در اندلس پوشیده از درختان زیتون بود و تولید روغن آن رواج داشت. موکاری نیز به صورت گسترده متداول بود. ساده‌ترین شکل آبیاری شبکه‌ای از کانالهای به هم مرتبط در دشتهای ساحلی بود و آبیاری در مرسیه و بلنسیه به وسیله اختلاف ارتفاع صورت می‌گرفت و در اراضی مرتفع از چرخاب استفاده می‌شد. در اندلس میوه‌هایی مانند گیلاس، سیب، گلابی، بادام، انار، و به خصوص انواع انجیر، و در بعضی از مناطق ساحلی، نیشکر و موز و نخل به عمل می‌آمد. همچنین کشت زعفران، زیره، گشنیز،

تصرف کردند (کالت، ۲۰؛ عبادی، ۲۳-۲۵؛ سالم، ۱۳؛ بریتانیکا، ماکرو، XVII/402) و در حدود ۸۵۰ ق م کارتاژها از قرطاجنه (کارتاز) در سواحل تونس به راه افتادند و سواحل جنوبی و جنوب شرقی اندلس را تسخیر کردند. از سالهای ۲۶۴ تا ۱۴۹ ق م میان کارتاژها و رومیان نبردهای سختی موسوم به «پونیک» رخ داد که سرانجام به شکست کارتاژها و زوال حکومت آنان انجامید. از آن پس اندلس به دست رومیان افتاد و آنان تا ۴۰۹ م به مدت ۶ قرن بر اندلس حکومت کردند. امپراتوری روم در اواخر قرن ۴ م در این منطقه به سبب بحرانهای نظامی و اقتصادی، و هجوم قبایل بربر در شمال آفریقا روی به ضعف نهاد. در اوایل قرن ۵ م گروههایی از طوایف وانдал و ویزگوت از کوههای پیرنه گذشته، وارد اندلس شدند و به تهاجمات وسیعی دست زدند. پس از سالها جنگ و خونریزی سرانجام وانداها بر مغرب، و ویزگوتها بر اندلس تسلط یافتند. ویزگوتها حدود ۳ قرن بر اندلس حکم راندند تا سرانجام در اوایل قرن ۸ م حکومت آنان به دست مسلمانان برچیده شد (دوزی، 215؛ بریتانیکا، ماکرو، XVII/402-414؛ چمبرز، ...، I/415؛ عبادی، ۲۶-۳۰؛ کالت، ۲۰-۲۱؛ بشتاوی، ۱۱-۱۲).

دوره اسلامی: در ۹۲ ق موسی بن نصیر که از سوی ولید بن عبدالملک خلیفه اموی بر آفریقه حکم می‌راند، سپاهی به فرماندهی غلام خود طارق بن زیاد (والی طنجه) به فتح اندلس روانه کرد. اندلس در این هنگام درگیر اختلافات داخلی بود و رودریک (در منابع اسلامی لدریق یا ردریق) آخرین پادشاه ویزگوت برای سرکوب شورشیان در ایالت‌های شمالی به سر می‌برد. طارق به کمک خولیان (یولیان) حاکم شورشی سبته که به روایتی مسلمانان را به فتح اندلس فراخوانده بود، از تنگه‌ای که به نام خود او به جبل طارق موسوم شد، گذشت و در مدتی کوتاه شهرهای استجه، مالقه، غرناطه، قرطبه، البیره و طلیطله را تصرف کرد و روی به شمال نهاد. او پس از عبور از قشتاله لیون و کوههای آستوریاس، بر سواحل جنوبی خلیج بیسکی، یعنی شمالی‌ترین نواحی اندلس دست یافت و در مدت یک سال از جنوب تا شمال اندلس را به تصرف درآورد (اخبار، ...، ۱۷-۲۳؛ ابن عبدالحکم، ۲۰۴-۲۰۵؛ ابن قوطیه، ۳۳-۳۵؛ مقری، ۱-۲۲۹/۲۳۲؛ عنان، دولة، ...، (۱) ۳۸-۵۱). از سوی دیگر موسی بن نصیر در رمضان ۹۳ با سپاهی عظیم از جبل طارق گذشت و روی به شمال شبه جزیره ایبری نهاد و پس از فتح شدونه، قمرونه و اشبیلیه که از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شهرهای اندلس بود. راهی طلیطله شد و در آنجا با طارق که به استقبال او آمده بود، ملاقات کرد (ابن قوطیه، ۳۵-۳۶؛ اخبار، ۲۴-۲۵؛ مقری، ۲۷۱/۱). سپس دو سردار روانه شمال شرقی شدند و شهرها و دژهای آن نواحی از جمله سرقسطه و برشلونه را تصرف کردند. پس از آن طارق راهی غرب شد تا سرزمینهای شمال غربی را فتح کند و موسی بن نصیر روی به جبال پیرنه آورد تا بقایای ویزگوتها را تار و مار کند (مقری، ۲۷۳/۱-۲۷۵؛ عنان، همان، ۱۱ (۱) ۵۳).

همان‌گونه که ابن خلدون اشاره کرده، موسی می‌خواست از شمال

اندلس وارد فرانسه شود و پس از فتح سراسر اروپا از راه قسطنطنیه به شام بازگردد (۱۱۷/۴-۱۱۸؛ عنان، همانجا). اما در این هنگام (۹۵ ق) ولید بن عبدالملک، موسی و طارق را به دمشق احضار کرد (اخبار، ۲۷؛ ابن قوطیه، ۳۶). موسی قبل از بازگشت، اشبیلیه را پایتخت اندلس نامید و فرزندش عبدالعزیز را بر آنجا گماشت و در ذیحجه ۹۵ به همراه طارق عازم دمشق شد (اخبار، همانجا؛ ابن عبدالحکم، ۲۱۰؛ ابن عذاری، ج بیروت، ۲۳/۲). عبدالعزیز فتوحات مسلمانان را در شمال ادامه داد و اوضاع آشفته اندلس را سامان بخشید، اما طولی نکشید که در ۹۷ یا ۹۸ ق گویا به اشاره خلیفه سلیمان بن عبدالملک که از قدرت و نفوذ او در این ولایت دور دست بیمناک شده بود، در مسجد اشبیلیه به قتل رسید (ابن قوطیه، ۳۶-۳۷؛ اخبار، ۲۸؛ ابن عذاری، همان ج، ۲۴/۲).

پس از مرگ عبدالعزیز بزرگان اشبیلیه ایوب بن حبيب لخمی را به حکومت برداشتند و او ۶ ماه بر اندلس حکومت کرد. در این زمان اندلس بخشی از ولایت آفریقه در قلمرو خلافت دمشق بود و حاکمان آنجا را والیان آفریقه تعیین می‌کردند. حر بن عبدالرحمان ثقفی نیز بدین‌شیوه توسط عبدالله (یا محمد) بن یزید حاکم آفریقه به حکومت اندلس منصوب شد. حر بن عبدالرحمان یا ایوب بن حبيب در ۹۹ ق پایتخت اندلس را از اشبیلیه به قرطبه منتقل ساخت (ابن قوطیه، ۳۷؛ اخبار، ۲۸-۲۹؛ ابن عذاری، همان ج ۲۵/۲؛ مقری، ۲۳۴/۱-۲۳۵).

در ۱۰۰ ق عمر بن عبدالعزیز اموی نصب حکام اندلس را به اختیار خویش درآورد و سمح بن مالک خولانی را به حکومت آنجا گماشت (ابن قوطیه، ۳۸؛ اخبار، ۳۰). سمح که در جنگاوری و مملکت‌داری مهارت بسیار داشت، به اصلاحات جدید مالی و عمرانی پرداخت و پس از سرکوب یاغیان و شورشیان فتوحات را ادامه داد و شهرهای شمالی اندلس چون قرقشونه، سبتیمایا و نارین را تصرف کرد و دامنه‌متصرفات مسلمانان را تا جنوب فرانسه گسترش داد و با ساختن قلعه‌ها و پادگانهای بسیار مواضع خود را در سراسر این منطقه استحکام بخشید. سپس به قصد تصرف تولوز (تولوشه) پایتخت مملکت آراگون لشکر کشید، اما در ۱۰۲ ق/۷۲۰ م در نبرد با مسیحیان به قتل رسید (همان، ۳۰-۳۱؛ ابن عذاری، همان ج، ۲۶/۲؛ وات، ۲۳-۲۲). پس از او به ترتیب: عنسیه بن سحیم (حک ۱۰۲-۱۰۷ ق)، یحیی بن مسلمة (سلامة) کلبی (حک ۱۰۷-۱۱۰ ق)، عثمان بن ابی سعید (ابی نسه) خثعمی (حک ۱۱۰-۱۱۱ ق)، حذیفه بن احوص قیسی (حک ۱۱۱ ق)، هيثم بن عفير (عبید) کنانی (حک ۱۱۱-۱۱۲ ق)، محمد بن عبدالله اشجعی (چند ماه در ۱۱۲ ق)، عبدالرحمان بن عبدالله غافقی (حک ۱۱۲-۱۱۴ ق) و عبدالملک بن قطن فهری (حک ۱۱۴-۱۱۶ ق) بر اندلس حکم راندند (اخبار، ۳۱؛ ابن قوطیه، همانجا؛ ابن عذاری، همان ج، ۲۷/۲-۳۱).

میان سالهای ۱۰۷ تا ۱۱۲ ق مسلمانان در شمال اسپانیا و جنوب فرانسه با مقاومت مسیحیان روبه‌رو شدند و فتوحات مدتی متوقف شد. چون عبدالرحمان غافقی به حکومت اندلس گماشته شد، پس از سامان

داشت که به مغرب گریخت و با پشتیبانی برخی قبایل بربر در ۱۳۸ ق از طریق جبل طارق وارد سواحل غربی اندلس شد. عبدالرحمان که لقب الداخل یافته بود، در اینجا سپاه یوسف بن عبدالرحمان را درهم شکست و قرطبه را تسخیر کرد و دولت امویان اندلس را بنیان نهاد (اخبار، ۴۷-۵۸، ۴۹-۵۸، مقری، ۳۲۷/۱-۳۲۸؛ عبادی، ۹۷-۹۸).

امویان در اندلس (۱۳۸-۴۲۲ ق/۷۵۵-۱۰۳۱ م): حاکمان اموی که نزدیک به ۳ قرن بر اندلس حکومت کردند، ۱۶ تن بودند. نخستین آنها عبدالرحمان بن معاویه بن هشام (حک ۱۳۸-۱۷۲ ق/۷۵۵-۷۸۸ م)، و آخرینشان هشام بن محمد (حک ۴۱۸-۴۲۲ ق/۱۰۲۷-۱۰۳۱ م) نام داشتند.

عبدالرحمان الداخل از نخستین روزهای ورود به قرطبه درگیر جنگهای داخلی و سرکوب شورشیان شد. یوسف بن عبدالرحمان فهری که پس از شکست از عبدالرحمان به طلیطله گریخته بود، همراه با صمیل بن حاتم این شهر را به بزرگترین مرکز دشمنی و مخالفت علیه حکومت اموی مبدل ساخت. عبدالرحمان پس از چند سال جنگ سرانجام در ۱۴۲ ق آن دو را بشکست و طلیطله را تصرف کرد و آتش فتنه را تا مدتی خاموش ساخت (ابن عذاری، همان ج، ۴۸/۲-۴۹؛ مقری، ۳۲۸/۱-۳۲۹).

وی میان سالهای ۱۴۴ تا ۱۶۳ ق سرگرم سرکوب مخالفان و فرونشاندن شورشیهای متعدد در شهرهای اندلس بود تا سرانجام آخرین مخالف برجسته او، عبدالرحمان بن حبیب فهری که میخواست عبدالرحمان اموی را به اطاعت از عباسیان وادارد، در ۱۶۸ ق درگذشت و شورشها پایان گرفت (نک: اخبار، ۹۲-۱۰۱؛ ابن عذاری، همان ج، ۵۰/۲-۵۷؛ عبادی، ۱۰۰-۱۰۵). عبدالرحمان پس از ۳۲ سال حکومت درگذشت (ابن خطیب، ۱۱-۱۰؛ ابن ابار، ۴۲/۱). برخی از جانشینان او نیز گرفتار دفع شورشیایی بودند که اعضای خاندان یا امرای مسیحی و مسلمان اندلس برپا می کردند. هشام بن عبدالرحمان میان سالهای ۱۷۶ تا ۱۷۹ ق بعضی از شهرهایی را که به دست مسیحیان افتاده بود، بازپس گرفت و آلفونسو را درهم شکست (ابن عذاری، همان ج، ۶۳/۲-۶۵؛ ابن خطیب، ۱۱-۱۲؛ مقری، ۳۳۷/۱-۳۳۸؛ نعنمی، ۱۷۵-۱۷۸). اما به روزگار فرزندش حکم، شارلمانی شهرهایی چون برشلونه و تطبله را از قلمرو امویان جدا کرد و مسلمانان بزرگترین پایگاه خود را در شمال اندلس از دست دادند. در همین دوره مردم قرطبه برضد حکم قیام کردند و او نیز این شورش را که به روض معروف شد، به شدت سرکوب کرد (ابن عذاری، همان ج، ۶۹/۲-۷۵-۷۶؛ ابن ابار، ۴۳/۱-۴۴؛ ابن اثیر، ۱۶۹/۶، ۱۸۷؛ ابن قوطیه، ۶۸؛ مقری، ۳۳۹/۱).

جانشین حکم، عبدالرحمان بن حکم اموی در برابر حملات آلفونسو، در بخش وسیعی از قلمرو مسیحیان به تاخت و تاز پرداخت و تطبله را پس گرفت، و از آن پس نرمانها (در منابع اسلامی: اردمانین یا مجوس) را که وارد سواحل جنوبی و غربی اندلس شده بودند، شکست

بخشیدن به اوضاع اندلس و انجام دادن اصلاحاتی در شهرهای مختلف با سپاهی عظیم رهسپار جنوب فرانسه شد و پس از تصرف شهرهای آزل و بُردو در محلی میان تور و پواتیه اردو زد. در رمضان ۱۱۴ جنگی سخت میان مسلمانان و مسیحیان به فرماندهی شارل مارتل رخ داد. گرچه در آغاز پیروزی با مسلمانان بود، اما چون عبدالرحمان به قتل رسید، سپاه مسلمانان از هم گسیخت و دچار شکست شد. در منابع اسلامی از این واقعه به نام بلاط الشهداء یاد شده است (اخبار، همانجا؛ مقری، ۲۳۶/۱؛ عنان، همان، ۱۱۰-۱۱۱؛ عبادی، ۸۳-۸۴).

عبدالملک بن قطن جانشین عبدالرحمان پس از سرکوب شورشیان در شمال به تقویت پادگانها و شهرهایی پرداخت که از سوی مسیحیان در معرض خطر جدی قرار داشت؛ اما در چندین نبرد زبانهای فراوان دید و به قرطبه بازگشت و سرانجام پس از دو سال حکومت در ۱۱۶ ق عزل شد و عقبه بن حجاج سلولی به جای او به حکومت رسید (ابن عذاری، همان ج، ۲۸/۲-۲۹؛ مقری، همانجا؛ عنان، همان، ۱۱۰-۱۱۲). در این زمان در افریقه میان عربها و بربرها اختلاف افتاد و دامنه این اختلافات به اندلس نیز کشیده شد و شهرهای ماردة، استرقه و طلبیره را آشوب فرا گرفت. عبدالملک بن قطن هم عقبه بن حجاج را براند و خود باز به حکومت نشست. وی برای سرکوب شورشیان از بلج ابن بشر قشیری فرمانده لشکر شام در سبته یاری خواست و به کمک وی بربرها را در قرطبه و طلیطله درهم شکست، اما بلج خود بر عبدالملک شورید و او را به قتل رساند (۱۲۳ ق) و حکومت اندلس را به دست گرفت (اخبار، ۳۴-۳۵، ۴۲-۴۴؛ ابن عذاری، ج بیروت، ۲۹-۳۱؛ ابن عبدالحکم، ۲۱۷-۲۱۸؛ ابن اثیر، ۹۲/۵؛ عبادی، ۸۶). اما فرزندان عبدالملک در سر قسطه علم مخالفت برافراشتند و آماده جنگ شدند. در ۱۲۴ ق میان آنان و سپاهیان شام جنگی سخت در نزدیکی قرطبه رخ داد و گرچه بلج کشته شد، سپاهیان پیروز شدند و ثعلبه بن سلامه عاملی را به حکومت اندلس برداشتند (اخبار، ۴۶-۴۷؛ عنان، همان، ۱۱۰-۱۱۲/۱-۱۲۵)؛ اما اندکی بعد ابوالخطار بن ضرار کلیبی از سوی والی افریقه به حکومت اندلس رسید. در این هنگام کشمکش میان عربهای قحطانی و عدنانی برای کسب حکومت و امتیازات دیگر به اندلس نیز کشیده، و سبب بروز آشوبهایی شده بود. ابوالخطار برای مقابله با این اختلافات هر یک از قبایل را در یکی از شهرهای اندلس جای داد. و گرچه مدتی شهرهای اندلس آرام شد، اما چون خود او به قبایل یعنی گرایش بیشتری داشت، دوباره آتش اختلافات شعله ور شد و مسیحیان از این بریشانیها بهره برده، بسیاری از شهرهای شمال اندلس را از مسلمانان بازپس گرفتند (ابن عذاری، همان ج، ۲۳/۲-۳۴؛ مقری، ۲۳۷/۱؛ عنان، همان، ۱۱۰-۱۲۵/۱-۱۲۷؛ دوزی، ۱۴۶).

به روزگار حکومت یوسف بن عبدالرحمان فهری بر اندلس، خلافت اموی دمشق سقوط کرد. یکی از معدود کسانی که از قتل عام امویان به دست عباسیان جان به در برد، عبدالرحمان بن معاویه بن هشام نام

المظفر نیز عصر نعمت و رفاه بود. عبدالملک هم در جنگ با مسیحیان قشتاله و لیون پیروزیهایی به دست آورد (ابن خطیب، ۸۳، ۸۷؛ ابن خلدون، ۱۴۸/۴-۱۴۹؛ ابن عذاری، همان ج، ۱۵-۳/۳؛ لوی پروانسال، ۱۱۷۲/۲-۱۱۷۳/۲). اما پس از مرگ او غم‌انگیزترین دوران تاریخ اندلس فرا رسید و از اوج ثروت و قدرت و پیشرفت به ورطه جنگهای داخلی کشیده شد. هنوز ۳ ماه از وزارت جانشین او، عبدالرحمان بن المنصور نگذشته بود که شورشیان بربر قرطبه را گرفتند و دولت وزیران بنی عامر را پس از ۳۵ سال منقرض کردند. میان سالهای ۳۹۹ تا ۴۰۷ ق از امویان، محمد بن هشام، سلیمان المستعین و هشام المؤید و سپس دوباره سلیمان بر قلمروی که به تدریج کوچک‌تر می‌شد، فرمان راندند تا سرانجام در ۴۲۲ ق با خلع هشام المعتمد بالله، خلافت امویان اندلس پس از نزدیک به ۳ قرن حکومت به پایان رسید (ابن عذاری، همان ج، ۵۰/۳-۵۲؛ ابن خلدون، ۱۴۹/۴-۱۵۳؛ عیادی، ۲۵۴؛ نیز نک: بنی امیه).

ملوک الطوائف در اندلس: پس از سقوط امویان اندلس، وحدت سیاسی بخش اعظم این سرزمین از هم پاشید و بنی حمود بر بیشتر شهرهای جنوبی وادی الکبیر و امتداد آن تا رود شنیل مستولی شدند؛ نیز خاندانهای متعدد عرب بر بزرگ‌ترین شهرهای اندلس چون قرطبه، اشبیلیه، سرقسطه، بلنسیه، مرسیه و المریه دست یافتند و غلامان بنی عامر نیز بر بسیاری از مناطق شرقی مسلط شدند و عصری آغاز گردید که در تاریخ اندلس به دوره ملوک الطوائف موسوم است.

مهم‌ترین ملوک الطوائف عبارتند از:

۱. بنی جهور در قرطبه: مؤسس این دولت جهور بن محمد بن جهور نام دارد که پس از سقوط امویان از سوی مردم قرطبه به حکومت انتخاب شد. وی قلمرو خود را گسترش داد و از شمال تا سلسله جبال شارات، از شرق تا سرچشمه‌های وادی الکبیر، از غرب تا حدود استجه، و از جنوب تا اطراف غرناطه را زیر فرمان درآورد. در ایام نواده او عبدالملک، سپاهیان اشبیلیه بر قرطبه چیره شدند (۴۶۲ ق) و بنی جهور را برانداختند (ابن عذاری، همان ج، ۲۳۲/۳-۲۳۵؛ ابن خطیب، ۱۴۷-۱۵۰؛ عنان، دول... ۲۰-۲۲؛ نیز نک: هد، بنی جهور).
۲. بنی عباد در اشبیلیه: ابوالقاسم محمد بن اسماعیل بن عباد قاضی اشبیلیه در ۴۱۴ ق رشته امور را در این شهر به دست گرفت و یکی از قدرتمندترین دولتهای ملوک الطوائف را ایجاد کرد. با آنکه توسعه طلبی او موجب اتحاد امرای اطراف و شکست ابن عباد در ۴۳۱ ق شد، ولی جانشین او المعتضد عباد بن محمد بر همه امارتهای کوچک و بزرگ در غرب و جنوب اندلس استیلا یافت و حکومت بربرها را نیز در شرق و جنوب شرقی برانداخت (ابن عذاری، همان ج، ۲۰۳/۳؛ عنان، همان، ۳۶-۴۸؛ دوزی، 605-602؛ وات، ۱۰۹).

محمد المعتمد پسر او، قرطبه را از بنی جهور گرفت (ابن خطیب، ۱۵۷-۱۵۸؛ کنده، ۱۷۸-۱۷۷/II) و قلمرو خود را از ۴ سوی وسعت داد. در ۴۷۴ ق تاخت و تاز آلفونسو در اراضی اشبیلیه، و در ۴۷۸ ق سقوط طلیطله، ارکان دولت بنی عباد را سست گردانید (ابن ابی زرع، ۱۴۳-۱۴۴).

داد و براند (ابن عذاری، همان ج، ۸۱/۲-۸۸؛ مقری، ۳۴۵/۱؛ عنان، دولة، ۲۵۵/۱-۲۵۸؛ ابن دلای، ۹۸-۹۹). وی به تقویت ناوگان دریایی خود پرداخت و کارگاههای بزرگ کشتی‌سازی دایر کرد (ابن قوطیه، ۷۸، ۸۲-۸۳؛ ابن عذاری، همانجا؛ حمیری، ۲۰؛ محمدحسین، ۵۳-۵۵؛ مونس، ۲۸۸). اما پسر او محمد بن عبدالرحمان، مدتی دراز سرگرم مقابله با تهاجمات نرم‌انها، مسیحیان اندلس و امرای مسلمان بود. در این گیر و دار شماری از مهم‌ترین شهرهای قلمرو امویان مانند طلیطله و استجه و سقوط از دست محمد خارج شد و به تصرف مسلمانان معارضی امویان یا مسیحیان افتاد. آلفونسو سوم پادشاه لیون از این پس شمال اندلس را پایگاه یورشهای خود به سرزمینهای اسلامی قرار داد (ابن عذاری، همان ج، ۱۲۶-۱۲۷/۲؛ ابن خطیب، ۲۷؛ لوی پروانسال، ۱/364-365). با اینهمه، دولت امویان اندلس به روزگار حکومت عبدالرحمان بن محمد که در ۳۱۷ ق خود را خلیفه الناصر خواند، قدرت و نفوذی کم مانند به دست آورد و اندلس اسلامی امنیت و آرامشی دوباره یافت. وی بسیاری از مخالفان را سرکوب کرد و آلفونسو را عقب راند و شهرهای از دست رفته به ویژه طلیطله را، باز پس گرفت (ابن حیان، ج مادرید، ۵۳/۵-۵۴، ۶۵، ۶۹، ۹۰، ۱۴۵؛ بی: ابن عذاری، همان ج، ۱۶۰/۲-۱۶۳، ۱۷۲-۱۸۵؛ نک: لوی پروانسال، همانجا، نیز II/24-29). دوره عبدالرحمان همچنین دوره رونق صنعت و تجارت و هنر و ادبیات و علوم به شمار می‌رود (ابن خلدون، ۱۳۷/۴-۱۴۴؛ ابن عذاری، همان ج، ۱۵۷/۲-۲۳۳، ۲۳۱؛ عیادی، ۱۸۷؛ بی: عنان، همان، ۴۳۵/۲-۴۳۶، ۴۴۶).

در عصر جانشین عبدالرحمان، حکم، ملقب به المستنصر بالله که در ۳۵۰ ق به حکومت نشست، جنگهای متعددی میان امویان و مسیحیان قشتاله و نرم‌انها در گرفت که غالباً با پیروزی مسلمانان خاتمه می‌یافت و همین امر سبب شد که امرای مسیحی قشتاله، لیون، ناوار، جلیقیه و برشلونه پی در پی خواستار صلح شدند (ابن عذاری، ج بیروت، ۲۳۳/۲-۲۴۱؛ ابن خلدون، ۱۴۴/۴-۱۴۶؛ ابن حیان، ج بیروت، ۶۳-۶۴، ۷۱-۷۲، ۷۳-۱۳۸-۱۳۹؛ مقری، ۳۸۴-۳۸۲/۱؛ عنان، همان، ۴۸۳/۱-۴۸۴/۱-۴۹۰، ۴۹۱).

پس از حکم پسرش هشام، ملقب به المؤید بالله به حکومت اندلس که به نهایت رونق و شکوفایی رسیده بود، نشست. هشام جوانی بی تجربه بود و وزیرش محمد بن ابی عامر، ملقب به المنصور رشته کارها را در دست گرفت و چنان بر امور مسلط شد که وجود خلیفه تنها جنبه تشریفاتی یافت. بدین سبب، مورخان او را مؤسس دولت بنی عامر دانسته‌اند. وی مردی سیاستمدار و دلیربود و برای اولین بار پادشاه لیون را تابع حکومت قرطبه کرد و سپس شهرهای شمالی را از دست مسیحیان درآورد. مهم‌ترین نبرد او با مسیحیان، نبرد شنت یاقب در ۳۸۷ ق بود (ابن عذاری، همان ج، ۲۵۳/۲-۲۵۶، ۲۹۴؛ ابن خطیب، ۴۳، ۵۷-۵۹، ۶۶-۶۷؛ مقری، ۳۹۶/۱-۳۹۷؛ عیادی، ۲۳۱-۲۳۲؛ عنان، همان، ۵۴۲/۲-۵۴۴، ۵۶۱، ۵۶۳). دوره وزارت فرزند او عبدالملک

بنی عباد و فرناندو بودند تا به روزگار عمر المتوکل، آلفونسو نواخی شمالی بطلیوس را گرفت و بنی افسس را در معرض انقراض قرار داد. ولی ورود مرابطون، آلفونسو را فراری داد (ابن عذاری، همان ج، ۲۱۱/۳-۲۱۲؛ ابن ابار، ۹۶/۲؛ نیز نک: ۵، د، بنی افسس).

۷. بنی تجیب و بنی هود در سرقسطه: بنی تجیب در اواخر قرن ۳ ق بر سرقسطه دست یافتند، ولی غالباً به تبعیت از امویان حکم می‌راندند. پس از انقراض امویان، منذر بن یحیی تجیبی خود را مستقل خواند. فرزندش یحیی و سپس منذر بن یحیی نیز تا ۴۳۰ ق بر آنجا حکم راندند و در این تاریخ بنی هود جای ایشان را گرفتند. میان سلیمان بن محمد بن هود اولین حاکم این سلسله و بنی ذی‌النون جنگها در گرفت. وی در ۴۳۸ ق درگذشت و قلمروش میان فرزندان وی تقسیم شد و هر یک مدعی استقلال شدند. در ۴۵۶ ق نرمانها به قلمرو سرقسطه یورش بردند و دست به قتل و غارت بسیار گشودند. سال بعد احمد بن سلیمان المقتدر به یاری بنی عباد، مسیحیان را عقب راند و با تصرف برخی مناطق، دولت بنی هود را به یکی از مهم‌ترین دول ملوک الطوائف تبدیل کرد. اما در اواخر سال ۵۰۳ ق مرابطون بر سرقسطه نیز استیلا یافتند و بنی هود را برانداختند (ابن عذاری، همان ج، ۱۸۱-۱۷۵/۳، ۲۲۲، ۲۲۵-۲۲۶، ۲۵۳-۲۶۱؛ ابن خطیب، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸؛ ابن ابی زرع، ۱۰۴؛ حمیری، ۴۰؛ یاقوت، ذیل بریشت؛ عنان، دول، ۲۸۱؛ نیز نک: ۵، د، بنی تجیب، بنی هود).

۸. بنی صمادح در المریه: پس از سقوط وزیران بنی عامر، خیران عامری از موالی المنصور در ۴۰۳ و ۴۰۵ ق بر مرسیه و المریه دست یافت و برادرش زهیر قلمرو دولت را بسیار گسترش داد. پس از او معن ابن محمد بن صمادح از سوی عبدالعزیز بن ابی عامر امیر المریه شد. فرزند او ابویحیی محمد المعتصم بالله نیز دولت خود را توسعه داد، ولی اندکی بعد در ۴۸۴ ق یوسف بن تاشفین دولت ایشان را هم برانداخت (ابن عذاری، همان ج، ۱۶۶/۳، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۴؛ ابن خطیب، ۲۱۶، ۲۱۷؛ ابن خلدون، ۱۶۲/۴؛ عنان، همان، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۳؛ نیز نک: ۵، د، بنی صمادح).

۹. بنی رزین در شنتمریه شرقی: این خاندان از بربران هواره بودند و سر سلسله آنان، ابومحمد هذیل معروف به ابن اصلح در اواخر حکومت امویان در شنتمریه دعوی استقلال کرد و در ۴۰۳ ق آنجا را از فرمان قرطبه خارج ساخت. وی ۳۳ سال، و فرزندش عبدالملک، ملقب به ذوالریاستین نیز ۶۰ سال بر آنجا فرمان راندند تا در ۴۹۷ ق به روزگار حکومت حسام‌الدوله یحیی پسر عبدالملک، دولت بنی رزین به دست مرابطون سقوط کرد (ابن عذاری، همان ج، ۱۸۱/۳، ۱۸۲-۱۸۷، ۳۱۱؛ ابن خطیب، ۲۰۵؛ عنان، همان، ۲۵۳-۲۵۹؛ نیز نک: ۵، د، بنی رزین).

مرباطون در اندلس: پس از سقوط طلیطله در ۴۷۸ ق به دست مسیحیان، ملوک الطوائف که خود را در خطر می‌دیدند، یوسف بن تاشفین حاکم مرابطون در مغرب را به اندلس دعوت کردند (ابن ابی زرع، ۱۴۳، ۱۴۵؛ سلاوی، ۳۴/۲) و وی نیز با لشکری بزرگ بیامد و

۱۴۴؛ سلاوی، ۳۲/۲، ۳۴؛ عنان، همان، ۷۱-۷۲). المعتمد نیز یوسف بن تاشفین را از مغرب به اندلس خواند، ولی یوسف در گامهای اول دولت بنی عباد را برانداخت (ابن خطیب، ۱۶۳-۱۶۴؛ ابن ابی زرع، ۱۵۲-۱۵۵؛ ابن کردبوس، ۱۰۶-۱۰۷؛ سلاوی، ۵۳/۲-۵۴؛ شحنه، ۷۲؛ دوزی، ۷۱۳-۷۱۴؛ نیز نک: ۵، د، بنی عباد).

۳. بنی زیری یا بنی مناد در غرناطه: اینان خاندانی از قبیله صنهاجه بربر بودند که در ۳۹۱ ق در قرطبه سکنتی گزیدند. سر سلسله خاندان، زاوی بن زیری در اواخر عصر امویان در غرناطه به امارت رسید. پس از او حبوس بن ماکسین در غرناطه به حکومت نشست و به توسعه قلمرو خود برخاست. جانشینانش نیز در پی بسط نفوذ و قدرت بودند و برخی از آنها در برابر دیگر ملوک الطوائف با آلفونسو متحد شدند (عبدالله زیری، ۱۸-۱۹، ۲۴-۲۶، ۳۰، ۳۴-۳۵، ۶۹-۷۰، ۷۲-۷۶؛ ابن عذاری، ج بیروت، ۱۶۹/۳-۱۷۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶؛ ابن بسام، ۱(۱)/۴۰۳؛ ابن خطیب، ۲۳۳-۲۳۴؛ عنان، همان، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۲۷-۱۲۹). دولت بنی زیری در ۴۸۸ ق به دست یوسف بن تاشفین برچیده شد (نک: ۵، د، بنی ذی‌النون).

۴. بنی ذی‌النون در طلیطله: اینان از قبیله بربر هواره بودند. سر سلسله آنان اسماعیل بن عبدالرحمان بن ذی‌النون در ۴۲۷ ق به حکومت طلیطله دست یافت. اما یورشهای بنی هود از سرقسطه و فرناندو پادشاه قشتاله در عصر جانشینان اسماعیل، مانع از توسعه این دولت شد (ابن عذاری، همان ج، ۲۷۶/۳-۲۸۲؛ ابن خطیب، ۱۷۶-۱۷۸؛ عنان، همان، ۹۵-۱۰۴)، تا سرانجام در ۴۷۸ ق آلفونسوی ششم طلیطله را تسخیر کرد و دولت بنی ذی‌النون را برانداخت. سقوط طلیطله ضربه سنگینی بر پیکر اندلس اسلامی بود و پایه‌های حکومت ملوک الطوائف را به لرزه انداخت (همان، ۱۱۰-۱۱۳؛ نیز نک: ۵، د، بنی ذی‌النون).

۵. بنی عامر در بلنسیه: پس از سقوط بنی عامر در ۳۹۹ ق و تحولات سیاسی که در بلنسیه رخ داد، عبدالعزیز بن عبدالرحمان المنصور عامری در آنجا به حکومت نشست. وی با پادشاهان مسیحی اندلس به ویژه فرناندوی اول متحد شد و مدت درازی حکم راند. پس از او پسر و نواده‌اش مدت کوتاهی در آنجا حکومت کردند تا آلفونسوی ششم ایشان را برانداخت (ابن عذاری، همان ج، ۳۰۱/۳-۳۰۳؛ ابن خلدون، ۱۶۱/۴-۱۶۲؛ ابن خطیب، ۱۹۵-۱۹۶؛ عنان، همان، ۲۲۰-۲۲۶؛ نیز نک: ۵، د، بنی عامر).

۶. بنی افسس در بطلیوس: بطلیوس از مناطق بزرگ و مجاور قلمرو مسیحیان شمال بود که پس از انقراض امویان مدتی شاپور فارسی بر آنجا حکم راند و پس از او، در ۴۱۳ ق به دست وزیرش عبدالله ابن مسلمه، ملقب به المنصور و معروف به ابن افسس افتاد. او ۲۴ سال بر این ناحیه حکومت راند و بیشتر روزگار را در جنگ با بنی عباد یا سرکوب شورشها سپری کرد (ابن خطیب، ۱۸۲-۱۸۳؛ ابن عذاری، همان ج، ۲۳۶/۳؛ عنان، همان، ۸۱-۸۳). جانشینان او نیز گرفتار تهاجم

بود که تمام شهرهای اسلامی اندلس در شمال، غرب و شرق به دست مسیحیان افتاد و از فرمانروایی پهناور و مقتدر مسلمانان در اندلس جز غرناطه در جنوب و چند شهر کوچک دیگر چیزی باقی نماند (نک: ه. د. موحدون).

غرناطه و حکومت بنی احمر: در اواخر حکومت موحدون بر اندلس محمد بن یوسف نصری، معروف به ابن احمر از خاندان بنی نصر که بر ضد موحدون سر به شورش برداشته بود، در ۶۳۵ ق در غرناطه خود را مستقل خواند. مسیحیان پس از تسلط بر شهرهای بزرگ اندلس بارها به قلمرو ابن احمر یورش بردند، اما هر بار با مقاومت شدید سپاهیان غرناطه روبرو شدند. بنی احمر یا بنی نصر بیش از دو قرن و نیم بر جنوب اندلس حکم راندند تا سرانجام در ۸۹۸ ق/۱۴۹۳ م غرناطه به دست فرناندوی پنجم سقوط کرد و با فرار ابوعبدالله آخرین امیر خاندان بنی نصر اندلس به کلی از دست مسلمانان خارج شد (نک: ه. د. بنی نصر).

مآخذ: ابن ابار، محمد، *الحلة السراء*، به کوشش حسین موش، قاهره، ۱۹۸۵ م؛ ابن ابی زرع، علی، *الانیس المطرب*، رباط، ۱۹۷۲ م؛ ابن اثیر، الکامل؛ ابن بام، علی، *الذخیره فی محاسن اهل الجزيرة*، به کوشش احسان عباس، لیبی / تونس، ۱۹۸۱ م؛ ابن حیان، حیان، *المقتبس*، به کوشش پ. چالسا، مادرید، ۱۹۷۹ م؛ همو، همان، به کوشش عبدالرحمان علی حبی، بیروت، ۱۹۶۵ م؛ ابن خطیب، محمد، *اعمال الاعلام*، به کوشش لوی پرووانسال، بیروت، ۱۹۵۶ م؛ ابن خلدون، عبدالرحمان، *تاریخ*، بیروت، دارالعلم للجمع؛ ابن دلای، احمد، *ترصیع الاخبار و تنويع الآثار*، به کوشش عبدالعزیز اهلوانی، مادرید، ۱۹۶۵ م؛ ابن صاحب الصلاة، عبدالملک، *الن بالامامة*، به کوشش عبدالهادی تازی، بیروت، ۱۹۸۷ م؛ ابن عبدالحکم، عبدالرحمان، *نرح مصر و اخبارها*، به کوشش ج. توری، قاهره، ۱۴۱۱ ق/۱۹۹۱ م؛ ابن عذارى، احمد، *البيان المغرب فی اخبار الاندلس والمغرب*، به کوشش کرلن و لوی پرووانسال، بیروت، ۱۹۲۹ م؛ همو، همان، به کوشش هوسی میراندا، تطوان، ۱۹۶۰ م؛ ابن قوطیه، محمد، *تاریخ افتتاح الاندلس*، به کوشش ابراهیم ایاری، بیروت، ۱۴۰۲ ق/۱۹۸۲ م؛ ابن کردبوس، *تاریخ الاندلس*، به کوشش احمد مختار عیادی، مادرید، ۱۹۷۱ م؛ اخبار مجمعه، به کوشش ابراهیم ایاری، بیروت/قاهره، ۱۴۰۱ ق/۱۹۸۱ م؛ بشتاوی، عادل سعید، *الاندلسيون المواركة*، دمشق، ۱۹۸۵ م؛ حمیری، محمد، *صفحة جزيرة الاندلس*، به کوشش لوی پرووانسال، قاهره، ۱۹۳۷ م؛ سالم، سحر سید عبدالعزیز، *مدینة قانس و دورها فی التاريخ السياسی والحضاری*، قاهره، ۱۹۹۰ م؛ سلاوی، احمد، *الاستقصاء*، به کوشش جعفر ناصری و محمد ناصری، دارالبیضاء، ۱۹۵۴ م؛ عیادی، احمد مختار، *فی تاریخ المغرب و الاندلس*، بیروت، ۱۹۷۸ م؛ عبدالله زیری، مذکرات، به کوشش لوی پرووانسال، قاهره، ۱۹۵۵ م؛ عنان، محمد، *دولة الاسلام فی الاندلس*، قاهره، ۱۳۸۰ ق/۱۹۶۰ م؛ همو، *دول الطوائف*، قاهره، ۱۳۸۰ ق/۱۹۶۰ م؛ همو، *عصر المرابطين و الموحدين*، قاهره، ۱۳۸۴ ق/۱۹۶۴ م؛ کالت، *تاریخ اسپانیا*، ترجمه امیر معزی، تهران، ۱۳۶۸ ش؛ محمدحسین، حمیدی عبدالنعم، *التاریخ السياسی لمدینة اشبیلیة فی العصر الاموی*، اسکندریه، ۱۴۰۷ ق/۱۹۸۷ م؛ مقری، احمد، *نفع الطیب*، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۳۸۸ ق/۱۹۶۸ م؛ موش، حسین، *فجر الاندلس*، قاهره، ۱۹۵۹ م؛ نعنمی، عبدالعزیز، *تاریخ الدولة الامویة فی الاندلس*، بیروت، ۱۹۸۶ م؛ وات، موننگری، *اسپانیا اسلامی*، ترجمه محمدعلی طالقانی، تهران، ۱۳۵۹ ش؛ یاقوت، *بلدان*، نیز:

Britannica, 1978; *Chambers's Encyclopedia*, London, 1968; Chejne, A. G., *Muslim Spain, its History and Culture*, Minneapolis, 1974; Condé, J. A., *History of the Dominion of the Arabs*, London, 1854; Dozy, R., *Spanish Islam*, tr. F. G. Stokes, London, 1913; Lévi-Provençal, E., *Histoire de l'Espagne musulmane*, Paris, 1950.

عنایت الله فاتحی نژاد

آلفونسو را در ۴۷۹ ق در محلی به نام زلاقه در نزدیکی بطلیوس به سختی شکست داد (ابن ابی زرع، ۱۴۶-۱۴۷؛ شحنة، 72)، اما دریافت که دولتهای ضعیف و رقیب مسلمان در اندلس توان مقابله با مسیحیان را ندارند و به زودی اندلس به دست مسیحیان سقوط خواهد کرد و بلاد مغرب نیز از تهدید آنان در امان نخواهد ماند. از این رو، در ۴۸۳ ق به قصد برانداختن ملوک الطوائف روانه اندلس شد و شهرهای بزرگ را از دست ملوک الطوائف به درآورد و سپس به تدریج بر سراسر اندلس دست یافت (عبدالله زیری، ۱۴۷-۱۴۹؛ ابن ابی زرع، ۱۵۲-۱۵۵؛ ابن کردبوس، ۱۰۶-۱۰۷؛ دوزی، 716-713). پس از او علی بن یوسف (حک ۵۰۰-۵۳۷ ق)، تاشفین بن علی (حک ۵۳۷-۵۳۹ ق) و ابراهیم بن تاشفین (حک ۵۴۰-۵۴۱ ق) به ترتیب حکومت یافتند. در این دوره که نزدیک به نیم قرن به درازا کشید، میان مسلمانان و مسیحیان جنگهایی در شمال شرق اندلس رخ داد که در نتیجه آن برخی از شهرها از جمله سرقله در ۵۱۲ ق و طلیطله در ۵۲۴ ق به دست مسیحیان افتاد (نک: ه. د. مربوطون).

موحدون در اندلس: موحدون پس از سیطره بر مربوطون و تسخیر مراکش در ۵۴۱ ق بی درنگ قصد تصرف اندلس کردند. عبدالؤمن موحدی سپاهی به آنجا روانه کرد و در همان سال با تصرف شهرهای بزرگی چون اشبیلیه، قرطبه و غرناطه به حکومت مربوطون در اندلس خاتمه داد (ابن ابی زرع، ۱۹۵؛ عنان، عصر، ۳۲۶/۱-۳۲۹؛ نیز نک: ه. د. موحدون). در روزگار موحدون، اندلس دستخوش موج عظیمی از حملات پی در پی مسیحیان گردید و قلمرو مسلمانان در شرق و غرب یکی پس از دیگری به دست مسیحیان می افتاد. در روزگار حکومت ابویعقوب یوسف (نک: ه. د. ابویعقوب) سپاهیان افونسو انریکس، پادشاه پرتغال، نواحی غربی اندلس و کنت نونیو که طلیطله را در اختیار داشت، شهرهای جنوب طلیطله را مورد تاخت و تاز قرار دادند؛ نواحی میان غرناطه و وادی آش تا جیان ریاسه نیز از حملات ابن مردنيس و ابن همشک، همپیمانان مسیحیان در امان نماند. در نتیجه بسیاری از شهرهای غربی میان سالهای ۵۴۲ تا ۵۵۶ ق به دست مسیحیان افتاد. از آن پس اوضاع اندلس روبه پریشانی نهاد. حملات سنگین و پی در پی مسیحیان باعث تضعیف بیشتر قوای موحدون و کاهش قدرت آنان گردید و مسیحیان را در تصرف دیگر شهرهای اندلس مصمم تر ساخت. پرتغالیها سرزمینهای جنوب غربی را مورد تجاوز قرار دادند و با تصرف شلب و حوالی آن به اشبیلیه چشم دوختند. از سوی دیگر قشتالیان (کاستیلیا) تا حوالی اشبیلیه پیش رفتند و گرچه در نبرد «الارک» به سختی از مسلمانان شکست خوردند (نک: ابن صاحب الصلاة، ۴۲۸-۴۳۲؛ ابن اثیر، ۱۱۳/۱۲-۱۱۵؛ ابن عذارى، ج تطوان، ۱۹۱/۳-۱۹۵)، اما این شکست را در جنگ معروف عقاب در ۶۰۹ ق جبران کردند (ابن خطیب، ۲۷۰) و با تصرف قرطبه (۶۳۳ ق) و اشبیلیه (۶۴۶ ق) آخرین ضربات را بر پیکر اندلس وارد آوردند (ابن ابی زرع، ۲۷۷؛ ابن عذارى، همان ج، ۳۸۱/۳؛ حمیری، ۲۲). هنوز قرن ۷ به نیمه نرسیده

قرائت نافع، همچون شمال افریقا، قرائت غالب بر اندلس بوده است (نک: مقدسی، ۱۹۵؛ ابن جزری، النشر، ۴۲/۱، ۱۱۴). با اینکه از آغاز سده ۳ق، بحثهای فنی در باب قرائات از موضوعات پر رونق و گاه جنجال برانگیز در حوزه‌های مشرق اسلامی بود، حوزه اندلس تا پایان سده ۴ق نسبت به دانش اختلاف قرائات، گرایشی از خود نشان نمی‌داد.

در پی تحولات فرهنگی در اندلس و با حسن استفاده از موج برخاسته در حوزه قرآنی مصر، از اوایل سده ۵ق اندلس نیز در راهی همسان و پیوسته با مصر گام نهاد و به عنوان حوزه‌ای فعال جایگاهی را در علم قرائت برای خود به دست آورد. برای چندین سده، اندلس، مصر و افریقه ۳ رأس مثلثی بودند که مکتب غربی قرائت را تشکیل می‌داد (نک: همان، ۲۲۲/۱) و بخش عمده‌ای از میراث قرآنی و آثار متقدم این رشته برخاسته از آن بود. سرآغاز و راهگشای این مسیر، تحصیل برخی طلاب اندلس در مصر بود که در رأس آنان نام ابو عمر طلعمکی (د ۴۲۹ق/۱۰۳۸م) دیده می‌شود، عالمی که در منابع به عنوان نخستین کسی که دانش قرائات را به اندلس شناسانید، معرفی شده (نک: همان، ۳۴/۱)، و کتاب الروضه او نخستین حلقه از سلسله کتابهای قرآنی اندلس است.

مقصود از سلسله کتابهای قرآنی اندلس، مجموعه نوشته‌های اندلسی در این علم است که ضبط قرائات گوناگون را موضوع کار خود قرار داده، و همچون آثار مشرقی مانند السبعة ابن مجاهد و الغایه ابن مهران، به بررسی مقایسه‌ای آنها پرداخته‌اند. به عنوان حلقه‌های مهم بعدی از این سلسله باید از التبصره، تألیف مکی بن ابی طالب قیسی (د ۴۳۷ق/۱۰۴۵م)، مختصر التیسیر و اثر تفصیلی جامع البیان از ابو عمرو دانی (د ۴۴۴ق/۱۰۵۲م)، القاصد از عبدالرحمان بن حسن خزرچی قرطبی (د ۴۴۶ق)، العنوان تألیف اسماعیل بن خلف اندلسی (د ۴۵۵ق/۱۰۶۳م)، الکافی اثر محمد بن شریح رغبی اشبیلی (د ۴۷۶ق/۱۰۸۳م) و الاقناع از احمد بن علی ابن بادش (د ۵۴۰ق/۱۱۴۵م) یاد کرد. این آثار همه از متون معتبر در این علم قلمداد شده، و افزون بر بلاد مغرب، در سرزمینهای شرقی اسلامی نیز رواج یافته‌اند (برای رواج این آثار، نک: همان، ۵۸/۱؛ برای بررسی آثار قرآنی اندلس، نک: برگشترس، 213 ff؛ پرتسل، 43، جم).

در مقایسه‌ای میان گرایشهای حوزه اندلس و دیگر حوزه‌های قرآنی، باید یادآور شد که برخلاف گرایشهای موجود در مشرق و حتی مصر برای افزودن برخی قرائات به قرائات سبع، در اندلس بیش از هر بوم دیگر بر قرائات هفتگانه تأکید می‌شد. به عنوان شاهدی بر این امر باید توجه داشت که تمام آثار بر شمرده در سلسله کتابهای قرآنی اندلس، به ۷ قرائت مشهور بسنده کرده‌اند. حتی شخصیتی چون ابو عمرو دانی که در دوره تحصیل خود در مکتب مصری ابن غلبون، اهمیت قرائت هشتم متعلق به یعقوب را دریافته بود، تنها در یک تک‌نگاری مستقل با عنوان مفردة یعقوب، به ضبط این قرائت پرداخته است (نک: ابن جزری، همان، ۶۰/۱). گفتنی است که در عین حال مقربان و عالمان اندلس همواره

III. علوم نقلی در اندلس

اندلس مانند هر سرزمین دیگر، در تاریخ تحولات فرهنگی، با افت و خیزها و تغییر مسیرهایی مواجه بوده است که از جریانهای اجتماعی و سیاسی بریده نیست. همزمان با فتح اندلس توسط طارق، بافت بومی گروه فاتحان و اندیشه حاکم بر آنان موجب شده بود که محیط اسلامی اندلس - که هنوز جایگاه بومی مستحکمی نیافته بود - برای مدتی کوتاه وضعی مشابه با محیط شام داشته باشد. البته این وضع نمی‌توانست پایدار بماند و با بومی شدن اسلام در اندلس و قوت گرفتن عناصر غیر عربی در محیط اسلامی آن، رفته رفته این منطقه از ویژگیهای نخستین دور شد و فرهنگی منطقه‌ای در آن به وجود آمد.

اندلس برخلاف برخی دیگر از مناطق مرزی جهان اسلام، همچون مغرب اقصی گرایشی به انزوا گزیدن از مرکز جهان اسلام نداشت؛ زیرا چنین گرایشی را نه زمینه‌های فرهنگی آن ایجاب می‌کرد، نه موقعیت سوق الجیشی آن. به دنبال سقوط خلافت اموی در شام و در آمدن امویان به اندلس، برقراری یک دولت اموی در آن سرزمین پدیده‌ای دو سویه بود که با نیاز منطقه سازگاری داشت و از همین رو، به گرمی پذیرفته شد. با حمایت از این حکومت در تبعید که چندی بعد نامش را خلافت نهادند، اندلسیان از سویی خود را حامیان خلافتی با سابقه‌تر از خلافت عباسی می‌نمودند و از اتهام بدعت و بد دینی رهایی می‌جستند و از دیگر سو، با گردن نهادن بر خلافت مرکزی عباسی، استقلال سیاسی خود را پاس می‌داشتند. با چنین مقدمه‌ای آسان‌تر می‌توان دریافت که چرا در سده ۳ق/۹م در عهد عبدالرحمان دوم از امرای اموی اندلس (۲۰۷-۲۳۸ق/۸۲۲-۸۵۲م)، از یک سو جریان عرب گرایی در شون مشترک فرهنگ اسلامی پدید آمد و از دیگر سو، جریانهای ملیت‌گرا در ابعاد اجتماعی و سیاسی اهمیتی فزاینده یافت. این وضع دوگانه به اندازه‌ای با محیط اندلس سازگاری داشت که سرنگونی خلافت اموی خدشه‌ای در آن پدید نیاورد و چه در عهد ملوک طوایف و چه در عهد سلسله‌های پس از آن، تا پایان حیات فرهنگ اسلامی در منطقه دوام یافت.

اکنون با بازگرداندن سخن به ویژگیهای فرهنگی، با در نظر داشتن این ویژگی دوگانه، می‌توان جریان فرهنگ اسلامی در اندلس و گرایش آنان به علوم رسمی مورد توجه در سرزمینهای مرکزی اسلامی را به خوبی دریافت. وارد شدن و توفیق یافتن اندلسیان در عرصه دانشهای چون قرائت و حدیث که در مشرق ستنهایی خاص خود داشت و اتصال در اسانید را طلب می‌کرد، شگفت‌آور بود، اما شگفت‌تر آن است که اندلسیان در طی چند نسل، خود به صاحبان حق در این رشته‌ها مبدل شده بودند و به خصوص در قرائت توانستند مشرقیان را نیازمند خود سازند.

علوم قرآنی: اندلس در حوزه قرائت به عنوان تابعی از مصر و افریقه، در سده‌های نخستین بیش از همه از قرائت مدنی، به خصوص روایت وزش، راوی مصری نافع تأثیر پذیرفته، و تا پایان سده ۴ق/۱۰م

موضع متعصبانه عوام در تقدس بخشیدن به قرائات سبع را مورد انتقاد قرار داده، و به صورت نظری بر اعتبار برخی دیگر از قرائات مشهور در دانش قرائت پای فشرده اند؛ در این باره به خصوص باید از موضع - گیرهای مکی بن ابی طالب (ص ۲۱ بی)، ابو عمرو دانی از مرقیان، و نیز ابوبکر ابن عربی، ابن حزم و ابوحیان یاد کرد (نک: ابن جزری، همان، ۳۶/۱ - ۳۸، ۴۱). افزون بر این، در گرایشهای فرعی قرائت، تقابل مغربیان و مشرقیان در موارد پرشماری مشاهده می‌گردد که از نظر تحلیل گرایشهای مغربیان و نقش حساس اندلسیان، هنوز مورد تحلیل قرار نگرفته است (برای چند نمونه، نک: همان، ۱۵/۲، سطر ۵، ص ۱۶، سطر ۹-۷، ص ۲۴۳، سطر ۱۱).

افزون بر متون قرائی، مرقیان اندلس به تک نگاریهایی در زمینه‌های متنوع قرائت نیز پرداخته‌اند. آثاری چون *الابانه* از مکی بن ابی طالب (نک: مآخذ همین مقاله) در مباحث عمومی قرائات و الکشف همو (بیروت، ۱۴۰۱ق) در تبیین وجوه نحوی قرائات سبع، همچنین آثار ابو عمرو دانی چون *المحكم، المقنع و المکتفی* در زمینه‌های گوناگون رسم مصحف، تجوید و قرائت (برای فهرستی از این آثار، نک: ه د، ۷۱/۶)، *کتاب اعراب القراءات* اسماعیل بن خلف در توجیه نحوی قرائات گوناگون (برای نسخ خطی، نک: ه د، ۶۵۲/۸) و *نهاية الالتقان* شریح بن محمد رعینی در دانش تجوید (نک: ابن جزری، همان، ۲۰۳/۱ - ۲۰۴) از این جمله‌اند.

در سده ۱۲ق/۱۲ در تمامی بومها از این رونق تحقیقی در حوزه قرائت کاسته شد و به ندرت آثار مستقلی پدید می‌آمد و اهل قرائت به نقل قرائات سبع با طرق مضبوط در آثار پیشین، بسنده می‌کردند. در این میان تیسیر ابو عمرو دانی از وضعی ویژه برخوردار بود، به طوری که در مدت زمانی کمتر از یک قرن مهم‌ترین و رایج‌ترین متن برای تدریس قرائات در سراسر عالم اسلامی شد. اهمیت این کتاب در آموزش قرائت، موجب شد تا دیگر عالم اندلسی، قاسم بن فیره شاطبی (د ۵۹۹ق/۱۱۹۴م) مضمون آن را به نظم آورد. این منظومه که *حرز الامانی* یا به اختصار *شاطبیه* خوانده می‌شد، تنها متن قرائی بود که در سده‌های اخیر، توانست در مقابل متن منشور تیسیر به رقابت برخیزد. اکتفا به تیسیر و شاطبیه، در محافل قرائی تمامی بومها از مغرب تا مشرق در سده ۹ق/۱۵م ابن جزری را به شکوه واداشته است (نک: تحبیر...، ۷). از جمله آثار قرائی سده‌های ۹ق به بعد در اندلس، باید به شروحن بر تیسیر ابو عمرو دانی چون شرح ابو محمد مالقی (زنده در ۷۰۵ق/۱۳۰۵م) و شرح ابن ابی السداد مالقی در سده ۸ق، و نیز شرح و تکمله‌هایی بر شاطبیه، همچون *کتاب التکملة المفیده*، اثر علی بن عمر قیجاطی (د ۷۲۳ق/۱۳۲۳م) اشاره کرد (همو، النشر، ۶۰/۱، ۹۷، ۲۵۳). در زمینه تفسیر نویسی، در سده‌های متقدم هجری، در دوره رونق تفسیرهای ماثور در دیگر بومها، تنها نمونه قابل ذکر از اندلس، تفسیر بقی بن مخلد قرطبی (د ۲۷۶ق/۸۸۹م) است که ویژگیهای آن مورد ستایش ابن حزم قرار گرفته است (نک: کتانی، ۷۷). در کنار این اثر،

تفسیر یحیی بن سلام محدث نامدار افریقیه نیز در اندلس بسیار مورد توجه بود و توسط عالمان اندلسی در سده ۴ق، چون ابن ابی زمنین و ابوالمطرف انصاری گزیده‌هایی از آن فراهم آمده بوده است (نک: GAS, I/47؛ سیوطی، طبقات...، ۶۴-۶۵، برای تفاسیری از سده‌های ۴ و ۵ق، نک: ۲۲، ۲۹، ۳۰، جه).

همزمان با رواج تفسیرهای درانی در سده‌های میانه اسلامی، در اندلس نیز از سده ۶ق، عالمانی به تألیف تفاسیر درانی دست زدند که از میان آنان می‌توان ابن برجان و ابن عطیه (ه م م) را نام برد (نک: همو، *الاتقان*، ۳۵/۱). تفسیر ابن عطیه به زودی به عنوان رقیب مغربی برای کشف زمخشری شناخته شد و برخی از مفسران اندلسی چون عبدالکبیر غافقی مرسی (د ۶۱۷ق/۱۲۲۰م) (همو، *طبقات*...، ۶۹ - ۷۰)، علی بن حسن جیانی (د ۶۶۳ق/۱۲۶۵م) (زرکلی، ۳۳۲/۴) و سرانجام ابوحیان غرناطی (د ۷۴۵ق/۱۳۴۴م)، روش تفسیر خود را پژوهشی مقایسه‌ای میان این دو تفسیر غربی و شرقی قرار دادند. مجموعه بزرگ *الجامع لاحکام القرآن* (قاهره، ۱۳۸۶ق) از محمد بن احمد قرطبی (د ۶۷۱ق/۱۲۷۲م) نیز با وجود اشتغال بر مباحث فقهی قرآن، به طور کلی باید در کنار تفاسیر عمومی طبقه‌بندی گردد.

علوم حدیث: در سده ۳ق، همزمان با موج مسندنویسی در محافل مشرق، در اندلس جریان ضعیف از پرداختن به سبکی مشابه از حدیث دیده می‌شود؛ برجسته‌ترین نمونه از محدثان این دوره، بقی بن مخلد قرطبی است که در مصنف خویش از افزون بر ۱۳۰۰ تن از صحابه حدیث آورده است (نک: کتانی، ۴۱، ۷۵؛ قس: GAS, I/152-153؛ برای رواج آن در مغرب و مشرق، نک: ابن نقطه، ۴۶۴/۱؛ رودانی، ۳۶۴). در جریان یاد شده، همچنین می‌توان محدثانی چون معاویه بن صالح حضرمی، قاسم بن محمد، محمد بن وضاح و محمد بن عبدالسلام خشنی را نام برد (نک: ابن سعد، ۲۰۷/۲)؛ حمیدی، ۱۱۳).

در کنار پرداخت عمومی به دانش حدیث، به دلیل غلبه مذهب مالک ابن انس بر مغرب اسلامی، در حوزه اندلس همچون شمال افریقا، از نخستین و پایدارترین فعالیت‌های حدیثی، فراهم آمدن تحریرهایی از موطأ مالک یا تحقیقی درباره آن بوده است. نخستین شخصیت شایان ذکر در این عرصه، یحیی بن یحیی لیشی شاگرد اندلسی مالک است که تحریر او از موطأ به زودی جای خود را در محافل گوناگون حدیثی گشود و چندی نگذشت که در سراسر جهان اسلام، به عنوان روایت رسمی از این کتاب تلقی گشت. همچنین باید از یحیی بن زکریا طلیطلی (د ۲۵۹ق/۸۷۳م)، نام آورد که یکی از کهن‌ترین شروح را بر موطأ تألیف کرده است (نک: GAS, I/460, 473).

از دیگر جریانهای پربسامت در حوزه حدیث اندلس، توجه به موضوع غریب الحدیث به عنوان زمینه‌ای میان رشته‌ای در حدیث و لغت بوده است. این حرکت که در سده ۳ق با نوشته‌های کسانی چون عبدالملک ابن حبیب (د ۲۳۸ق/۸۵۲م) و محمد بن عبدالسلام خشنی آغاز گشته (نک: ابن اثیر، مبارک، *النهاية*، ۴/۱)، در سالهای گذار به سده ۴ق، با

شرح مشکلات صحیحین (GAS, I/142)، اثر بزرگ ابوبکر ابن عربی با عنوان عارضة الاحوزی در شرح جامع ترمذی (حیدرآباد دکن، ۱۹۳۴م)، الامعان ابن نعمه اندلسی در شرح سنن نسایی (سیوطی، طبقات، ۷۹-۸۰)، شرحی دیگر بر کتاب ترمذی از ابن سیدالناس (GAS, I/155) و همچنین اختصار احمد بن عمر انصاری (د ۶۵۶ق/ ۱۲۵۸م) از صحیحین (همان، I/137, 140) شایان یادکرد است. گفتنی است که در تعریف مغربیان از صحاح سته، کتاب ششم، موطأ مالک بود، نه سنن ابن ماجه، چه، این سنن هرگز در حوزه حدیثی اندلس، رونقی به دست نیاورد (نک: ۵۵۹/۴، ه: ۵۵۹/۴؛ برای رواج صحیح بخاری، نک: لوی پرووانسال، 209 ff.؛ فوک، 60 ff.؛ برای رواج صحاح سته، نک: رابسن^۱، مقالات معرفی شده در مآخذ همین مقاله).

فهارس متعدد موجود از محدثان مغرب، به خصوص فهرسه ابن خیر اشبیلی، فهرس ابن عطیه، برنامه ابن جابر وادی آشی، و در سده های اخیر برخی فهارس افریقایی مانند صله الخلف رودانی و فهرس الفهارس کثانی، منابع ارزنده ای برای مطالعه اسانید اندلسی و متون حدیثی متداول در اندلس هستند.

دانش فقه: در نخستین دوره از تاریخ فقه اندلس، این حوزه تنها قلمرو فقه اوزاعی در خارج از شام است و این مذهب که با کوشش کسانی چون صعصعه بن سلام از زمان حیات اوزاعی در اندلس تبلیغ شده بود تا ۲۲۰ق/ ۸۳۵م مذهب غالب در آن دیار شناخته می شد و از آن پس به نفع مذهب مالکی منسوخ گشت (نک: قاضی عیاض، ۶۶/۸؛ ونشیری، ۳۵۶/۶). در نگاهی به تاریخ گسترش مذهب مالک در اندلس، در مرحله نخست باید به گروهی از شاگردان متقدم مالک اشاره کرد که تعالیم او را فراتر از مصر و مغرب، در اندلس تبلیغ نمودند و در میان آنان زیاد بن عبدالرحمان به عنوان نخستین کسی که مذهب مالک را به اندلس وارد کرد، شناخته شده است (نک: ابواسحاق، ۱۵۶-۱۵۷؛ مقریزی، ۲/۳۳۳).

حمایت هشام بن عبدالرحمان (حک ۱۷۲-۱۸۰ق/ ۷۸۸-۷۹۶م) امیر اموی اندلس از مذهب مالک در زمانی که مالک که هنوز زنده بود، موجب رونق این مذهب فقهی در اندلس گردید و زمینه برای گامهای بعدی فراهم شد (نک: ونشیری، همانجا). مؤثرترین فرد در استحکام یافتن مذهب مالک در نسل بعد، یحیی بن یحیی لیشی مشهورترین راوی موطأ مالک است که در زمان حکم بن هشام (حک ۱۸۰-۲۰۷ق/ ۷۹۶-۸۲۲م) نفوذی تمام بر امیر اموی داشت و همین امر موجب گشت تا در زمان او نظام قضایی اندلس، چهره ای مالکی بیابد (نک: مقریزی، همانجا). آنچه مقدسی در وصف مالکیان اندلس یادآور شده است، مبنی بر اینکه آنان مستندی جز کتاب خدا و موطأ مالک نمی شناخته اند (ص ۱۹۵)، در واقع درباره اکثریتی از فقیهان متقدم مالکی در اندلس صادق بود که فضای غالب بر محافل آنان، پرهیز از تحقیق در روشها و

تألیف مشترک قاسم بن ثابت سرقسطی (د ۳۰۲ق/ ۹۱۴م) و پدرش ثابت ابن حزم (د ۳۱۳ق/ ۹۲۵م) که به عنوان ذیلی بر نوشته های ابوعبید و ابن قتیبه پرداخته شده بود، به اوج خود رسید (نک: رودانی، ۳۱۰؛ کثانی، ۱۵۵؛ نیز نک: فحام، ۳۱۳).

ذهبی در سخن از دوره متقدم حدیث در اندلس، این حوزه را پراهمیت تلقی نکرده (المصار...، ۵۵-۵۶)، و در دوره های بعد به افزونی اهمیت آن اشاره کرده است. در سده های ۴ و ۵ق، تنها شخصیهایی محدود در حوزه اندلس یافت می شوند که آثاری متنوع در حدیث پرداخته اند؛ از این میان، می توان کسانی چون ابن جباب، ابن عبدالبر و ابن ابی زمین (ه م م) را نام برد که تنوع آثار آنان با آثار مشرقی یارای برابری دارد.

مهم ترین تألیف اندلسی در سده های ۴ و ۵ق، در قالب تحقیقات در متون حدیثی است که از این برهه صحیحین و سنن ابوداود در کنار موطأ مورد توجه آنان قرار گرفته بوده است. از جمله آثار این دوره درباره موطأ، می توان غرائب مالک به عنوان مستدرکی بر موطأ از قاسم ابن اصبع بیانی (کثانی، ۱۱۳)، شروح خلف بن فرج کلاعی، ابوالعطف قرطبی، ابوالولید باجی و هشام بن احمد وقشی، و التعریف ابن حذاء قرطبی درباره رجال موطأ را برشمرد (نک: GAS, I/460-461, 463). در همین دوره، قاسم بن اصبع بیانی دو «مستخرج» یکی بر صحیح مسلم و دیگری بر سنن ابوداود فراهم کرد (نک: رودانی، ۳۶۷؛ کثانی، ۲۷، ۳۰). به این دو، باید مستخرج ابن ایمن قرطبی بر سنن ابوداود (همانجا)، کتاب محمد بن فتوح حمیدی در جمع بین صحیحین که مورد توجه فراوان عالمان مشرق قرار گرفته است (مثلاً نک: ابن اثیر، مبارک، جامع...، ۱۲۲/۸؛ نیز GAS, I/142) و آثار ابن حزم اندلسی، ابوالولید باجی و حسین جیانی در نقد و بررسی اسانید صحیحین و نوشته جیانی درباره شیوخ ابوداود را افزود (نک: همان، 130, 131, 152؛ رودانی، ۲۰۷).

در سده های ۶-۸ق، کسانی چون محمد بن خلف البیری (د ۵۳۷ق/ ۱۱۴۲م)، ابوبکر ابن عربی (د ۵۴۳ق/ ۱۱۲۸م) و ابن زرقون اشبیلی (د ۵۸۶ق/ ۱۱۹۰م)، آثاری در زمینه شرح موطأ پدید آورده اند (نک: GAS, I/461 ff.). اما چنین می نماید که صحیحین و کتب ملحق بدان در این دوره بیشتر مورد توجه محدثان اندلسی قرار داشته اند. در زمینه جمع بین صحاح، کتاب رزین عبدی (د ۵۳۵ق/ ۱۱۴۱م) با عنوان التجرید، نخستین حرکت در جمع بین صحاح سته در جهان اسلام به شمار می آید که افزون بر مغرب، در مشرق نیز رونق گسترده ای یافته است (نک: ابن اثیر، مبارک، همان، ۱۲۳/۱؛ رودانی، ۱۹۹؛ کثانی، ۱۳، ۱۷۴). علاوه بر آن، باید از دو اثر در جمع بین صحیحین، از ابن خراط (ه م) و ابوعبدالله المری (د ۵۸۲ق/ ۱۱۸۶م) و انوار المصباح ابن عتیق غرناطی (د ۶۴۶ق/ ۱۲۴۸م) و جمعی دیگر بین صحاح سته (همو، ۱۷۵) یاد کرد (برای اثراخیر، نک: همو، ۱۷۳).

در زمینه شرح نویسی، کتاب ابن قرقول (د ۵۶۹ق/ ۱۱۷۴م) در

توسعه فقه مالکی بوده است، ولی استثنائاتی چون ابن حبيب (ه م) صاحب الواضحة نیز وجود داشته‌اند.

از میانه سده ۴ تا میانه سده ۵ ق به مدت یک قرن اندلس عرصه ظهور جریان‌های منتقد بر شیوه فقهی پیشین بوده که اصلاحاتی در نظام فقهی را دنبال می‌کرده است. به عنوان برجسته‌ترین نماد این جریان، باید از ابن عبدالبر (ه م) سخن آورد که در مقام ستیز با جمودگرایی مالکی، حتی یک چند به مذهب ظاهری روی آورد، اما پس از کوتاه زمانی بقا بر مذهب مالکی و سعی در جهت اصلاح آن را ثمر بخش‌تر یافت (نک: ذهبی، سیر... ۱۵۶/۱۸-۱۵۷) و بی‌تردید در این گزینش، مصالح اجتماعی مسلمانان اندلس و ضرورت پرهیز از تفرق دینی، مورد توجه او و همفکرانش بود. شخصیت محوری دیگر، ابوالولید باجی (ه م) است که در مقایسه با دیگر فقیهان عصر نقد، نماینده شاخص فقه اصول‌گرا در محیط مالکی اندلس بوده است. فعالیت علمی ابوالولید در اندلس با حرکت‌های ضد مالکی ابن حزم همزمان بود و ابوالولید تنها فقیه مالکی در محیط اندلس بود که به سبب تسلط بر اصول فقه و روش‌های استدلال می‌توانست به مقابله با حملات ابن حزم برخیزد (نک: قاضی عیاض، ۸۰۵/۴).

پس از پشت سر نهادن دوره نقد و انتقال در فقه مالکی اندلس، این سرزمین صحنه شکل‌گیری گونه‌ای از این فقه بود که از نظر برخی ویژگی‌ها، همچون تکیه بر ظواهر آیات احکام، تکیه بر رجوع مستقیم به اخبار و بررسی نقادانه آنها با فقه ظاهری و فقه اصحاب حدیث اشتراکاتی آشکار داشت. این مکتب جدید، در برخورد با ادله از کتاب و سنت، برخوردی نسبتاً آزادانه داشت و امکان اجتهاد را برای فقیهان خود مهیا می‌ساخت.

در بحث از فقه اوایل سده ۶ ق، شایسته است نخست از ابن رشد جد (د ۵۲۰ ق/۱۱۲۶ م) سخن به میان آید که پدید آورنده یکی از اصلی‌ترین کتب تفصیلی و پر حجم فقه مالکی در اندلس با نام البیان و التحصیل است (بیروت، ۱۴۰۴-۱۴۰۷ ق، ۲۰ ج). فضای حاکم بر آثار ابن رشد این تصور را به وجود می‌آورد که روش وی در میان گرایش‌های گوناگون حوزه مالکی اندلس، بیش از همه با روش ابوالولید باجی سازگاری نشان می‌دهد. از شخصیت‌های برجسته مالکی در همین دوره، ابوبکر ابن عربی (د ۵۴۳ ق/۱۱۴۸ م) است که با تألیف کتاب احکام القرآن در تحلیل مباحث فقهی قرآن کریم، و تألیف شرحی بر جامع ترمذی به عنوان منبعی مشتمل بر احادیث فقهی و مباحث فقه تطبیقی، ارائه فقهی اجتهادی مبتنی بر ادله کتاب و سنت و البته تا حد ممکن در چارچوب سنتی فقه مالکی را هدف داشته است.

در بررسی ادامه فقه اصول‌گرای اندلس در سده ۶ ق، باید به شخصیت محوری ابن رشد حفید (د ۵۹۵ ق/۱۱۹۹ م) اشاره کرد که در برخورد با فقه، اصول و روش‌های درایی بیش از روایت برای او جاذبه داشته است (نک: ابن ابار، ۵۵۳/۲-۵۵۴). بدایة المجتهد و نهایة المقتصد ابن رشد (ج مکرر) یک کتاب کم‌نظیر فقهی است که مؤلف در

آن یک دوره فقه تطبیقی را به طور فشرده ارائه کرده، و بی‌آنکه به تفصیل و اطناب گرفتار آید، به بررسی انگیزه‌های اختلاف و تحلیل ادله پرداخته است. در سده‌های ۷ و ۸ ق، برخی شخصیت‌های قابل مطالعه در حوزه فقهی اندلس پای به عرصه نهاده‌اند که از آن میان می‌توان به ابواسحاق شاطبی (د ۷۹۰ ق/۱۳۸۸ م) اشاره کرد که در پرداخت خود به دانش اصول فقه، از سبک سنتی اصول نویسی دورگشته، و در دو اثر خود با عناوین الاعتصام (عربستان، ۱۴۱۲ ق) در بررسی «سنن و بدع»، و نیز الموافقات فی اصول الشریعه (قاهره، ۱۹۶۹ م) از مرزهای اصول فقه فراتر رفته، و با فقه برخوردی کلامی-فلسفی داشته است.

در پژوهش‌های معاصر، برخی ویژگی‌های فقه مالکی اندلس مورد مطالعه قرار گرفته، و با نظام‌های دیگر حقوقی سنجیده شده است (مثلاً نک: آریتش، ۷۳ فف؛ نیان، ۳۲۳ فف). مقایسه ویژگی‌های فقهی-حقوقی جامعه اسلامی اندلس با جوامع اسلامی مشرق نیز از دیگر موضوعات مورد توجه بوده که هنوز بسط کافی نیافته است.

در گذاری بر محافل غیر مالکی در فقه اندلس، نخست باید به رواج فقه اصحاب حدیث اشاره کرد و در رأس آن از بقی بن مخلد قرطبی، به عنوان مجتهدی مستقل که بر پایه «اثر» فتوا می‌داده است، نام برد (نک: ذهبی، سیر، ۲۸۶/۱۳، ۲۹۰). این جریان تا سده ۴ ق دوام یافته، و از آن پس در جریان منتقد و حدیث‌گرای مالکی مستحیل شده است. دو مذهب حنفی و شافعی هیچ گاه در اندلس از اهمیتی برخوردار نگردید، ولی مذهب ظاهری توانست در طول چندین سده، به عنوان رقیبی مغلوب برای مذهب مالکی مطرح باشد و نخستین نشانه‌های حضور مذهب ظاهری در اندلس، با اولین گزارش‌ها در باب نقد مذهب مالکی، همراهی دارد.

برجسته‌ترین نماینده مذهب ظاهری در اندلس ابن حزم (د ۴۵۶ ق/۱۰۶۴ م) است که در گریز از پیرایه‌های بسته شده بر فقه در محیط عصر خود، و در جست‌وجوی لب شریعت در کتاب و سنت، مذهب ظاهری داوود اصفهانی را که در آن زمان در مشرق سرزمین‌های اسلامی پیروانی داشت، به عنوان مناسب‌ترین راه باز شناخت؛ اما وی هرگز در این مذهب نیز راه تقلید و پیروی را نپسود و در فقه ظاهری مکتبی پدید آورد که ویژگی‌های خاص خود را داشت. یعقوب منصور فرمانروای موحدون (حک ۵۸۰-۵۹۵ ق/۱۱۸۳-۱۱۹۹ م) که مبارزه با مذهب مالکی را دستور کار خود قرار داده بود، در طول حاکمیت خود - بجز سال‌های اخیر آن - از مذهب ظاهری حمایت کرد. این حرکت با وجود اینکه از سوی دیگر فرمانروایان منطقه پی گرفته نشد، اما تا اندازه‌ای به رونق این مذهب یاری رسانید (ابن اثیر، الکامل، ۱۴۵/۱۲).

مآخذ: ابن ابار، محمد، التکملة لکتاب الصلة، به کوشش عزت عطار حبیبی، قاهره، ۱۳۷۵ ق؛ ابن اثیر، الکامل؛ ابن اثیر، مبارک، جامع الاصول، به کوشش محمد حامد فتی، قاهره، ۱۳۷۰ ق/۱۹۵۰ م؛ همو، النهایة، به کوشش طاهر احمد زوری و محمود محمد طنحی، قاهره، ۱۳۸۳ ق/۱۹۶۳ م؛ ابن جزری، محمد، تحیر التیسیر، بیروت، ۱۴۰۴ ق؛ همو، النشر، به کوشش علی محمد ضباع، قاهره، کتابخانه مصطفی محمد؛ ابن سعد، محمد، کتاب الطبقات الکبیر، به کوشش زاخو و دیگران، لیدن، ۱۹۰۴.

برخی مسائل شرعی مانند تعیین جهت قبله و حساب فرائض بوده است؛ دیگر آنکه به تأکید صاعد اندلسی (ص ۲۴۰-۲۴۱) دست کم دو تن از آنان در شرق تحصیل کرده بودند. از همین تاریخ، با کوششهای خگم دوم شماری از دانشمندان مشهور بغداد و مصر به اندلس دعوت شدند و بهترین آثار علمی در هر زمینه فراهم آمد (نیز نک: ابن جلیجل، ۹۸).

حکم در قرطبه کتابخانه‌ای با بیش از ۴۰۰ هزار جلد کتاب تأسیس کرد و جالب توجه آنکه خود بسیاری از آنها را خوانده، و بر آنها حاشیه نوشته بود (سارتن، 659، 654-657، 651/I). آنگاه که به روزگار هشام ابن حکم کارها در دست ابو عامر حاجب بود، دستور داد تا همه کتابهای مربوط به علوم محض را که حکم فراهم آورده بود، نابود سازند. چون امویان برافتادند، بنی عامر گرفتار نزاع با ملوک الطوائف شدند و به سبب مشکلات مالی بقیه کتابخانه حکم را فروختند. هنگامی که این کتابها در اندلس منتشر شد، بار دیگر رغبت طالبان را به علوم برانگیخت (صاعد اندلسی، ۲۴۱-۲۴۳). از آن پس عصر شکوفایی فرهنگی در اندلس پدیدار گشت که دستاوردهای بسیار داشت. در زمینه نجوم، دانشمندان اندلس به انتقاد از هیأت بطلمیوس پرداختند و هیأتی جدید پیشنهاد کردند. ابن کاربا جابر بن افلح و ابن باجه آغاز شد و ابن طفیل و بطروجی آن را به اوج رساندند. آراء اینان به طور غیر مستقیم، دانشمندان اروپایی چون کوپرنیک، کپلر و گالیله را در رسیدن به نظریات انقلابی یاری داد. سنت داروشناسی در اندلس به همت ابن سنجون رونق گرفت و کسانی چون ابن وافد، غافقی، ادرسی جغرافی‌دان، ابوالخیر اشبیلی، ابوالعباس نباتی و ابن بیطار آن را تکامل بخشیدند. علوم کشاورزی که با کتاب المقنع ابو عمر بن حجاج آغاز شد، توسط ابن عوام شکوفا گردید. در جراحی، نامورترین دانشمند جهان اسلام زهرای اندلسی است و بسیاری از پزشکان اندلس نیز در این فن دستی توانا داشتند. شاید علت شکوفایی جراحی در اندلس، تماس بیشتر پزشکان این دیار با مسیحیانی بود که برخلاف مسلمانان و یهودیان برای عمل تشریح منع شرعی نداشتند.

به هر حال سیر علوم ریاضی و طبیعی در اندلس را بدین گونه می‌توان ترسیم کرد:

پزشکی و علوم طبیعی: از میان نخستین پزشکان اندلسی دو تن شایسته یادآوریند: ولید مدحجی که از شام همراه عبدالرحمان الداخل به اندلس آمد، و عبدالملک بن حبیب سلمی البیری که نخستین کتاب عربی تألیف شده در اندلس، موسوم به طب العرب از اوست. این اثر به شیوه آثار مشهور به طب النبی نوشته شده است (خطابی، الطب...، ۱۱/۱، ۳۹). اما ابن جلیجل (ص ۹۳) و صاعد اندلسی (ص ۲۶۱) بدون اشاره به این دو، حمید بن ابا (معاصر محمد بن عبدالرحمان دوم) را نخستین پزشک مشهور اندلس دانسته‌اند. به گفته آنان تا پیش از این روزگار، مردم اندلس به برخی مسیحیان اعتماد می‌کردند که معلومات پزشکی آنها مبتنی بر کتاب الابریشم (مغرب آفریشم) بود (نیز نک: ابن ابی اصیبعه، ۴۱/۲).

۱۱۱۸م: ابن نقطه، محمد، تكملة الاكمال، به کوشش عبدالقیرم عبد رب النبی، مکه، ۱۴۰۸/ق ۱۹۸۷م: ابواسحاق شیرازی، ابراهیم، طبقات الفقهاء، به کوشش خلیل میس، بیروت، دارالعلم: حمیدی، محمد، جذوة المقتیس، به کوشش محمد بن تاویت طنجی، قاهره، ۱۳۷۲ق: ذهی، محمد، الامصار ذوات الآثار، به کوشش محمود ارناؤوط، دمشق، ۱۴۰۵/ق ۱۹۸۵م: همو، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعب ارناؤوط و دیگران، بیروت، ۱۴۰۵/ق ۱۹۸۵م: زودانی، محمد، صلة الخلف، به کوشش محمد حجی، بیروت، ۱۴۰۸/ق ۱۹۸۸م: زورکی، اعلام: سیوطی، الانقان، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۷/ق ۱۹۶۷م: همو، طبقات المفسرین، به کوشش علی محمد عمر، قاهره، ۱۳۹۶/ق ۱۹۷۶م: فحام، شاکر، «طلائع کتب الغریب فی الاندلس...»، مجلة مجمع اللغة العربیة بدمشق، ۱۳۹۵/ق ۱۹۷۵م، ص ۵۰، شد ۲: قاضی عیاض، ترتیب المدارک، به کوشش احمد بکیر محمود، بیروت / طرابلس، ۱۳۸۷/ق ۱۹۶۷م: کثانی، محمد، الرسالة المستطرفة، استانبول، ۱۹۸۶م: مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، بیروت، ۱۴۰۸/ق ۱۹۸۷م: مقریزی، احمد، الخطط، قاهره، ۱۲۷۰ق: مکی بن ابی طالب، الابانة عن معانی القراءات، به کوشش محیی الدین رمضان، دمشق / بیروت، ۱۳۹۹/ق ۱۹۷۹م: ونشیری، احمد، المعیار المغرب، بیروت، ۱۴۰۱/ق ۱۹۸۱م: نیز:

Bergsträsser, G. & O. Pretzl, «Die Geschichte des Korantexts», *Geschichte des Qorāns*, Leipzig, 1938, vol. III; Flück, J., «Beiträge zur Überlieferungsgeschichte von Buhārī's Traditionssammlung», ZDMG, 1938, vol. XCII; GAS; Lévi - Provençal, E., «La Recension maghrébienne du *Shāhīh* d'al-Buhārī», JA, 1923, vol. CCII; Ortiz, J. L., «Fatwas granadinas de los siglos XIV y XV», *Al - Andalus*, 1941, vol. VI; Pretzl, O., «Die Wissenschaft der Koranlesung», *Islamica*, 1934, vol. VI; Robson, J., «The Transmission of Abū Dāwūd's *Sunan*», *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 1952, vol. XIV; id., «The Transmission of Muslim's *Shāhīh*», JRAS, 1949; id., «The Transmission of Nasā'ī's *Sunan*», *Journal of Semitic Studies*, 1956, vol. I; id., «The Transmission of Tirmidhī's *Jami'*», *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 1954, vol. XVI; Tyan, E., «Les Rapports entre droit musulman et droit européen occidental, en matière de droit civil», *Al-Andalus*, 1961, vol. XXVI.

احمد باکچی

IV. علوم در اندلس

درباره پیدایش و سیر تکامل علوم در اندلس آغاز عصر اسلامی آگاهیهایی اندکی در دست است. گزارش جالب توجه صاعد اندلسی حاکی از آن است که در این دوره شمار اندکی از مسلمانان این دیار، تنها به آموختن علوم شرعی و لغت عنایت داشتند و این وضع تا اواخر حکومت عبدالرحمان سوم اموی ادامه داشت (ص ۲۳۵-۲۳۸، ۲۳۹). ظهور عباسیان و ورود عبدالرحمان الداخل به اندلس (۱۳۸/ق ۷۵۵م) موجب جدایی این سرزمین از قلمرو خلافت و قطع روابط فرهنگی آن دو شد، چنانکه به نظر می‌رسد نهضت ترجمه در شرق اسلامی، تأثیر قابل توجهی در اندلس برجای نهاد و نزاعهای درازمدت داخلی در این سرزمین نیز تا سده ۴/ق ۱۰م شرایط مناسبی برای پرداختن به علوم فراهم نکرد. صاعد اندلسی به دنبال همان گزارش، از ۳ دانشمندی که در اندلس تا سده ۴/ق به علوم مختلف شهره شدند، نام برده است: ابوعبیده مسلم بن احمد بلنسی (د ۲۹۵/ق ۹۰۸م) معروف به صاحب قبله، یحیی بن یحیی (د ۳۱۵/ق ۹۲۷م) معروف به ابن سمینه، و محمد بن اسماعیل معروف به حکیم (ص ۲۳۸-۲۴۰). در اینجا به دو نکته مهم باید توجه داشت: نخست آنکه هر ۳ تن افزون بر ریاضی، طب، نجوم و منطق، به حدیث و دیگر علوم شرعی نیز می‌پرداختند و شاید یکی از انگیزه‌های توجه آنان به علوم ریاضی،

۵۲). پزشکان یادشده همگی در قرطبه فعالیت داشتند، اما با آشفستگی اوضاع اندلس، یا به قول صاعد اندلسی (ص ۲۶۶) «آغاز فتنه»، اغلب دانشمندان آنجا را ترک کردند.

از پزشکان و علمای علوم طبیعی در اواخر عصر اموی و دوره ملوک الطوائف می‌توان از این کسان نام برد: ابوالعرب یوسف بن محمد (د پس از ۴۳۰ ق/۱۰۳۹ م) که برجسته‌ترین پزشک عصر خود و صاحب تحقیقاتی در این علم بود. ابن وافد (ه م) پزشک و داروشناس اندلسی، و صاحب کتاب ارزنده‌ای در ادویه مفرده (همو، ۲۶۷-۲۷۰) که بخشهایی از ترجمه لاتینی آن باقی است. وی روش خاصی را برای تحقیق اثر داروها توصیه می‌کرد (ووستنفلد، ۸۲؛ لکسر، ۵۴۵-۵۴۷؛ سارتن، ۱/۷۲۸). ابو عمر ابن حجاج در ۴۶۶ ق/۱۰۷۴ م کتابی موسوم به *المفنع* درباره کشاورزی نوشت و بدین ترتیب سستی علمی را آغاز کرد که به اسپانیای مسلمان اعتبار فراوان بخشید (همو، ۱/۷۴۲، ۷۶۶). ابو عبید عبدالله بکری (د ۴۸۷ ق/۱۰۹۴ م) کتابی با عنوان *اعیان النبیات و الشجریات* *الاندلسیه* نوشت که ادامه دهنده سنت کشاورزی و گیاه-داروشناسی اندلس بود (خطابی، الطب، ۵۳/۱؛ نیز لکسر، ۱/۵۵۳؛ سارتن، ۱/۷۴۲، ۷۶۸). ابن بکلاراش (ه م) پزشک یهودی اندلسی دربار احمد المستعین که در حدود سال ۱۱۰۷ ق/۵۰۰ م کتاب *مُجدول المستعینی فی الادویه المفردة* را به پیروی از سنت بغدادی یوحنا بن بختیشوع، ابن بطلان و ابن جزله تألیف کرد. نامهای فارسی، یونانی، سریانی، لاتینی و اندلسی داروها که وی در سومین ستون جدول خود آورده، بسیار جالب توجه است (نک: ابن ابی اصیبعه، ۵۲/۲؛ خطابی، همان، ۵۵/۱، لاغذیه... ۲۲-۲۳؛ قس: سارتن، ۱۱۳/۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶). ابوالصلت امیه بن عبدالعزیز (ه م) که بیشتر عمر خود را در قاهره و مهدیه تونس سپری کرد. اثر مهم او درباره داروشناسی با عنوان *الادویه المفردة* به لاتینی و عبری ترجمه شده است (ابن ابی اصیبعه، ۵۲/۲-۶۰؛ ووستنفلد، ۹۲-۹۳؛ لکسر، ۱/۷۴-۷۵؛ سارتن، ۱/۱۳۳؛ قس: اشتاین-اشنایدر، ۶-۷). ابن باجه (د ۵۳۳ ق/۱۱۳۹ م) هم رساله‌هایی در طب، ادویه مفرده و علوم طبیعی نوشت که ابن بیطار بارها از رساله ادویه او یاد کرده است (نک: ووستنفلد، ۹۳؛ لکسر، ۱/۷۵-۷۸؛ سارتن، ۱/۱۳۳، ۱۸۳). از سده ۴-۷ ق/۱۰-۱۳ م نامداران بسیاری از خاندان ابن زهر (ه م) در اندلس برخاستند، اما در این میان هیچ کدام به شهرت ابوالعلاء زهر بن عبدالملک (د ۵۲۵ ق/۱۱۳۷ م) و به ویژه پسرش ابومروان عبدالملک بن زهر (د ۵۵۷ ق/۱۱۶۲ م) نرسید (ابن ابی اصیبعه، ۶۴/۲؛ ووستنفلد، ۹۱؛ لکسر، ۱/۸۳-۸۶؛ سارتن، ۱/۲۳۰-۲۳۱). ابن زهر احتمالاً بزرگ‌ترین پزشک بالینی پس از رازی است. بخشی از مهم‌ترین کتاب او با عنوان *التیسیر فی المداواة و التدبیر* به وصف بیماری جرب و انگل مولد آن اختصاص دارد (نک: ص ۴۹-۵۰). از این رو، برخی وی را نخستین انگل‌شناس پس از آلسکندر (اسکندر) ترالسی دانسته‌اند (نک: سارتن، ۱/۲۳۳، ۲۳۵). بعدها فریدمان (ص ۱۶۶-۱۷۵)، ابوالحسن طبری را با اتکا به *المعالجات البقراطیه* او،

به تصریح صاعد اندلسی میان متقدمان اندلس کسی به طور اصولی در علم پزشکی تحقیق نکرده است، زیرا بیشتر آنان تنها به خواندن کتابها می‌پرداختند تا در فروع (جنبه‌های عملی) پزشکی مهارت یابند و به خدمت پادشاهان درآیند (ص ۲۶۰-۲۶۱). در روزگار محمد ابن عبدالرحمان دوم دو پزشک دیگر مشهور بودند: یکی پزشکی مسیحی به نام جواد، و دیگری پزشکی مشهور به حرانی (ابن جلجل، ۹۳-۹۴، ۱۱۲-۱۱۳؛ صاعد اندلسی، ۲۶۱، ۲۶۵؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۱/۲-۴۲). حکایتی که ابن جلجل (ص ۹۴-۹۵) از روی دست خط حکم دوم، درباره حرانی و روابطش با پزشکان اندلسی، نقل کرده، در تاریخ پزشکی اندلس، بسیار حائز اهمیت است و می‌تواند حاکی از نخستین آزمایشهای داروشناسی در این سرزمین به شمار آید (نیز نک: قفطی، ۳۹۴-۳۹۵).

برخی دیگر از پزشکان اندلسی با رعایت تقریبی زمان فعالیت بدین قرارند: ابن ملوک نصرانی (ح ۳۰۰ ق/۹۱۳ م) که احتمالاً تأسیس‌کننده نخستین مطب عمومی در اندلس بود (ابن جلجل، ۹۷؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۱/۲). اسحاق و پسرش یحیی از نخستین وزیران عبدالرحمان سوم، و فرماندار بطلیوس که از مسیحیت به اسلام گرویدند و پزشکانی ماهر بودند. یحیی، کناشی در «پنج سفر به مذهب روم» (شیوه مسیحیان) به نام *الابتریشم* (الابرسم) نوشت (ابن جلجل، ۹۷-۹۸، ۱۰۰-۱۰۱؛ صاعد اندلسی، ۲۶۱-۲۶۲؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۲/۲-۴۳؛ قفطی، ۳۵۹). ابوحفص عمر بن بریق که در قیروان ۶ ماه ملازم ابن جزار (ه م) بود و کتاب *زاد المسافر* او را با خود به اندلس آورد (ابن جلجل، ۱۰۷-۱۰۸؛ صاعد اندلسی، ۲۶۳؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۵/۲). حسدای بن شبروط (= حسدای بن اسحاق) که به گفته صاعد اندلسی (ص ۲۷۷)، پزشک عبدالرحمان و نیز پزشک و وزیر حکم بوده است. وی با کمک راهبی مسلط به زبان یونانی و گروهی از پزشکان کتاب *حشائش دیوسقوریدس* را از یونانی به عربی درآورد. این ترجمه یکی از معدود ترجمه‌های یونانی به عربی در نخستین سده‌های اسلامی اندلس به شمار می‌رود (خطابی، همان، ۱۸/۱-۱۹؛ سارتن، ۱/۶۵۱، ۶۵۶). احمد و عمر فرزندان یونس بن احمد حرانی که نزد ثابت بن سنان صابی و ابن وصیف حرانی به فراگیری طب پرداختند و در ۳۵۱ ق/۹۶۲ م به اندلس بازگشتند (ابن جلجل، ۱۱۲-۱۱۳؛ صاعد اندلسی، ۲۶۵؛ قفطی، ۳۹۵). عرب بن سعد قرطبی نیز از پزشکان این دوره به شمار می‌آید و کتابی با عنوان *خلق الجنین و تدبیر الحبالی* دارد (ووستنفلد، ۵۵-۵۶؛ لکسر، ۱/۴۳۲-۴۳۳؛ سارتن، ۱/۶۵۱-۶۵۰). ابن جلجل پزشک و مورخ مشهور اندلسی (ه م) هم در این ایام می‌زیست و در ۳۷۷ ق/۹۸۷ م کتاب *طبقات الاطباء و الحكماء* را نوشت. ابوالقاسم زهراوی (ه م) بزرگ‌ترین جراح مسلمان که در اندلس برآمد، تأثیر شگرفی بر جراحی اروپا تا پایان سده‌های میانی برجای نهاد (همو، ۱/۶۵۱). ابن سمجون (ه م) نیز کتاب *الجامع فی الادویه المفردة* را که نخستین اثر مهم گیاه-داروشناسی اندلسی به شمار می‌رود، پیش از ۳۹۳ ق/۱۰۰۳ م نوشت (ابن ابی اصیبعه، ۵۱/۲-۵۲).

دیگر دانشمندانی که بیشتر به ریاضیات محض و یا موسیقی (که شعبه‌ای از ریاضیات محسوب می‌شد) توجه داشتند، غالباً مجبور به ترک اندلس می‌شدند، مانند عبدالرحمان بن اسماعیل بن بدر، معروف به اقلیدسی که در روزگار ابومنصور محمد بن ابی عامر به شرق رفت و همانجا درگذشت و نیز ابوعثمان سعید بن فتحون بن مکرم، معروف به حَقار سرقسطی که در همین دوره به زندان افتاد و سپس از اندلس اخراج شد و در جزیره صقلیه (سیسیل) جان سپرد. اما دانش ستاره‌شناسی سخت در اندلس رواج یافت و برخی از پیشروترین نظریه‌های نجومی مسلمانان در آنجا شکل گرفت. با توجه به اینکه اندلس دروازه انتقال علوم اسلامی به مغرب زمین بود، این نظریه‌ها به سرعت در میان اروپاییان رواج یافت و بر ستاره‌شناسان اروپایی تأثیری شگرف نهاد.

ریاضی‌دانان و ستاره‌شناسان نامور اندلسی اینانند: ابوالقاسم مجریطی (مادریدی)، ستاره‌شناس و ریاضی‌دان مشهوری که رساله‌ای در حساب معاملات نوشت و زیج خوارزمی را تکمیل کرد. همچنین گفته‌اند که وی رسائل اخوان الصفا را اول بار به اندلس آورد. بیان مجریطی درباره قدرت عشقی دو عدد متحاب ۲۲۰ و ۲۸۴ لا اقل حاکی از آشنایی او با افکار اخوان الصفاست. برخی آن را به شاگردش ابوالحکم عمرو گرمانی (۳۶۶-۴۵۸ ق/۹۷۷-۱۰۶۶ م)، ریاضی‌دان و جراح برجسته اهل قرطبه - که در علم عدد و هندسه نیز زبردست بود - نسبت داده‌اند (صاعد اندلسی، ۲۴۶-۲۴۹؛ زوتر، 105، 76-77؛ سارتن، 695-699، 668-669، 647-648؛ I/563؛ کندی، 128).

دیگر شاگردان مجریطی نیز هر یک در ریاضی و نجوم نامور شدند از آن جمله‌اند: ابن سَمَح (ه م) که آثاری در هندسه، طبیعت عدد، اسطرلاب و زیجی مفصل به روش سندهند (سدهانت) نوشت (صاعد اندلسی، ۲۴۷-۲۴۸؛ سارتن، 715، 695؛ I/695؛ کندی، 129). ابوالقاسم احمد بن صفار که کتابی در اسطرلاب و زیجی مختصر به روش سندهند دارد، برادرش محمد از اسطرلاب سازان برجسته و شاگردش محمد بن عمر، مشهور به ابن برغوث، در هیأت و رصد زبردست بود (صاعد اندلسی، ۲۴۸؛ سارتن، 695؛ I/695؛ کندی، 127). صاعد اندلسی نیز چند کتاب در ریاضیات و نجوم نوشت که از مهم‌ترین آنها المؤلف باصلاح حركات النجوم والتعريف بخط الراصدین را می‌توان برشمرد. وی در این کتاب برخلاف مجریطی خطاهای زیج خوارزمی را اصلاح کرده است (ص ۲۴۶-۲۴۷). او را صد بزرگی نیز بود. رصدهایی که به وسیله او و راصدان مسلمان صورت گرفت، برای زرقالی (د ح ۴۸۰ ق/ ۱۰۸۷ م) به هنگام تألیف زیجش، ارساد طلبطله، بسیار مفید افتاد (زوتر، 106؛ سارتن، 777-776؛ I/776؛ کندی، 129-128). زیج زرقالی در کمتر از ۵۰ سال در اروپا جایگزین زیجهای پیشین گشت و چند زیج در اروپا براساس آن نوشته شد. وی اسطرلابی اصلاح شده موسوم به صحیفه زرقالیه ساخت که رایج‌ترین وسیله رصدی اندلس شد. این اسطرلاب اگرچه با تأخیر، اما سرانجام پس از ۱۶۶۱ ق/۱۲۶۳ م در اروپا

کاشف این انگل دانست. ابو عبدالله شریف ادریسی (د ۵۶۰ ق/۱۱۶۵ م)، جغرافی‌دان مشهور، کتابی با عنوان الجامع لشتات النبات نوشت که تا نیم قرن پیش نشانی از آن در دست نبود. در این کتاب برخلاف بیشتر آثار مشابه، گیاهان از دیدگاه گیاه‌شناسی، نه دارویی بررسی شده‌اند (سارتن، 411-410، 305؛ II/305؛ خطابی، الطب، ۵۹/۸). ابو جعفر احمد بن محمد غافقی (ه م)، از بزرگ‌ترین گیاه - داروشناسان سده‌های میانه بود. از کتاب جامع المفردات وی جز بخشهایی پراکنده و نیز گزیده‌ای از ابن عبری (ه م) چیزی در دست نیست. ابن بیطار بارها از آثار این دو داروشناس بهره برده است. ابن طفیل و شاگرد و جانشین وی، ابن رشد نیز از بزرگ‌ترین پزشکان عصر خود بودند. به ابن طفیل نیز دو رساله طبی و همچنین شرحی بر الآثار العلویة ارسطو نسبت داده‌اند که احتمالاً همان شرح ابن رشد است (ووستنفلد، 108؛ لکسر، 114-113؛ II/305، 354؛ سارتن، 354، 305؛ II/305). ابن رشد نیز پیش از ۵۵۷ ق/۱۱۶۲ م الکلیات خود را نوشت که به نوعی مکمل التیسیر ابن زهر بود، اما ملاحظات با ارزشی نیز در برداشت. ظاهراً وی نخستین کسی است که کار شبکه در چشم را به تقریب دریافته، و برخلاف پزشکان پیشین گفته است که رؤیت نه در عدسیه، که در شبکه صورت می‌گیرد (ووستنفلد، 108-104؛ لکسر، 109-97؛ II/305-306، 355-356؛ سارتن، 356-355، 306-305؛ II/305-306). ابن میمون و شاگردش ابن سمعون (ه م) نیز از برجسته‌ترین پزشکان یهودی عصر خود بودند. ابن میمون صاحب آثار مشهوری چون فصول موسی و شرح اسماء العقار است (ابن ابی اصیبعه، ۲۱۳/۲؛ ووستنفلد، 111-109؛ لکسر، 64-57؛ II/57-64؛ سارتن، 381-380، 373-371، 306؛ II/306). ابن عوام اشبیلی مهم‌ترین اثر کشاورزی قرون وسطی را با عنوان الفلاحة (ه م) در ۳۴ فصل نوشت که ۳۰ فصل آن به کشاورزی و بقیه به گلهداری، مرغداری و پرورش زنبور عسل اختصاص دارد (همو، 425-424؛ II/424-425). ابوالعباس نباتی، مشهور به ابن رومی (ه م) هم صاحب کتاب الرحلة النباتیه است که مجموعه مشاهدات گیاه‌شناسی او در سفرهای دور و درازش به اندلس، مغرب، مصر و عربستان را در بر می‌گیرد. وی نخستین بار گزارشی از برخی گیاهان سواحل دریای سرخ تهیه کرد (ابن ابی اصیبعه، ۸۱/۲؛ نیز نک: ووستنفلد، 188؛ لکسر، 244؛ II/244؛ سارتن، 651-650؛ II/650-651). اثر شاگرد او ابن بیطار، موسوم به الجامع مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اثر گیاه - داروشناسی جهان از زمان دیوسکوریدس تا سده ۱۰ ق/۱۶ م به شمار می‌رود (ابن ابی اصیبعه، ۱۳۳/۲؛ ووستنفلد، 131-130؛ لکسر، 237-225؛ II/225-223؛ سارتن، 664-663، 523-522؛ II/522-523).

ریاضیات و نجوم: علوم ریاضی در اندلس به اندازه علوم طبیعی رشد نکرد و کمتر دانشمند اندلسی را می‌توان یافت که شایسته نام ریاضی‌دان باشد. چه، اغلب دانشمندان از میان شاخه‌های مختلف ریاضی تنها به حساب، حساب معاملات و حساب فرائض، توجه داشتند. بدین سبب، بسیاری از کسانی که به ریاضی‌دانی شهره شدند، لقب فرائضی یا فرضی داشته‌اند؛ مانند ابوغالب حباب بن عباد فرائضی و ابویوب ابن عبدالغافر (صاعد اندلسی، ۲۴۴-۲۴۵، جم). از سوی

التبیر فی المداراة والتدیر، به کوشش میشل خوری، دمشق، ۱۴۰۳/۱۹۸۳م؛ خطابی، محمد عربی، الاغذیة والادویة عند مؤلفی الغرب الاسلامی، بیروت، ۱۹۹۰م؛ همو، الطب و الاطباء فی الاندلس الاسلامیة، بیروت، ۱۹۸۸م؛ سعیدان، احمد سلیم، تاریخ علم الجبر فی العالم العربی، کویت، ۱۹۸۶م؛ صاعد اندلسی، التعریف بطبقات الاسم، به کوشش غلامرضا جمشیدنژاداول، تهران، ۱۳۷۵ش؛ قفطی، علی، تاریخ الحکماء، به کوشش لیرت، لایپزیک، ۱۹۰۲م؛ نیز:

Friedman, R., «At-Tabari: Discoverer of the Acarus Scabiei», *Medical Life*, Philadelphia, 1938, vol. XLV, no. 6; Gauthier, L., «Une Réforme du système astronomique de Ptolémée», *JA*, 1909, vol. XIV; Kennedy, E. S., «A Survey of Islamic Astronomical Tables», *Transactions of the American Philosophical Society*, Philadelphia, 1956, vol. XLVI(2); Leclerc, L., *Histoire de la médecine arabe*, Paris, 1876; Sarton, G., *Introduction to the History of Science*, Baltimore, 1928-1931; Steinschneider, M., *Die europäischen Übersetzungen aus dem Arabischen bis Mitte des 17. Jahrhunderts*, Graz, 1956; Suter, H., *Mathematiker und Astronomen der Araber und ihre Werke*, Leipzig, 1900; Woepcke, F., «Notice sur des notations algébriques employées les Arabes», *JA*, 1854, vol. IV; Wüstenfeld, F., *Geschichte der arabischen Aerzte und Naturforscher*, Göttingen, 1840.

یونس کرمانی

۷. فلسفه و کلام در اندلس

سیر فلسفه و کلام در اندلس با ویژگیهایی همراه است که آن را از برخی جهات از تاریخ این علوم در دیگر سرزمینهای اسلامی متمایز می‌کند. با آنکه این دانشها اساساً از شرق جهان اسلام به اندلس راه یافت و بخش مهمی از کوششهای متفکران این دیار مصروف شرح و نقد اندیشه‌های فیلسوفان و متکلمان آن قلمرو شد، ولی اوضاع خاص تاریخی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اندلس، زمینه ویژه‌ای برای پیدایش و گسترش علوم عقلی، خاصه فلسفه و کلام، در این سرزمین پدید آورد. علاوه بر آن، موقعیت جغرافیایی اندلس و فخامت و شکوه فرهنگی آن در قاره اروپا که بسیاری از طالب علمان را از غرب مسیحی به اندلس اسلامی جذب می‌کرد، نقش و تأثیر عمده‌ای در انتقال علوم اسلامی به اروپا و ترجمه آثار دانشمندان سرزمینهای اسلامی به زبانهای اروپایی داشت؛ چنانکه باید اندلس را مهم‌ترین دروازه تبادل فرهنگی در قرون وسطی میان سرزمینهای اسلامی و اروپا دانست. بررسی سیر علوم عقلی در اندلس، از تحقیق در احوال و آثار و اندیشه‌های حکما و متفکران برجسته این دیار جدا نیست. آثار و افکار و عقاید فلسفی و کلامی هر یک از متفکران نامدار اندلسی در مدخل مستقلی در این دائرةالمعارف مورد بحث قرار می‌گیرد. از آن میان، برای آشنایی با سرگذشت علوم عقلی در این دیار، می‌توان به این مدخلها در مجلدات پیشین مراجعه کرد: ابن جبیرول (۲۰۷/۳-۲۱۶)؛ ابن حزم (۳۴۵/۳-۳۵۶)؛ ابن رشد (۵۵۶/۳-۵۸۳)؛ ابن سبعین (۶۵۷/۳-۶۶۴)؛ ابن عربی (۲۲۶/۴-۲۸۴).

۷. ادبیات عرب در اندلس

۱. بررسی منابع: آثاری که ادیبان اندلسی بر جای گذارده‌اند، البته بهترین منبع تحقیق در ادب اندلسی است. آنچه از این آثار نسبتاً فراوان بر جای مانده، خود بسیار قابل توجه است، به خصوص که بررسی تاریخی آنها، سیر تحول ادب از دوران کم حاصلی آغاز اموی، سپس گسترش در فضای آزاد ملوک الطوائف، تا عصر تعصبات دینی

نیز رونق یافت. اوبا پذیرش فرضیه غلط ثابت بن قره (ه م)، یعنی «اقبال و ادبار فلک»، موجب تقویت آن شد. گبرنیک نیز مدتها پس از زرقالی بدین فرضیه پایبند بود (سارتن، 16-10/II، 759-758/I). ابوزید عبدالرحمان بن سید، معاصر زرقالی، نیز از برجسته‌ترین ستاره‌شناسان آن عصر بود (صاعد اندلسی، ۲۵۶). یوسف المؤمن (حک ۴۷۴-۴۷۸/ق ۸۱-۱۰۸۵ م)، امیر سرقسطه رساله‌ای با عنوان الاستکمال در ریاضیات نوشت که سخت تحسین شد (زوتر، 108؛ سارتن، 740/I، 759). ابوالصلت، منجم اندلسی نیز آثاری در حساب، هندسه، ساختمان و طرز کار اسطرلاب از خود بر جای نهاد. برخی ابیات ابوالصلت از بی‌اعتقادی او به احکام نجوم حکایت دارد (ابن ابی اصیبعه، ۶۰/۲؛ زوتر، 115؛ سارتن، 230/II).

آغازگر سنت اعتراض بر هیأت بطلمیوس نیز ابن باجه و جابر بن افلح (ه م) بودند. جابر در اصلاح المجسطی یا کتاب فی الهیته شدیداً به هیأت بطلمیوس حمله کرد، اما خود نظریه بهتری ارائه نداد. مقدمه این کتاب، نشان از پیشرفت در رشته مثلثات دارد (سارتن، 123، 16/II، 206، 183؛ زوتر، 119). ابن طفیل و شاگردش بطروجی گرایشهای ضد بطلمیوسی ابن باجه و جابرین افلح را تشدید کردند. بعدها نظریه حرکت لؤلئی (مارپیچی) بطروجی ارزنده‌ترین تلاش دانشمندان اندلس برای تصحیح آراء بطلمیوس بود (زوتر، 218، 131، 125؛ گوته، 510-483؛ سارتن، 400-399، 354، 298، 183، 123، 16-18/II). ابن میمون و ابن سمعون پس از مهاجرت به مصر آراء ضد بطلمیوسی اندلسیها را به شرق جهان اسلام شناساندند. ابن میمون در دلالة الحائرين از آراء ابن باجه سخن گفت و مانند جابر در اینکه مریخ و زهره به خورشید نزدیک‌تر از زمین باشند، تردید کرد (زوتر، 136، 132-131؛ گوته، همانجا؛ نیز سارتن، 381-380، 373-375، 298/II). ابن یاسینی ریاضی‌دان مسلمان بربری نسب اشبیلی نیز الارجوزة الیاسمینیه را در جبر نوشت (زوتر، 130؛ سارتن، 400/II).

در حدود سده ۷/ق ۱۳م ابن بدر بلنسی در اسپانیا برآمد. او در کتاب اختصار الجبر والمقابلیه مطالب بسیاری را از الجبر والمقابلیه ابوکامل (ه م) نقل کرده است که البته برخی از آنها را نمی‌توان در کتاب وی یافت (زوتر، 197؛ سارتن، 622/II؛ سعیدان، ۴۲۹/۲، ۴۹۳-۴۹۴، ۴۹۶-۴۹۷). یعیش بن ابراهیم اموی (ه م) نیز در رساله مراسم الانتساب فی معالم (علم) الحساب برخی از شیوه‌های رایج در غرب عالم اسلامی را که در شرق ناشناخته بود، توضیح داد. ابوالحسن علی بن محمد قلسادی (۸۱۵-۸۹۱ق) را می‌توان آخرین ریاضی‌دان مهم اندلس دانست. قلسادی در کتاب کشف الاسرار (الاستار) عن علم (وضع) حروف و الغبار برخی علامتها و نشانه‌های ریاضی (فرمول نویسی) را به کار برده که از نظر تاریخ ریاضیات حائز اهمیت است (ووپکه، 348-384).

ماخذ: ابن ابی اصیبعه، احمد، عیون الانباء، به کوشش آوگوست مولر، ۱۲۹۹ق؛ ابن جلیل، سلیمان، طبقات الاطباء و الحکماء، بیروت، ۱۹۸۵م؛ ابن زهر، عبداللک،

اثری نداشت. با اینهمه، وی ۶۰ اثر تألیف کرد که از آنها هم‌اکنون ۳۱ اثر موجود است (۱۸ کتاب به چاپ رسیده). کتاب *احاطة* او را می‌توان دائرة المعارف شهر غرناطه تا زمان مؤلف به شمار آورد. از آثار این قرن، *الدیاج المذهب* ابن فرحون (د ۷۹۹ق/۱۳۹۷م) نیز اطلاعات مفیدی در بردارد. نزدیک به پایان قرن ۹ق/۱۵م و سقوط آخرین پایگاه مسلمانان در اندلس، ابن عبدالمنعم حمیری صفة *جزيرة الاندلس من الروض المعطار* را نگاشت.

۲۰۰ سال پس از آن مقری، علاوه بر *ازهار الریاض* که به اندلس مربوط می‌شد، کتابی عظیم به نام *نفع الطیب* تألیف کرد. دنباله نام کتاب، «فی غصن اندلس الرطیب، و اخبار... ابن خطیب» خود نشان از اشتیاقی درد آلود دارد که هنوز شرقیان نسبت به اندلس در دل نگه داشته بودند. شاید به تقلید از گارتیاگوت (نک: *EI², I/602*) که *ریایات ابن سعید مغربی* را «وصیت‌نامه شعر عربی اندلس» نامیده است، بتوان *نفع الطیب* را سوگ‌نامه آن خواند.

مطالعات اندلس‌شناسی جدید را خاورشناسان آغاز کردند. نام بیشتر آنان در منبع‌شناسی مقالات مربوط به نویسندگان و شاعران اندلس در همین دائرة المعارف آمده است؛ اما نویسندگان عرب، از دهه سوم قرن ۲۰م تاکنون انبوه شگفت‌آوری کتاب در زمینه ادبیات اندلسی تألیف کرده‌اند که بسیاری از آنها، تکرار مکررات است. در پایان این بخش برخی از کتابهایی که عمومی‌ترند، و نیز مشهورترین آثار خاورشناسان در این باره خواهد آمد.

۲. تاریخچه ادبیات: در آغاز فتح اندلس — و حتی دو سه قرن پس از آن — البته انتظار نوآوری نمی‌رود. مردمانی که با سنت شاعرانه نیرومند و چندین صدساله خود از جزیره العرب بیرون آمده بودند، اینک در سرزمینی جای می‌گرفتند که شباهتی به زادگاهشان نداشت. دین و آیین و رفتار و خلق و خوی مردمان آن نیز کاملاً بیگانه بود. از این رو، عربهای نخستین در محدوده فرهنگی که خود از شرق آورده بودند، محصور ماندند و چون خاستگاه آن فرهنگ — خواه ادبی و خواه دینی — خاور زمین بود، ناچار پیوسته چشم به دمشق و سپس بغداد داشتند و سخت می‌کوشیدند از پدیده‌های تازه آن دیار آگاه باشند تا مبادا از کاروانی که شتابان در شرق پیش می‌رفت، بازپس مانند. هنوز آرزوی بازگشت به میهن سخت شدید بود و شعر در آن باب (*الحنین الی الوطن*) فراوان. بسیاری از عربهای اندلس، گویی به آن خرما بیتی می‌ماندند که در قصر عبدالرحمان داخل کاشته بودند. این تک خرما بین در قصری رویده بود که به یاد رصافه شام، رصافه نامیده می‌شد. امیر به آن می‌نگریست و بر غربت خود و تنهایی درخت می‌گریست. عموزاده او نیز که در اشبیلیه حکم می‌راند، برای نخل تنها مانده خود در آن شهر شعر می‌سرود (مقری، ۵۴/۴).

کمتر اثر عمده‌ای در شرق پدید می‌آمد که به اندلس نرسد. ابن خیر در فهرسه خود نام شمار بسیاری از آن آثار را آورده است (نک: سراسر کتاب؛ نیز رکابی، ۶۹-۷۰). داستان خرید نخستین نسخه کتاب *اغانی*

مرباطون و موحدون، و نیز عصر گردآوری و سرانجام افول را به نیکی نشان می‌دهد.

از آثار آغازین عصر اموی، هیچ کتاب قابل ذکری در دست نیست و باید تا قرن ۳ق/۹م تأمل کرد تا نخستین اثر بزرگ اندلسی — که چیزی جز ادبیات مشرق نیست — در قالب عقد *الفرد* ابن عبدربه پدید آید. حدود یک قرن بعد، ابن عبدالبر (د ۴۶۳ق/۱۰۷۱م) یکی از ۱۵ اثر خود، یعنی *بهجة المجالس* را به ادب اختصاص داد. در همان دوران، ابن حزم (د ۴۵۶ق) می‌زیست که از ۲۰ اثر او، *جمهرة الانساب* در کار ادب مفید است و *طوق الحمامه* اش خود شاهکاری ادبی است. در آغاز قرن ۴ق/۱۲م *قلائد العقیان* و *مطعم الانفس* فتح بن خاقان (د ۵۲۸ق/۱۱۳۴م) در زبانی سخت متصنع و مغلق، شرح حال ادیبان زمان را در بردارد. اما گنجینه گرانمایه ادب، همانا *ذخیره ابن بسام* (د ۵۴۲ق/۱۱۴۷م) است که اینک از منابع اصلی تحقیق به شمار می‌آید. ابن بسام در مقدمه این کتاب از میل اندلسیها به شرق به شدت انتقاد می‌کند و مدعی است که ادب اندلسی چیزی از شرق کم ندارد. مهارت شاعرانی که در قرن ۵ق می‌زیسته‌اند و در کتاب او گرد آمده‌اند، دلیل این مدعاست. با اینهمه، کتاب او خود تقلیدی از *تیمه* ثعالبی است. در همین قرن، از ۵۰ اثر ابن بشکوال تاریخ‌شناس (د ۵۷۸ق/۱۱۸۲م) چند تایی بیش بر جای نمانده که از آن میان کتاب *الصلة* حاوی اطلاعاتی درباره ادیبان است.

در این قرن در یک اثر بزرگ شرقی نیز به ادب اندلسی پرداخته شده است. عمادالدین کاتب اصفهانی (د ۵۹۷ق/۱۲۰۱م) بخش بزرگی از *خریده* را (مجموعاً ۳ جلد جایی) به اندلسیان اختصاص داد و بسیاری از آثاری را که اینک از میان رفته‌اند، حفظ کرد. همین شیوه را حدود ۲۰۰ سال بعد، ابن فضل الله عمری در *مسالك الابصار* خود ادامه داد.

آثار قرن ۶ق باز فراوانند، از آن میان لازم است به اثر تاریخی *بغیة الملتبس* ضبی (د ۵۹۹ق) که تکمله‌ای بر *جدوة المقتبس* حمیدی است، و نیز *دار الطراز* ابن سناء الملك (د ۶۰۸ق/۱۲۱۱م) و *الفطرب* ابن دحیه (د ۶۳۳ق/۱۲۳۶م) اشاره شود.

سرآمد ادب‌شناسان قرن ۷ق/۱۳م ابن سعید مغربی (د ۶۸۵ق/۱۲۸۶م) است که عاقبت به شرق کوچید. از میان ۱۴ اثر شناخته شده او، ۸ اثر به ادبیات اختصاص دارد و مهم‌تر از همه *بی‌گمان المغرب* است که گویا در اصل ۱۵ مجلد بوده، و مؤلف خود *ریایات المبرزین* را از همین کتاب استخراج کرده است.

تکمله نویسی به *بغیة ضبی* منحصر نشد، زیرا نیم قرن پس از او، ابن ایتار (د ۶۵۸ق/۱۲۶۰م) *تکملة الصلة* را، و اندکی بعد مراکش‌ی (د ۷۰۳ق/۱۳۰۴م) *الذیل و التکملة علی کتابی الموصول و الصلة* را نگاشت.

در قرن ۸ق/۱۴م، *چهره ابن خطیب* (د ۷۷۶ق/۱۳۷۴م) از همه جالب‌تر است. زندگی او، پر از توطئه، دسیسه، خیانت، خشم، خونریزی، اسارت و گریز بود و به قتلی دردناک در مغرب انجامید. ابن زمرک (ه م) یکی از عاملان قتل او بود و پا در میانی ابن خلدون هم

توسط حکم، حتی اگر راست نباشد، بر اشتیاق مردم اندلس به آثار شرق دلالت دارد (نک: هـ، اغانی).

طی چند قرن نخستین حکومت عربها، چند مرد نامدار در زمینه ادب پدیدار شدند که زندگیشان به بهترین وجه اوضاع و احوال اجتماعی آن روزگار را باز می‌نماید:

نخستین شاعر مشهور، ابن هانی (د ۳۶۲/ق ۹۷۳ م) است. زمان این شاعر نیز پر معنی است، زیرا نشان می‌دهد که طی نزدیک به ۳۰۰ سال کسی قابل ذکر از این سرزمین برنخاسته است. این شاعر نیز شهرت خود را بیشتر در مغرب کسب کرده است، زیرا از آنجا که عقاید اسماعیلی داشت، به انواع فساد متهم شد و ناچار از سرزمین اندلس بیرون رفت. همه افتخار ابن هانی آن است که با متنبی قیاس می‌شود (مثلاً نک: ابن خلکان، ۴/۴۲۲)، اما این قیاس را وجهی نیست، زیرا او بیشتر مقلد است، تا نوآور. او خود اعتراف می‌کند که شبهای بسیاری را با دیوان متنبی به روز برده است (ص ۳۳۰-۳۳۳). در سراسر دیوان او، جز اوصاف اغراق‌آمیز و وصفهای سخت دقیق چیزی نمی‌توان یافت. شاید مهم‌ترین فایده دیوان او، ابیاتی باشد که به رویدادهای تاریخی زمان او اشارت دارد. با اینهمه، گرایش امامی او، موجب توجه فراوان نویسندگان شیعه به وی شده است (نک: هـ، ابن هانی).

از بزرگان اندلس در آن روزگار، نام ابن عبدربه (د ۳۲۸/ق ۹۴۰ م) سخت در شرق سرزمینهای اسلامی معروف است. اما این شهرت نه به سبب اشعار پر تصنع و تهی از احساس اوست - هر چند که به گفته فتح ابن خاقان، متنبی او را «ملیح الاندلس» خوانده (ص ۲۷۳) - و نه به سبب ارجوزه تاریخی که جنگهای عبدالرحمان ناصر را سال به سال گزارش کرده، بلکه وی شهرت خود را مدیون کتاب عقد الفرید است که در حقیقت چیزی جز ادبیات شرقی نیست. به همین سبب، این اثر مورد توجه شرقیان قرار گرفته است و چندین کس - از جمله ابن منظور (ه م) - آن را تلخیص کرده‌اند. در حق این کتاب، هیچ انتقادی گزیده‌تر و ماندنی‌تر از سخن صاحب بن عباد نیست که چون آن را دید گفت «هذه بضاعتنا ردت إلینا» (نک: یاقوت، ۴/۲۱۴-۲۱۵).

ابن شهید اشجعی که حدود ۱۰۰ سال بعد از ابن هانی می‌زیست، از نبوغ بی‌بهره نبود، دانشی گسترده‌تر کسب کرده، با توانی راستین، با بزرگان ادب شرق دست و پنجه نرم می‌کرد و اشعاری پرداخت که در معنی و ساخت چیزی از آن بزرگان کم نداشت. اما همین استعداد به آنجا انجامید که مونرو او را «پیرو راستین شعر و ادب شرق» معرفی کند (ص ۱۳۸-۱۳۹). ابن بسام که دید نقادی تیزی داشت، انبوهی از اشعار او را در شمار «سرقات» نهاده است (۱/۳۰۷-۳۲۶).

موقعیت ابن شهید در نثر بیشتر بود، زیرا اواخر عمر او در عصر معروف به «فتنه» گذشت و در این دوره، نثر اندلسی حرکتی چشمگیر یافته بود و بسیاری از جنگهای بزرگ ادبی در همین زمان پدید آمد. اما در این زمینه نیز هنرنامه‌های لفظی شرق بیشتر مورد توجه قرار گرفت، چندانکه به قول شوقی ضیف خواندن این آثار سخت خسته کننده شد

(ص ۳۲۰-۳۲۱). رساله توابع و زوابع ابن شهید و نیز طوق الحمامه ابن حزم نیز از چنگال آرایه‌پردازیه‌های اغراق‌آمیز رها نیست. با اینهمه، رساله توابع که تقریباً هم‌زمان و قابل قیاس با رساله الغفران ابوالعلاست، موضوعی کاملاً بدیع دارد و در شمار شاهکارهای ادب عربی است (نک: هـ، ابن شهید اشجعی).

در همین روزگار نام ابن دزاج (د ۴۲۱/ق ۱۰۳۰ م) نیز درخشید. وی که هم، روزگار آرام اموی و هم دوره آشوب «فتنه» را تجربه کرده بود، بیشتر به مدح، و آن هم به زبانی که از شدت تصنع گاه به گنگی می‌گرایید، پرداخت و در اثنای آنها به بسیاری از رویدادهای تاریخی، مراسم، تشریفات درباری و نظایر آن اشاره کرد؛ حتی برای دو معدوح، دو قصیده در مناقب اهل بیت (ع) سرود. اینهمه زبردستی موجب شد او را نیز با متنبی و ابوتمام قیاس کنند، یا حتی ثعالبی در ایران، شعرش را نقل کند و بستانید (۲/۱۱۹-۱۳۳). اما امروز در حق او تنها می‌توان گفت که مقلدی زبردست بود و بس (نک: هـ، ابن دزاج).

در دوره فتنه که عصر فروپاشی امویان و پیدایش خرده پادشاهان بود، کار بر شاعران و نویسندگان که غالباً از دربار روزی می‌یافتند، دشوار شد. ایشان در شهرهای مختلف اندلس سرگردان شدند، یا به مغرب پناه بردند. اما همین دوران ملوک الطوائف که در برخی مناطق، بیش از یک قرن پایدار بود، برخلاف انتظار، عصر شکوفایی ادب شد (قس: نیکل، ۲۱۹).

زندگی پر آشوب ادیبان و شاعران این دوره، آینه گویای اندلس است. ایشان که گاه از اورنگ شاهی و وزارت به سیاه چال می‌افتادند و یا از ذلت برخاسته، بر تخت می‌نشستند، بسیاری از عواطف شخصی و اجتماعی با عادات و خلق و خوی و سنت زمان را در شعرهای خود باز گفته‌اند. زندگی ابن زیدون (د ۴۶۳/ق ۱۰۷۱ م) و ولاده دختر مستکفی که چندی معشوق او بود، به راستی تابلوی روشنی از احوال اندلس ترسیم می‌کند. آزادگی و بی‌بند و باری ولاده و عشاق دلسوخته‌اش بیشتر می‌تواند موضوع یک رمان اروپایی باشد، تا یک داستان شرقی. زندگی پر فراز و نشیب ابن زیدون، وزارت و سفارت و امارت و گاه اسارت در بارگاه ابن جهوز و رقیبش معتمد، گریز از یکی و پناه به دیگری، سفرهای پنهانی به قرطبه که منزلت معشوق بود، سرودن قصاید شورانگیز برای او، رقابت سخت با ابن عبدوس در عشق ولاده، نگارش رساله‌ای سخت هزل‌آمیز برای رقیب و کشاکشهایی دیگر از همین قبیل موجب شد که به رغم صنعت‌گرایی شدید و تقلید آشکار از شاعران بزرگ شرق، شعر او عاقبت جنبه‌ای شخصی بگیرد. تجربه‌های سیاسی و اجتماعی و به خصوص عاشقانه که پیوسته با وصف طبیعت اندلس همراه است، به شعر او اصالت بخشیده است.

نثر ابن زیدون نیز به شعرش می‌ماند. مثلاً رساله هزلیه‌ای که از زبان ولاده برای ابن عبدوس پرداخته، بازتاب عشقی ژرف، احساسی اصیل و خشمی جانگزا است. اما دروغ که آرایه‌پردازی و لفاظی و فضل‌فروشی ادبی که رسم همه ادیبان اندلس بود، سایه‌ای سنگین بر این اثر اصیل

۵۲۸ق) که گویند کتاب/غانی را از برداشت، دیگر چگونه می توانست از زیر بار این کتاب عظیم رهایی یابد. راثیه تاریخی او (البسامه) البته بسیار معروف است و بارها شرح شده، اما جنبه هنری یک قصیده تاریخی چه می تواند بود؟

حدود یک قرن پس از او ابن سهل (د ح ۶۵۰ق/۱۲۵۲م) شعرهای تقلیدی و کم لطفی می سرود. با اینهمه، عشق فضایی عارفانه و هنرمندانه به شعرش بخشیده است. اما او نیز تحت تأثیر مضامین سنتی عربی بود و حتی از داستانهای قرآن کریم نیز بهره می گرفت (نک: ه د، ابن سهل).

در قرن ۸ق/۱۴م موشح و زجل همچنان رواج داشت. ابن بشری در عده الجلیس بیش از ۳۰۰ موشح گرد آورد.

اما موشحات هم اندک اندک تکراری و تقلیدی می شدند و مثلاً ابن زمرک که در ۷۹۵ق/۱۳۹۳م به قتل رسید، چیزی جز موشحات تقلیدی که نشان از تباهی ذوق هنرمندانه دارد، نسروده است (نک: ه د، ابن زمرک).

در اواخر این عصر، اختلاط شدیدی میان اندلس و مغرب پدید آمد، زیرا اندلسیان گروه گروه به مغرب پناه می بردند و کارهای ادبی خود را در آن دیار پی می گرفتند و گاه به کلی رنگ اندلسی خود را از دست می دادند.

بدیهی است که سهم اندلس در علوم وابسته به ادب هم اندک نبود و اتفاقاً شخصیتهای برجسته ای در نحو عربی از آنجا برخاسته اند. ابن هشام (د ۵۷۷ق/۱۱۸۱م) بیشتر لغت شناس بود و در المدخل کوشید برای کلمات عامیانه اندلسی ریشه های اصیل عربی بیابد و سپس به غلطهای رایج پرداخت و الفاظ فصیح به جای آنها پیشنهاد کرد (نک: ه د، ابن هشام، ابو عبدالله). اما ابن مضاء قرطبی (د ۵۹۲ق/۱۱۹۶م) به راستی نوآور بود. وی تحت تأثیر مذهب ظاهریه، پایه های اصلی نحو عربی را موردتأجم قرار داد و در درجه اول، نظریه عامل را مردود خواند و پنداشت که نتیجه آن، همانا نسبت دادن سخنانی خود ساخته به پروردگار جهان خواهد بود (نک: ه د، ابن مضاء). نظرات نحوی او چندان موثر بود که در قرن اخیر، کسانی چون ابراهیم مصطفی و شوقی ضیف قواعد جدیدی برای نحو عربی پیشنهاد کردند که از نظرات نحوی ابن مضاء مایه می گرفت. نام ابن مالک اندلسی (د ۶۷۲ق/۱۲۷۳م) بر سراسر حوزه های نحوخوان جهان اسلام سایه افکنده، زیرا الفیه او، اساس هزاران صفحه شرح و تلخیص نحوی قرار گرفته است. البته او بیشتر، شرقی است و حتی مذهب خود را از مالکی به شافعی تغییر داد و سرانجام در دمشق مرد؛ اما به هر حال در اندلس زاده شده، و همانجا پرورش یافته بود (نک: ه د، ابن مالک).

در پایان گزیده ای از آثار نویسندگان عرب و خاورشناسان درباره ادبیات اندلس برای اطلاع بیشتر ذکر می شود:

انداخته است و شرح ابن نباته بر این رساله چیزی از خشونت آن نثر نمی کاهد. رساله جدیه او که چند نفر از جمله صفدی آن را شرح کرده اند، با رساله هزلیه تفاوت چندانی ندارد (نک: ه د، ابن زیدون).

احوال ابن عمار، وزیر شاعر (د ۴۷۷ق/۱۰۸۴م) از زندگی ابن زیدون هم پر آشوب تر بود. وی که در ۵۵ سالگی به دست دوست نوجوانیش معتمد کشته شد، بی تردید یکی از بزرگ ترین شاعران اندلس است. بسیاری از آثار او زائیده لحظات بحرانی زندگی اوست (مثلاً حبسیات او) و لاجرم نمی تواند از صمیمیت و صداقت تهی باشد. با اینهمه، صنایع ادبی چنان گلوگاه این احساسات شورانگیز را می فشارد که عاقبت خواننده را خسته و درمانده می سازد. اگر کتابهایی که چند تن از بزرگان اندلس درباره زندگی او نوشته اند (از جمله ابن بسام) باقی بود، بی تردید ما را با احوال اندلس در قرن ۵ق/۱۱م آشناتر می کرد (نک: ه د، ابن عمار).

شعر شهریار شاعر معتمد بن عباد (د ۴۸۸ق/۱۰۹۵م) که عاقبت در ذلت و غربت و تنگدستی مُرد، نیز سخت شخصی و اصیل است، به خصوص که او، چون در پی مدح و کسب روزی نبود، از آرایه های لفظی و فضل فروشیهای اغراق آمیز، تا حدی پرهیز می کرد (EI², VII/766). شرح حال او؛ پرس، ۵۸؛ فاخوری، ۸۳۸-۸۳۹).

با ظهور اعمی (د ۵۲۵ق/۱۱۳۱م) شاعر نابینای تطیله که مانند دیگر شاعران زمان، در شهرهای اندلس و مغرب دوران را به سختی و سرگردانی گذرانده بود، شعر اندلسی هویت واقعی خود را تثبیت کرد، زیرا او قصایدی را که به شیوه شرقیان می سرود، رها کرد و به نوعی تازه که موشح (ه) خوانده می شد، روی آورد. موشح که از حدود دوسده پیش از آن آغاز شده بود، به دست اعمی از سطح شعر نیم عامیانه، به درجه گفتار ادبی ارتقا یافت؛ اما اعمی در این کار تنها نبود، چه دوست سرگردان و پریشان احوالش ابن بقی (د ۵۴۵ق/۱۱۵۰م) نیز در موشح سرایی همپای او پیش می تاخت. اشعار کلاسیک این شاعر، با آنکه نشان از قدرت و دانش فراوان او دارد، شهرتی نیافت و در عوض ۳ هزار موشح او که تنها ۲۷ قطعه اش باقی مانده است، نظر همگان را به خود جلب کرد (نک: ه د، اعمی تطیلی، نیز ابن بقی). در اواسط همین قرن، ابن قزمان (د ح ۵۵۵ق/۱۱۶۰م) به شعر معروف به زجل روی آورد و در آن زبان عامیانه اندلسی را که به الفاظ رومیایی^۱ درآمیخته بود، به کار گرفت. زجلهای او حتی در بغداد هم شهرت یافت (نک: ه د، ابن قزمان).

از قرن ۶ق/۱۲م تا پایان کار اعراب در اندلس، شاعران نام آور بسیاری که پیوسته با بزرگان شرق مقایسه شده اند، می زیستند، اما هیچ کدام به آن مایه از نوآوری دست نیافتند که بتوانند به راستی با شرقیان برابری کنند. ابن حمدیس (د ۵۲۷ق/۱۱۳۳م)، زاری بر سرزمین از دست رفته اش صقلیه را با وصفهای بی پایان و گاه شعر حکمت آمیز درآمیخت، اما «سرقاش» از چشم عمادالدین کاتب (۲/۱۹۶-۲۰۷) و ابن دحیه (ص ۵۴-۵۷) پنهان نماند. ابن عبدون (د

Cordoba, *Arabic Poetry*, ed. G.E. von Grunebaum, Wiesbaden, 1973; Nykl, A. R., *Hispano-Arabic Poetry*, Baltimore, 1946; Pèrès, H., *La Poésie andalouse en arabe classique*, Paris, 1953.

آذرنش آذرنش

VII. هنر اسلامی در اندلس

برخی از محققان برآنند که ویژگیهای هنر اسلامی از سوریه به اندلس راه یافته است و شباهتهای میان آثار هنری بیانگر آن است که هر دو هنر سوریه و اندلسی از هنر رومی نشأت گرفته اند (نک: گرابار، 20-21؛ EI², I/497؛ قس: مارسه، 181). این نتیجه از مقایسه کاربرد عناصر مشابه و نقش مایه های گیاهی، حیوانی و هندسی نقش شده بر آثار هنری، بدون توجه به وجوه اختلاف در شیوه کار، رموز، مفاهیم و سیاقی که میان هنر اسلامی و بیزانسی وجود دارد، به دست آمده است. اینک بر اساس آثار هنری اندکی که در دست است، و نیز بر پایه روایات و اخبار گاه متناقضی که مورخان اسلامی نقل کرده اند، مراحل تاریخی هنر اسلامی در اندلس بررسی می شود:

معماری:

دوره اموی (۱۳۸-۴۲۲ ق/۷۵۵-۱۰۳۱ م):

مسجد قرطبه: این مسجد از بزرگترین و زیباترین آثار دوره اموی در اندلس است که به دست عبدالرحمان اول بنا شد و در زمان جانشینان وی بر وسعت آن افزوده گردید و پس از سقوط قرطبه به دست مسیحیان در سده ۷ ق/۱۳ در آن تغییراتی انجام گرفت (نک: سالم، ۳۷۷؛ عنان، ۳۰-۳۳). این مسجد به شکل مستطیل است و ۲۲۲۵۰ م^۲ مساحت و ۲۰ در دارد که در اصلی آن معروف به باب الغفران در ضلع شمالی صحن در کنار مئذنه قرار دارد. صحن شمالی مسجد مستطیل شکل به ابعاد ۶۰/۰۷ × ۷۳/۲۱ متر است (نک: کرسول، 294، 300؛ عنان، ۲۲) و در ۳ گوشه صحن رواقهایی است که به تقلید از رواقهای صحن مسجد اموی دمشق ساخته شده، اما برخلاف مسجد دمشق از یک طبقه تشکیل گردیده است و سقفی مسطح دارد که بر روی قوسهایی به شکل نیم دایره که بالای آن اندکی نوک تیز است، قرار گرفته است (کرسول، 300، 296؛ عنان، همانجا). ضلع شمالی شبستان که رو به صحن است، دارای ۱۷ قوس نعل اسبی است که بر روی ستونهایی با جرزهای مربع شکل قرار دارد. مسیحیان بعدها چشمه طاقها را به جز چشمه طاق پنجم که امروزه به باب النخیل معروف است، بستند. این طاق بر روی محور در اصلی باب الغفران در شمال صحن قرار دارد (کرسول، 294؛ عنان، همانجا). در ساختن این مسجد از ستونهای دیگر بناهای کهن استفاده شده است و چون اندازه ستونها کوتاه تر از حد معمول بوده، مهندس مسجد برای افزودن بر ارتفاع سقف نمازخانه سقف را بر روی دو طبقه از قوسهای نوک تیز (به ویژه در طبقه فوقانی) بنا کرده است (کرسول، 296، 300).

در ساختمان مسجد ۳ نوع طاق به کار رفته است: طاقهای نعل اسبی در طبقه اول، طاقهای نیم دایره ای، و نوک تیز در طبقه فوقانی. این ۳ نوع طاق قبلاً نیز شناخته شده بوده است. آنچه در معماری مسجد قرطبه تازگی دارد، تزینات حجاری روی سنگ و

ضیف، احمد، بلاغة العرب فی الاندلس، ۱۹۲۴ م؛ کیلانی، کامل، نظرات فی تاریخ الادب الاندلسی، قاهره، ۱۹۲۴ م؛ رکابی، جودت، فی الادب الاندلسی، دمشق، ۱۹۵۵ م؛ اهوانی، عبدالعزیز، الزجل فی الاندلس، قاهره، ۱۹۵۷ م؛ بستانی، بطرس، ادباء العرب فی الاندلس، بیروت، ۱۹۵۸ م؛ عباس، احسان، تاریخ الادب الاندلسی، بیروت، ۱۹۶۲ م؛ عتیق، عبدالعزیز، الادب العربی فی الاندلس، بیروت، ۱۹۷۶ م؛ شلبی، سعد اسماعیل، الاصول الفنية للشعر الاندلسی، قاهره، ۱۹۸۲ م؛ شکعة، مصطفی، الادب الاندلسی، بیروت، ۱۹۸۳ م؛ بهجت، منجد مصطفی، الاتجاه الاسلامی فی الشعر الاندلسی، بیروت، ۱۹۸۶ م؛ بیضون، ابراهیم، الامراء الامویون الشعراء، بیروت، ۱۹۸۶ م؛ حسینی، قاسم، الشعر الاندلسی، بیروت، ۱۹۸۶ م؛ هیکل، احمد، الادب الاندلسی، قاهره، ۱۹۸۶ م؛ زیبا، مصطفی، فنون النثر الادبی بالاندلس، بیروت، ۱۹۸۷ م؛ عنان، محمد عبدالله، اندلسیات، کویت، ۱۹۸۸ م؛ عیسی، فوزی ساعد، رسائل و مقامات اندلسیة، اسکندریه، ۱۹۸۹ م؛ عیسی، فوزی، رسائل اندلسیة، اسکندریه، ۱۹۸۹ م؛ عبدالعزیز، احمد، قضیة السجن و الحرية فی الشعر الاندلسی، قاهره، ۱۹۹۰ م؛ علی بن محمد، النثر الادبی الاندلسی، بیروت، ۱۹۹۰ م؛ دایه، محمد رضوان، المختار فی الشعر الاندلسی، بیروت، ۱۹۹۲ م؛ نیز:

Dozy, R., *Recherche sur l'histoire et la littérature de l'Espagne pendant le moyen âge*, Leiden, 1849; Schack, A. F. V., *Poesie und Kunst der Araber in Spanien und Sicilien*, Berlin/Stuttgart, 1865; González Palencia, A., *Historia de la literatura árabe-española*, Barcelona / Madrid, 1928; García Gómez, E., *Poemas árabe-andaluces*, Madrid, 1930; Lévi-Provençal, E., *La Civilisation arabe en Espagne*, Cairo, 1938; id., *Poesia árabe-andaluza*, Madrid, 1952; Nykl, A. R., *Hispano-Arabic Poetry*, Baltimore, 1946; Pèrès, H., *La Poésie andalouse en arabe classique*, Paris, 1953; Terès Sádaba, E., *La Literatura árabe-española...*, Madrid, 1954; Monroe, J. T., *Hispano-Arabic Poetry*, Los Angeles, 1974; Stern, S. M., *Hispano-Arabic Strophic Poetry*, Oxford, 1974.

مآخذ: ابن بسام، علی، الذخيرة، به کوشش احسان عباس، لیبی/تونس، ۱۹۸۱ م؛ ابن خلکان، وفيات؛ ابن خیر، محمد، فهرسة، به کوشش کودرا و تاراگو، سرقسطه، ۱۸۹۳ م؛ ابن دحیه، عمر، المطرب من اشعار اهل المغرب، به کوشش ابراهیم ایباری و دیگران، قاهره، ۱۳۷۲ ق/۱۹۵۵ م؛ ابن هانی، محمد، «دیوان»، ضمن تبیین المعانی زاهد علی، قاهره، ۱۳۵۲ ق؛ تعالی، عبدالملک، بیته الدهر، به کوشش مفید محمد قبیحه، بیروت، ۱۴۰۳ ق؛ رکابی، جودت، فی الادب الاندلسی، قاهره، ۱۹۶۰ م؛ ضیف، شوقی، الفن و مذاهبة فی النثر العربی، قاهره، ۱۹۷۱ م؛ عمادالدین کاتب، محمد، خريدة القصر (قسم شعراء المغرب و الاندلس)، به کوشش آذرنش آذرنش، تونس، ۱۹۷۲ م؛ فاخوری، حنا، تاریخ الادب العربی، بیروت، ۱۹۸۷ م؛ فتح بن خاقان، مطمح الانفس، به کوشش محمد علی شواکه، بیروت، ۱۴۰۳ ق/۱۹۸۳ م؛ مقری، احمد، نفع الطیب، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م؛ یا قوت، ادباء، نیز:

EI², Monroe, J. T., «Hispano-Arabic Poetry During the Caliphate of

عناصر معماری و تزیینی در مسجد الزهراء با مسجد قرطبه یکی است؛ با این تفاوت که معماری اسلامی در مسجد الزهراء به اوج خود رسیده، و کنسده‌کاریهای آن که به جای گچ بر روی سنگ انجام شده، پدیده جدیدی در هنر معماری پدید آورده است. به عقیده مارسه گوناگونی سبکها و نوآوریهای مانند تعدد طبقات طاقها و مشبک و متقاطع بودن آنها و گنبد‌های چند ضلعی و غیره از ابتکارات معماری این مسجد است (نک: ص 181-182).

دوره ملوک الطوائف: بیشتر آثار معماری دوره ملوک الطوائف همچون آثار دوره مرابطون و موحدون از میان رفته، و جز بقایای برخی بناها چیزی برجای نمانده است. ملوک الطوائف میان سالهای ۴۰۰-۵۳۶ ق/ ۱۰۱۰-۱۱۴۲ م بر اسپانیا فرمان می‌راندند و شاید بهترین اثری که از این دوره باقی مانده است، بقایای قصر جعفریه در سرقسطه باشد که به دستور مقتدر از خاندان بنی هود (حک ۴۳۲-۵۰۴ ق/ ۱۰۴۱-۱۱۱۰ م) بنا شده است (رایسن، 56-57). این قصر مربع شکل با برج و باروهایی که در گوشه و کنار آن قد برافراشته است و کاخهای اموی را در بادیه سوریه و اردن تداعی می‌کند، مسجد کوچکی دارد که برخلاف معمول ۸ ضلعی است و تزیینات و عناصر معماری آن الهام گرفته یا تقلیدی از تزیینات دوره اموی در مسجد قرطبه و مدینه الزهراء است؛ با این تفاوت که قوسهای مشبک جای خود را به اشکال تزیینی بر سطح دیوارهای داخلی داده، و نیز گنبد‌های بالای محراب جای خود را به ترنج‌های تزیینی سقف محراب داده است (نک: همو، 57-58).

دوره مرابطون و موحدون: بیشتر آثار معماری دوره مرابطون و موحدون در اسپانیا برخلاف شمال آفریقا از بین رفته است. با این حال در گوشه و کنار اسپانیا به طور پراکنده آثاری از معماری این دوره یافت می‌شود. مرابطون میان سالهای ۴۴۸-۵۴۲ ق/ ۱۰۵۶-۱۱۴۷ م بر اسپانیا حکم راندند و از بارزترین آثار برجای مانده از معماری این دوره قصر کاستیلخو در نزدیکی مرسیه است. این قصر مستطیل شکل، و دارای برج‌های مربع شکل، و راهروهایی است که به اتاقها و سالنهایی منتهی می‌شود؛ اما حیاط این قصر به وسیله دو راهرو صلیب مانند و عمود بر هم به ۴ باغچه مربع شکل که گل کاری و درختکاری شده، و دارای دو فواره است، تقسیم می‌شود. بقایای گچ‌بریهای این قصر دلالت بر تمایل سازندگان آن به سادگی و قناعت در تزیینات دارد، برخلاف دوره اموی و ملوک الطوائف که تجمل‌گرایی و افراط در تزیینات از ویژگیهای هنر آن به شمار می‌رود (نک: هیلنبراند، 446؛ پرز، 75-77).

موحدون میان سالهای ۵۲۴ تا ۶۶۷ ق/ ۱۱۳۰ تا ۱۲۶۹ م بر اسپانیا حکم راندند. از مهم‌ترین آثار معماری که از این دوره برجای مانده، بقایای مسجد بزرگ اشبیلیه (کلیسای جامع کنونی) و بخشهایی از قصر سلطانی و برج طلایی (برج الذهب) است. مسجد اشبیلیه میان سالهای ۵۶۸ تا ۵۷۲ ق/ ۱۱۷۲ تا ۱۱۷۶ م به شکل مستطیلی بزرگ (به اندازه ۱۵۰×۱۰۰ متر) بنا شده است. نمازخانه مسجد از ۱۷ رواق با ۱۶ ردیف جرز تشکیل شده، و ۱۲ ورودی داشته است. یک راهرو در امتداد دیوار

گچ‌بری است (نک: همانجا).

محراب و مقصوره از زیباترین بخشهای مسجد است. محراب را موزاییک‌هایی با رگه‌های طلایی رنگ که در میان بقیه رنگها درخشش خاصی دارد، تزیین کرده‌اند. می‌گویند که این موزاییکها هدیه قیصر روم در قسطنطنیه بوده است. با اینهمه، ترکیب عناصر تزیینی و شکل خاص محراب هیچ‌گونه پیوندی با هنر بیزانس ندارد. نمازخانه و محراب مسجد دارای چند گنبد است (نک: همو، 293؛ گرابار، 123-125). مناره اولیه به دستور عبدالرحمان سوم در ۳۴۰ ق/ ۹۵۱ م ویران شد و مناره کنونی در ضلع شمالی صحن و در کنار در اصلی بنا گردید. این مناره مربع شکل است و همانند مناره مسجد دمشق با سنگ ساخته شده، و در دو ضلع غربی و شرقی آن پلکانی بنا گردیده است. در آغاز ارتفاع مناره ۷۳ ذراع بوده، و در بالای آن ۳ گنبد کوچک از طلا و نقره وجود داشته است. امروزه از ۲۰ در این مسجد تنها درهای الغفران، النخیل و سان استبان یا باب الوزراء در ضلع غربی نمازخانه باقی مانده، و همچنان بسیاری از ویژگیهای معماری اسلامی در آن مشهود است (عنان، ۲۲، ۲۴؛ کرسول، 291، 293؛ دزن، 15-16، 18).

مدینه الزهراء: دومین اثر بزرگ معماری که در روزگار امویان اندلس بنا شده، مدینه الزهراء است که بنای آن را عبدالرحمان سوم و حکم دوم طی سالهای ۳۲۴-۳۵۰ ق/ ۹۳۶-۹۶۱ م به انجام رساندند (نک: پاپادوپولو، 496).

الزهراء در نزدیکی قرطبه همانند بغداد، سامراء، قاهره و الحمرات در غرناطه و غیره بر اساس یک سنت صرفاً اسلامی به عنوان پایتخت و مقر سلاطین، خلفا و پادشاهان ساخته شده است. گرابار الزهراء و الحمرات را در شمار شهرهایی می‌داند که حریم سلاطین و اطرافیان آنان بوده، و به تشکیلات اداری و رسمی آنان اختصاص داشته است (نک: ص 158). الزهراء بعدها خالی از سکنه، و به تدریج ویران شد، تا اینکه در ۱۹۱۰ م باستان‌شناسان کاوشهایی را در آنجا آغاز کردند که همچنان ادامه دارد. عکسهای هوایی و نقشه‌های زمینی و حفاریهایی که در بخشهایی از شهر انجام شده، نشان می‌دهد که شهر مستطیل شکل بوده، و از دامنه کوه از شرق به غرب به طول ۱'۵۰۶ و عرض تقریبی ۷۴۵ متر امتداد داشته است و حصاری ۳ طرف آن را احاطه می‌کرده، و در سمت شمال آن به سبب وجود ناهمواریها فاقد حصار بوده است (سالم، ۴۱۰؛ عنان، ۳۶؛ تریانو، 27). بناهای داخل شهر در ۳ ردیف پلکانی شکل و با اختلاف سطح، پشت سر هم قرار گرفته است. ردیف اول به قصرهای خلیفه، و ردیف دوم به منازل درباریان و نگهبانان اختصاص داشته است. در ردیف سوم تاکنون بقایای یک سالن بزرگ متصل به ۳ راهرو کشف شده است (پاپادوپولو، همانجا). در ضلع شرقی حصار شهر مسجدی است که مانند مسجد قرطبه از ۵ ستون عمود بر دیوار قبله تشکیل شده است. مثننه در ضلع شمالی صحن، و نسبت به محور مسجد به طور مایل قرار گرفته، و میان محور ورودی اصلی و محراب، فضایی خالی است (تریانو، 30 ff.).

قبله قرار دارد و در مقابل محراب ۳ قبه است و دیوارهای خارجی به وسیله جرزهای نزدیک به هم استحکام یافته‌اند و بخش فوقانی دیوارها به کنگره‌هایی نوک‌تیز منتهی می‌شود (نک: هیلنبراند، 88-89؛ پرز، 77-79). مناره مشهور آن که امروزه خیرالدا نام دارد، در ضلع شرقی قرار گرفته، و از دو طبقه مربع شکل تشکیل شده است و در داخل آن ۷ اتاق تو در توست که به طور دو طبقه بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. سطوح خارجی دیوارها با طاقهایی کشیده، ضربی و کنگره‌دار و مجموعه‌ای از تزینات هندسی، آجرکاری و گچ‌بری به زیبایی تزین شده‌اند (نک: هیلنبراند، 140-141؛ پرز، 79-80).

از قصر سلطانی که بعدها به قصر پادشاهان مسیحی تبدیل شد، جز تالار «یسو» چیزی برجای نمانده است. این تالار از یک قوس بزرگ در وسط، و ۳ قوس کوچک در اطراف که نوک تیز و کنگره‌دارند، تشکیل شده است. کنگره‌های طاقها مشبکند و تا قسمت فوقانی دیوار کشیده شده‌اند (نک: همو، 80). برج طلایی که در کنار خیرالدا و مشرف بر وادی الکبیر است، همچنان از آثار برجسته معماری اسلامی به شمار می‌رود. این برج که در مقابل حصار شهر قرار داشته، ۱۲ ضلعی است و از چند طبقه تشکیل شده است. نمای خارجی آن با کاشیهای سبز و سفید و طلایی تزین شده است (نک: همانجا).

ویژگیهای هنر معماری این دوره از این قرار است: جایگزین شدن جرزهای آجری مربع شکل به جای ستونهای استوانه‌ای که موجب افزایش استحکام بنا شد؛ خودداری از افراط در تزینات؛ ساخت مساجد بزرگ، استوار و بی‌نظیر با مناره‌های بلند و مستحکم (مانند خیرالدا)؛ شباهت شکوه و جلال دروازه‌های شهر به طاقهای یادبود و ساختن ورودیها به شکل شکسته به جای مستقیم؛ داشتن راهروهای عمود بر هم در صحن کاخها با ۴ باغچه در اطراف آنها و دو تالار با طاقهایی با دو رواق، و صحنهایی که تنها یک یا دو رواق دارند؛ وجود برجهایی چند ضلعی در خارج حصارها به نام برانی؛ استفاده از کاشیهای رنگارنگ در نمای خارجی برجها (نک: EI², I/499-500).

دوره بنی نصر: بنی احمر یا بنی نصر میان سالهای ۶۳۵-۸۹۷ ق/ ۱۲۳۸-۱۴۹۲ م بر غرناطه حکم راندند. بنی تردید بزرگ‌ترین اثر معماری این دوره مدینه الحمراء در نزدیکی غرناطه است که بر فراز تپه‌ای مشرف بر کرانه چپ رودخانه خدره واقع است و همچون مدینه الزهراء در قرطبه و نیز چند شهر دیگر در مشرق‌زمین ویژه سلاطین بنا شده است. مدینه الحمراء را به کشتی بزرگی تشبیه کرده‌اند که گویی میان کوه و دشت لنگر انداخته است (همان، II/1016). مهم‌ترین دروازه‌های آن عبارتند از باب الشریعه در جنوب غربی و باب السلاخ که با رنگ سرخ تزین شده است. مدینه الحمراء از ۳ بخش عمومی، نظامی و درباری تشکیل شده است که در کنار هم قرار گرفته است و دارای یک حصار مشترکند و شبکه‌ای از راهها و دروازه‌های مختلف امکان ارتباط آنها را با یکدیگر فراهم می‌سازند (نک: لوپز، 153-155-156).

تزینات معماری الحمراء در اوج زیبایی است و بارزترین

ویژگیهای آن اینهاست: استفاده از آجر به جای سنگ؛ استفاده از هنر خطاطی به عنوان عنصری اساسی در تزینات مانند نوشتن آیات قرآن، دعا و شعر در بخشهایی از راهروها، تالارها و...؛ استفاده از گچ‌بری به جای کنده‌کاری بر روی سنگ؛ جایگزین کردن ستونهای سنگی به جای ستونهای چوبی؛ توجه بیش از حد به زیبایی ظاهری به جای اهمیت دادن به استحکام، چنانکه افراط در این امر باعث شده است تا عناصر معماری جوهر مادی و حقیقی خود را از دست بدهد و به پوششی شفاف و آراسته مبدل گردد (نک: هیلنبراند، 455، 457؛ دیکی، 142-143، 145). معماری نظامی: نزدیک به ۴ هزار قلعه نظامی در اسپانیا وجود دارد که یک چهارم آن در عصر اسلامی بنا شده است و نیمی از آن به قرنهای ۲ تا ۵ ق تعلق دارد. این بناها بر ۳ نوعند:

۱. قلعه‌های کوچک معروف به صخره که در قرن ۴ ساخته شده‌اند. این قلعه‌ها که در نزدیکی آبادیهای کوچک و در امتداد رودخانه‌ها (مثل نهر تاجه) و بر فراز بلندیها بنا شده‌اند، هر یک به حصار و مخازن آب مجهزند و به منظور جلوگیری از حملات احتمالی و یا پیشروی دشمنان استفاده می‌شده است (نک: زوزایا، 63، 65).

۲. قلعه‌های برج مانند که به منظور حراست از مناطق کشاورزی در برخی آبادیها بنا شده‌اند و شماری از آنها در حکم منطقه نظامی بوده است. این قلعه‌ها مربع شکل و بسیار مرتفعند و بخش فوقانی آنها دارای کنگره‌های نوک‌تیز است (همو، 66).

۳. قلعه‌های بزرگی که همچون قلعه طلیطله و قلعه طرایف که در زمینی مربع شکل بنا شده‌اند و در گوشه‌ها و ضلعهای آن - بجز قلعه جعفریه در سر قسطنطنیه - برجهایی مربع شکل قرار دارد. امثال این قلعه‌ها را می‌توان در مرزهای مشترک کشورها مشاهده کرد. این قلعه‌ها همانند شهرکها بنا شده‌اند و دارای یک قصر، چند منزل و تجهیزات کاملند و قصبه نامیده می‌شوند، مانند قصبه قدیم شهر غرناطه (نک: همو، 67-68؛ هیلنبراند، 446).

هنر خطاطی: خط اندلسی جزو خط مغربی به شمار می‌رود و از ویژگیهای آن این است که حروف مربع شکل کوفی به حروف مدور یا نیم‌دایره تبدیل می‌شود. در خط اندلسی «قاف» را با یک نقطه در بالا و «ف» را با نقطه‌ای در زیر می‌نویسند و در ایجاد توازن میان حروف عمودی و افقی مهارت خاصی به چشم می‌خورد و حروف مدور به سمت چپ گرایده، و بسیار نزدیک به حروف بعدی نوشته می‌شود (نک: کونل، 57-58؛ خمیر، 116). خطاطان اندلسی و مغربی بر رنگین ساختن حرکات سه‌گانه و همزه تأکید دارند و همزه قطع را به شکل نقطه‌ای نارنجی رنگ، و همزه وصل را به شکل نقطه‌ای سبز رنگ و گاه زرد رنگ می‌نویسند. خط نسخ شرقی نیز در اندلس رواج داشته است و حروف آن را به شکل مدور، زیبا، روان و هماهنگ می‌نوشتند، اما کاربرد آن بیشتر در نسخه‌های خطی و کمتر در معماری بوده است.

نقشهایی از انسان و حیوان با نوشته‌هایی به خط کوفی و نسخ متداول شد. همچنین در این دوره نوع معروفی از سفالینه‌ها به نام «اسگرافیتو» رونق یافت که در آن نقشها را بر روی ظروف سفالی حک کرده، سپس آن را با لایه‌ای از رنگ پر می‌کردند (همو، ۱۰۰). بسیاری از سفالینه‌های این دوره دارای نقشهایی هستند که جنبه سحر و تعویذ دارند، مانند نقش کف دست حضرت فاطمه (ع) و انگشتی حضرت سلیمان (ع) یا شکل برخی حیوانات خاص.

صنعت سفالگری و به ویژه ساختن سفالینه‌های زرین و آبی رنگ در دوره بنی احمر به اوج خود رسید. شهر مالقه از مشهورترین مراکز تولید اینگونه سفالینه‌ها بود و از این رو به مالتی معروف شد و هنوز نیز در دمشق این نوع ظروف را مالتی می‌نامند (همو، ۱۰۱-۱۰۰).

منسوجات: منسوجات در اندلس نیز همانند دیگر سرزمینهای اسلامی در دوره عباسیان و فاطمیان جزئی از صنایع مختص شاهان و سلاطین به شمار می‌رفت. از دوره اموی نمونه‌ای از منسوجات به دست نیامده است و کهن‌ترین منسوجات به دست آمده که در اندلس بافته شده، متعلق به دوران مرابطون (سده ۶ ق/۱۲ م) است که هم اکنون در کلیساهای اروپا و برخی موزه‌های جهان نگهداری می‌شود (نک: پارتارویو، ۱۰۵).

فرشهایی نیز از دوره بنی احمر باقی مانده است که مشهورترین انواع آن به فرشهای کلیسا معروفند. این نوع از فرش دارای حاشیه‌ای با تزییناتی شبیه به خط کوفی است. از ویژگیهای فرشهای یافت اندلس در قرن ۹ ق/۱۵ م تزیینات هندسی به ویژه ۸ ضلعیها و نیز ستاره‌های چند پر و نقشهایی از موجودات زنده و نوشته‌هایی به خط کوفی است. برخی از این فرشها با نشان شاهان یا خاندانهای معروف متمایز شده‌اند. این فرشها که مستطیل شکلند، زمینه‌ای قرمز و حاشیه‌هایی زرد رنگ دارند (نک: محمد، ۱۷۳).

کنده‌کاری بر روی عاج: با ارزش‌ترین اشیاء تزیینی ساخته شده از عاج در اندلس متعلق به دوره امویان است که به شکل جعبه‌هایی استوانه‌ای شکل، و یا شیپور مانند بوده، و بر روی بیشتر آنها تاریخ ساخت و نام مالک آنها و گاه نام سازنده‌اش حک شده است. از ویژگیهای نقشهایی که بر روی عاج کنده‌کاری شده‌اند، سه بعدی بودن آنهاست. این نقشها عمدتاً عبارتند از برگ و خوشه انگور، میوه کاج، کنگر، شاخه درخت خرما و برخی درختان دیگر به اضافه اشکال هندسی از قبیل دایره، لوزی، مربع و نوشته‌هایی به خط کوفی. در این آثار از اشکال موجودات زنده و تصاویری از مجالس طرب، شراب و شکار و یا اشکالی مانند کجاوه، سوارکاران، باز شکاری و شکارچیان استفاده فراوان شده است (نک: همو، ۲۰۴).

اشیاء فلزی: بیشتر اشیاء تزیینی فلزی در اندلس که از مس، طلا و نقره ساخته شده، متعلق به دوره اموی تا ملوک الطوائف است. مهم‌ترین

خطاطان اندلسی حروف خمیده و عمودی را چنان درهم می‌نویسند که خواننده را دچار مشکل می‌کند. جلد کتابها از پوست ساخته شده، و با تریجی ۸ پر که در داخل یک مربع قرار گرفته، تزیین شده است. این شیوه جلدسازی در مغرب و اندلس به «مثن» شهرت یافته است (نک: کونل، همانجا؛ خمیر، ۱۲۴).

هنر سفالگری: سفالینه‌های زرین فام از ابتکارات هنر اسلامی است. این هنر از سده ۳ ق/۹ م همزمان در ایران، عراق، مصر، مدینه الزهراء و اشبیلیه به وجود آمد و ابداع آن را نمی‌توان به کشوری خاص نسبت داد. تولید این نوع سفال در اندلس تا زمان خروج مسلمانان از اسپانیا ادامه داشت (اواخر قرن ۹ ق/۱۵ م). سفالینه‌های زرین فامی که با اشکال پرندگان و حیوانات آراسته شده، از ویژگیهای هنر اندلسی است و تنها جنبه تصویرنگاری و تزیینی دارد (نک: اتینگهاوزن، ۵۴۵؛ حسن، ۳۳۲). شاید زیباترین سفالینه‌های زرین در اندلس ظروفی است که در روزگار حکومت بنی احمر ساخته شده است. این ظروف نازک و شکننده که رنگ آنها متمایل به زرد است، پایه‌هایی با لعاب سفید دارند و بخش فوقانی پایه‌ها با اشکال هندسی و تصاویری از حیوانات و نوشته‌هایی به خط کوفی و آرابسک (هم)، و گاه تصاویری از پادشاهان و حکام غرناطه آراسته شده‌اند. غرناطه و مالقه به تولید ظروف، بشقابها و کاشیهای سفالین با لعاب آبی و طلایی شهرت داشته، همچنانکه بلنسیه به داشتن ظروف استوانه‌ای معروف بوده است (نک: حسن، ۳۳۳-۳۳۴؛ بُردوی، ۱۰۱-۱۰۲).

نوع دیگری از سفالینه‌های اندلس که نخستین بار در کاوشهای باستان‌شناسی در مدینه الزهراء به دست آمده، با دو رنگ سبز و بادنجانی متمایز شده‌اند. نوشته‌های روی این ظروف به رنگ سبز است و داخل کادری بادنجانی رنگ با زمینه‌ای سفید قرار گرفته است. در این نوشته‌ها غالباً کلمه «الملک» به چشم می‌خورد. بردوی احتمال می‌دهد که میان کلمه الملک و دو رنگ سبز و سفید رابطه‌ای سمبلیک وجود دارد. رنگ سبز سمبل اسلام و رنگ سفید شعار امویان و الملک سمبل اسپانیاست (ص ۹۸).

سفالگری در اندلس در روزگار ملوک الطوائف روبه شکوفایی نهاد و با گسترش قلمرو ممالیک مراکز تولید سفال نیز فزونی یافت و در کنار سفالینه‌های زرین که با رنگ سبز و بادنجانی در آمیخته، انواع جدیدی از ظروف سفالی، معروف به «کوثر دا سکا» نیز ساخته شد که دارای نقشهایی با رنگهای متنوع بود و خطوط منحنی به رنگ بادنجانی و روغنی نقشها را از یکدیگر جدا می‌کرد. در روزگار مرابطون (سده ۶ ق/۱۲ م) از اهمیت این نوع سفالینه‌ها کاسته شد و تنوع نقشها تا حد زیادی روبه کاهش نهاد و رنگها تنها به سبز و گاه عسلی منحصر شد و جنبه‌های کاربردی سفالینه‌ها بر جنبه‌های تزیینی آن فائق آمد و اشکال و نقشهای هندسی جای اشکال گیاهی را گرفت (همو، ۱۰۰-۹۹). اما در روزگار موحدون دوباره تزیین سفالینه‌ها روبه شکوفایی نهاد و ساختن اشیاء سفالی با نقشهای هندسی و گیاهی و گلهای درهم بافته و گاه

گذاشتند و بعدها که اطلاعات جغرافیایی بیشتر شد، به هند شرقی مبدل گردید و سرانجام در قرون بعد به علت استعمار طولانی هلند، در نقشه‌ها و کتابهای جغرافیایی نام این جزایر را هند شرقی هلند ثبت می‌کردند.

از طرف دیگر دانشمندان اروپایی بر مردمان و سرزمینهای تازه کشف شده جنوب شرقی آسیا و مغرب اقیانوس کبیر نامهایی از قبیل پولونزی، ملانزی و میکرونزی اطلاق کردند و درباره مجمع الجزایر جنوب شرقی آسیا ترکیب اندونزی (از پیوند دو کلمه یونانی «ایندوس» به معنای هندی، و «نسوس» به معنای جزیره) را برای نامیدن بزرگ‌ترین مجمع الجزایر جهان در نظر گرفتند.

در نهضت‌های آزادی بخش قرن ۲۰م در این سرزمین، کلمه اندونزی نام مشترکی بود که احساس وحدت لازم را در دل سکته جزایر مختلف بر می‌انگیخت و به همین سبب در بیانیه ۲۸ اکتبر ۱۹۲۸ که به «ميثاق جوانان» معروف شد (نک: دنباله مقاله) و مبنای وحدت ملی مردمان جزایر را اعلام داشت، نام اندونزی با اینکه کلمه‌ای بیگانه بود، به عنوان نام رسمی کشور اندونزی تثبیت گردید و قبول عام یافت (ریکلس، ۱۳).

وسعت و حدود: اندونزی بزرگ‌ترین مجمع الجزایر جهان و سومین کشور وسیع آسیاست که به انضمام ایریان جایا^۱ که بخش غربی گینه جدید است و به نامهای ایریان غربی و گینه جدید غربی نیز نامیده می‌شود، ۱'۹۵۷'۵۶۸ کیلومتر وسعت دارد و از این نظر بیشتر از نصف قاره اروپا و نیز بیشتر از مجموع کشورهای اسلامی مصر، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و اردن وسعت دارد (اسعدی، ۲۷۸/۱). این کشور دارای ۵ جزیره اصلی و ۳۰۰ مجمع الجزایر است. شمار جزایر اندونزی به درستی معلوم نیست و تا این اواخر در بیشتر مراجع اطلاعاتی رقم آن را در حدود ۱۳'۶۶۷ می‌دانستند، ولی اخیراً مقامات اندونزی اعلام نمودند که علاوه بر این جزایر ۳ هزار جزیره دیگر نیز کشف شده است. در این صورت کلیه ارقام و اعدادی را که درباره حدود و وسعت این کشور وسیع گفته می‌شود، نباید قطعی دانست (مظفری، ۳).

کشور اندونزی در امتداد خط استوا و در یک ۴ ضلعی از سطح زمین میان ۶° و ۸° عرض شمالی و ۱۱° و ۱۵° عرض جنوبی، نیز میان ۹۴° و ۱۴۱° و ۵° طول شرقی قرار دارد که بیشتر از یک هشتم طوقه استوایی زمین با وسعتی بیش از ۱۰ میلیون کیلومتر را در بر می‌گیرد. در این وسعت تنها ۱۵٪ خاک، و بقیه آن آب است (هاردجونو، ۴). فاصله میان شرقی‌ترین و غربی‌ترین نقاط اندونزی ۵'۲۷۱ کیلومتر و اندازه میان شمالی‌ترین و جنوبی‌ترین نقاط آن ۲'۲۱۰ کیلومتر است. این کشور همچون پلکان سنگی عظیمی میان آسیا و استرالیا واقع شده، و به علت گستردگی بسیار شرقی-غربی دارای ۳ منطقه زمانی (شرقی، مرکزی و غربی) است که هر کدام یک ساعت با دیگری اختلاف دارد. در نتیجه میان شرقی‌ترین نقطه این کشور با غربی‌ترین نقطه آن ۳ ساعت اختلاف

آنها صندوقهایی با روکشهای نقره‌ای و طلایی است که در همه آنها تزیینات گیاهی با سبک واحد و منظمی به همراه نوشته‌هایی تاریخ‌دار به خط کوفی به چشم می‌خورد، مانند صندوق هشام دوم (نک: همو، ۱۵۲). صنعت شمشیرسازی در دوره بنی احمر رونق یافت و شمشیرهایی که از این دوره برجای مانده است، روکشی از فلزات مختلف و رنگهای متنوع دارد. شمشیرها غالباً از فولاد با روکش طلا و مینا و عاج ساخته شده است (نک: همو، ۱۵۲-۱۵۳).

پس از خروج مسلمانان از اندلس شاخه‌های مختلف هنر صیغه اسلامی خود را حفظ کرد و از آن پس به هنر «مدجنین» شهرت یافت. آثار هنری و معماری اسلامی همچنان در بناهای طلیطله و اشبیلیه حفظ شده است و پادشاهان مسیحی در اسپانیا بدون هیچ‌گونه تعصبی و با اعتراف به برتری تمدن مسلمانان از عناصر هنر اسلامی استفاده کرده‌اند (نک: مارسه، ۳۶۶).

مآخذ: حسن، زکی محمد، فنون الاسلام، بیروت، ۱۴۰۱ق؛ سالم، عبدالعزیز، تاریخ المسلمين و آثارهم فی الاندلس، بیروت، ۱۹۸۱م؛ عنان، محمد عبدالله، الآثار الاندلسیة الباقیة، قاهره، ۱۳۸۱ق؛ محمد، سعدماهر، الفنون الاسلامیة، قاهره، ۱۹۸۶م؛ نیز:

Al - Andalus, The Art of Islamic Spain, ed. J. D. Dodds, New York, 1992; Bordoy, G. R., «The Ceramics of Al - Andalus», ibid; Creswell, K. A. C., A Short Account of Early Muslim Architecture, Essex, 1989; Dikie, J., «The Palaces of the Alhambra» (vide: Al - Andalus); Dodds, J. D., «The Great Mosque of Córdoba», ibid; El²; Ettinghausen, R., Islamic Art and Archaeology Collected Papers, Berlin, 1984; Grabar, O., The Formation of Islamic Art, New Haven / London, 1987; Hillenbrand, R., Islamic Architecture, Edinburgh, 1994; Khemir, S., «The Arts of the Book» (vide: Al - Andalus); Kühnel, E., Islamische Schriftkunst, Graz, 1986; López, J. B., «The City Plan of the Alhambra» (vide: Al - Andalus); Marquis, G., L' Architecture musulmane d'Occident, Paris, 1954; Papadopoulos, A., L' Islam et l'art musulman, Paris, 1976; Partearroyo, C., «Almoravid and Almohad Textiles» (vide: Al - Andalus); Pérez, M. C., «The Almoravids and Almohads: An Introduction», ibid; Robinson, C., «Arts of the Taifa Kingdoms», ibid; Triano, A. V., «Madinat al - Zahra': the Triumph of the Islamic States», ibid; Zozaya, J., «The Fortifications of al-Andalus», ibid.

قاسم طویر

آندونزی، پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان جهان واقع در جنوب شرقی آسیا، مرکب از چندین هزار جزیره کوچک و بزرگ با وسعت تقریبی ۱'۹۵۷'۵۶۸ کیلومتر که ۲۰۳'۵۸۳'۸۸۵ نفر (۱۳۷۵/۱۹۹۶م) را در خود جای داده است.

نام گذاری: در متون کهن چینی، هندی و اسلامی نامهای مختلفی که گاه نام یک شهر، یک جزیره یا یک ناحیه از جزیره‌ای در این مجمع الجزایر بوده، آمده که مراد از آن، منطقه‌ای وسیع‌تر از یک شهر یا یک جزیره بوده است (ریکلس، ۱۲-۱۳). بطلمیوس جغرافی‌دان معروف یونانی در وصف این جزایر از آنها با نام ایدیو^۲ یاد کرده که منظورش ظاهراً جاوه یا سوماترا بوده است (نک: اندونزی، ۱۹۹۷، ۲۰).

اروپاییان که در قرون بعد از دوره اکتشافات جغرافیایی با سواحل هند و چین و آسیای جنوب شرقی آشنا شدند، این مجمع الجزایر را به مناسبت کالاهایی که از آنجا همراه خود می‌بردند، جزایر ادویه نام

فصل دوم اندلس (اسپانیا)

قرن های دوم تا نهم هجری

۵. امویان اندلس
۶. بنی حمود در مالقه
۷. بنی حمود در جزیره
۸. بنی عباد
۹. بنی زیری
۱۰. بنی افطس
۱۱. بنی صمادح
۱۲. بنی جهور
۱۳. بنی ذوالنون
۱۴. بنی عامر
۱۵. بنی تجیب - بنی هود
۱۶. شاهان دانیه
۱۷. شاهان طرطوشه
۱۸. شاهان میورقه
۱۹. شاهان بونت

۲۰. شاهان مرسیه

۲۱. بنی هود

۲۲. بنی نصر

مسلمانان نخستین بار در سال ۹۲ق به فرماندهی طارق بن عزیز وارد اسپانیا شدند و بخش اعظم آن را به سرعت گشودند. اسپانیای اسلامی تا پایان عصر امویان دمشق از ولایات تابعه این خلافت به شمار می‌رفت.

چندی پس از کشتار خاندان اموی به دست عباسیان، عبدالرحمان نواده هشام، دهمین خلیفه اموی، که به طور معجزآسایی جان به در برده و پس از ماجراهایی به شمال افریقا رسیده بود، به کمک قبایل بربر آن ولایت وارد اسپانیا شد. او از اختلافات عمیق میان عرب‌ها و بربرهای آن دیار سود برد و در ۱۳۸ق حکومتی تأسیس کرد که در تاریخ اسلام به دولت امویان اندلس نام‌بردار است. در همین ایام، عباسیان کوشیدند بر اسپانیا نیز مستولی شوند، ولی عبدالرحمان آنها را ناکام گذاشت. اعقاب عبدالرحمان تا دو قرن و نیم بعد بر اسپانیا حکم راندند و بسیاری از اوقات حکومت آنها به پیکار با مسیحیان و رقبای عرب و بربر مسلمان اسپانیا گذشت.

امویان اسپانیا نخست خود را امیر می‌نامیدند؛ اما چون عبدالرحمان سوم بر تخت نشست، در ۳۱۷ق خود را خلیفه و امیرالمؤمنین خواند. این عبدالرحمان بزرگ‌ترین فرمانروای امویان اسپانیاست و به روزگار او امرای مسیحی لیون^۱ و کاستیل^۲ و ناوار به سختی شکست خوردند و عقب رانده شدند. او نیروی دریایی قدرتمندی در مدیترانه تأسیس کرد. خود مردی باتدبیر و دادگر بود و علوم و فنون را تشویق می‌کرد. شهر و کاخ مشهوری که به نام مدینه الزهراء نزدیک تخته‌گاه خود، قرطبه (کوردوبا)^۳، برآورد، از آثار ممتاز دوره اسلامی در اسپانیا به شمار می‌رود. جانشینان عبدالرحمان قدرت و سطوت او را نداشتند. به دوران وزارت المنصور بن ابی عامر دولت روی به ضعف اموی تا حدی قدرت و نفوذ پیشین را بازیافت؛ اما چون المنصور درگذشت (۳۹۲ق) قلمرو امویان به سرعت تجزیه شد و هر ناحیه‌ای به دست امیری افتاد. در تاریخ اسپانیای اسلامی، این دوره را عصر ملوک الطوائف نامیده‌اند. دوران بعضی از این دولت‌های کوچک از لحاظ فرهنگی و تمدنی از درخشان‌ترین ادوار اسپانیای اسلامی به شمار می‌رود. بنی عباد یکی از آن دولت‌هاست که چون سرانجام خود را در برابر

یورش‌های پیاپی امیران مسیحی ناتوان دیدند، از مرابطون در مغرب اقصی مدد جستند. با ورود مرابطون نخستین دوره ملوک الطوائف اسپانیا به پایان رسید. پس از مرابطون، نوبت به موحدون و سپس بنی نصر در غرناطه (گرانادا) و بعضی دیگر دولت‌های محلی مسلمان رسید. در سال ۸۹۷ق، حکومت مسلمانان در اسپانیا منقرض شد و این سرزمین به دست فرمانروایان مسیحی اسپانیا افتاد.

۵

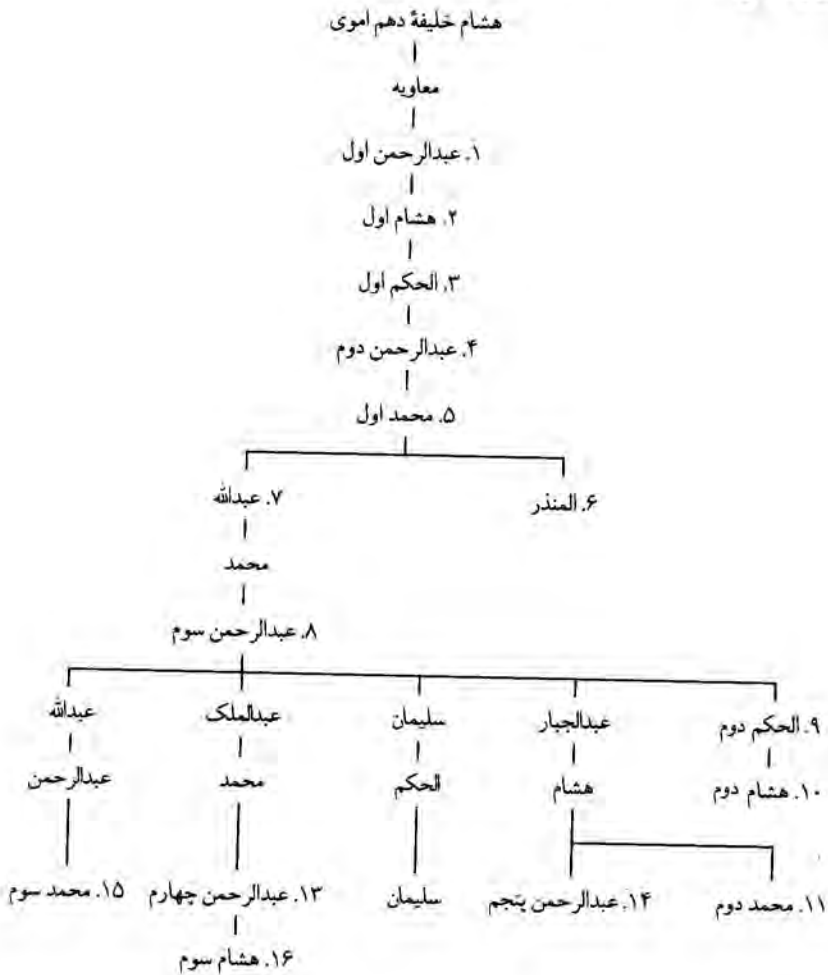
امویان اندلس

۱۳۸-۴۲۲ق

عبدالرحمان اول بن معاویه بن هشام	۱۳۸-۱۷۲ق
هشام اول بن عبدالرحمان	۱۷۲-۱۸۰ق
حکم اول بن هشام	۱۸۰-۲۰۶ق
عبدالرحمان دوم بن حکم	۲۰۶-۲۳۸ق
محمد اول بن عبدالرحمان	۲۳۸-۲۷۳ق
المندر بن محمد	۲۷۳-۲۷۵ق
عبدالله بن محمد	۲۷۵-۳۰۰ق
عبدالرحمان سوم بن محمد بن عبدالله	۳۰۰-۳۵۰ق
حکم دوم، المستنصر بالله بن محمد اول	۳۵۰-۳۶۶ق
هشام دوم، المؤید بالله بن حکم دوم	۳۶۶-۳۹۹ق
محمد دوم، المهدی بالله	۳۹۹-۴۰۰ق
سلیمان المستعین بالله	۴۰۰-۴۰۰ق
محمد دوم (نوبت دوم خلافت)	۴۰۰-۴۰۰ق
هشام دوم (نوبت دوم خلافت)	۴۰۰-۴۰۳ق
سلیمان (نوبت دوم خلافت)	۴۰۳-۴۰۷ق
علی بن حمود (از بنی حمود)	۴۰۷-۴۰۸ق
عبدالرحمان چهارم، المرتضی بن محمد	۴۰۸-۴۰۸ق
القاسم المأمون بن حمود (از بنی حمود)	۴۰۸-۴۱۲ق
یحیی المعتلی بن علی بن حمود (از بنی حمود)	۴۱۲-۴۱۳ق

قاسم بن حمود (نوبت دوم)	۴۱۳-۴۱۴ ق
عبدالرحمان پنجم، المستظهر بالله بن هشام	۴۱۴-۴۱۴ ق
محمد سوم، المستکفی بالله بن عبدالرحمان	۴۱۴-۴۱۶ ق
یحییٰ بن علی بن حمود (نوبت دوم)	۴۱۶-۴۱۸ ق
هشام سوم، المعتد بالله بن عبدالرحمن	۴۱۸-۴۲۲ ق

امویان اندلس



خلفای بنی حمود در این سلسله ذکر نشده‌اند.

ملوک الطوائف در اسپانیا

ضعف روزافزون دستگاه امرا و خلفای اموی، موجب ظهور مدعیان حکومت در نقاط مختلف قلمرو آنها شد. هنوز نوبت امویان به پایان نرسیده بود که بعضی از آنها در برخی نواحی حکومت‌هایی بر آوردند و حتی کسانی چون بنی حمود خود را در میان خلفای اموی جای دادند. این حکومت‌های متعدد و کم و بیش مقارن در شهرها و نواحی کوچک و بزرگ اندلس چون غرناطه و مالقه و قرطبه و اشبیلیه و المریه و طلیطله و مرسیه و سرقسطه و میورقه را ملوک الطوائف می‌نامند. بعضی از مهم‌ترین ملوک الطوائف به این قرارند:

بنی حمود در مالقه و الجزیره؛

بنی عباد در اشبیلیه؛

بنی زبیری در غرناطه؛

بنی افطس در بَطْلِیوس؛

بنی صمادح در المریه؛

بنی جهور در قرطبه؛

بنی ذوالنون در طلیطله؛

بنی عامر در یلنسیه؛

بنی تجیب و بنی هود در سرقسطه؛

شاهان دانیه؛

شاهان طرطوشه؛

شاهان میورقه؛

شاهان بونت؛

مرباطون و موحدون (از شمال افریقا)؛

شاهان مرسیه؛

بنی هود در مرسیه؛

بنی نصر در غرناطه.

بنی حمود در مالقه (ملاگا)^۱

۴۴۹-۴۰۷ق

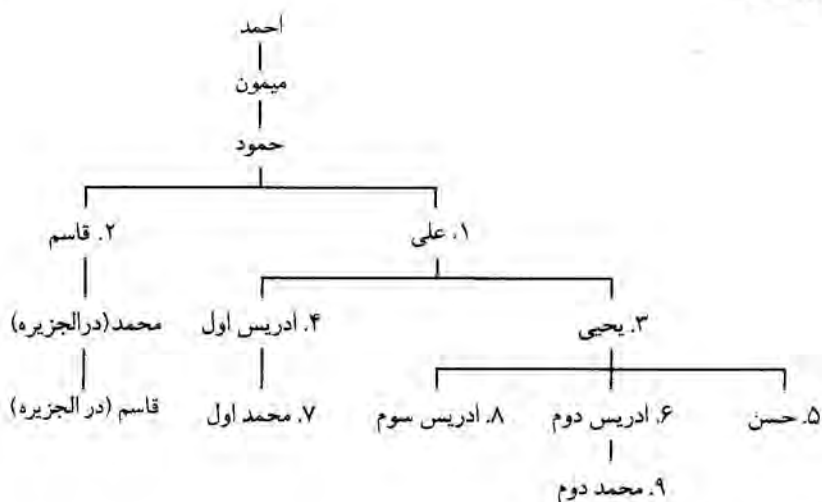
بنی حمود خاندانی از علویان مغربی، که خود را از نوادگان امام حسن بن علی بن ابی طالب (ع) می‌شمردند، قریب به نیم قرن بر بعضی نواحی جنوب اندلس فرمان راندند. مؤسس دولت بنی حمود، علی بن حمود از سوی سلیمان المستعین بالله اموی حکومت سبته و طنجه داشت. در ۴۰۶ق، از راه مالقه به قرطبه تاخت و المستعین را بیرون راند و با لقب الناصر لدین الله حکومتی تأسیس کرد. پس از او برادرش قاسم با لقب المأمون در قرطبه بر تخت نشست. او یک بار قرطبه را از دست داد و باز بر آنجا مستولی شد و به حکومت بازگشت. از آن سوی، یحیی بن علی، برادرزاده قاسم که خود دعوی خلافت داشت، به مالقه رفت و در آنجا حکومتی تأسیس کرد. اندکی بعد قاسم نیز بر اثر شورش مردم قرطبه را رها ساخت و امویان باز بر آنجا مستولی شدند. چندی هم یحیی بن علی، که خود را المعتلی بالله لقب داده بود، بر قرطبه چیره شد؛ اما در ۴۱۶ق بنی حمود باز آن را از دست دادند و از این تاریخ قلمرو اینان به شهرهای جنوبی اندلس و نیز طنجه محدود شد. از ۴۳۱ق به روزگار ادریس اول میان حمودیان اختلاف شد و بعضی از آنها در شهرهای زیر حکومت خود دعوی فرمانروایی بر سراسر قلمرو بنی حمود کردند. تا آنجا که در دهه چهارم قرن پنجم هجری، سه تن در یک زمان مدعی حکومت شدند: ادریس دوم در بیشتر؛ بادیس بن حبوس در غرناطه؛ و محمد بن قاسم بن حمود در جزیره الخضراء. حکومت بنی حمود سرانجام در سال ۴۴۹ق به دست بنی عباد منقرض شد.

بنی حمود در مالقه

الناصر لدین الله علی بن حمود بن میمون بن احمد	۴۰۸-۴۰۷ق
المأمون بالله قاسم بن حمود	۴۱۲-۴۰۸ق
المعتلی بالله یحیی بن علی بن حمود	۴۱۳-۴۱۲ق
المأمون بالله قاسم بن حمود (نوبت دوم)	۴۱۶-۴۱۳ق

المعتلی بالله یحییٰ بن علی (نوبت دوم)	۴۱۶-۴۲۷ ق
المتأید بالله ادريس (اول) بن علی (سبته و طنجه)	۴۲۷-۴۳۱ ق
القاسم بالله یحییٰ بن ادريس (اول)	۴۳۱-۴۳۴ ق
المستنصر بالله حسن بن یحییٰ المعتلی بالله	۴۳۴-۴۳۸ ق
العالی بالله ادريس (دوم) بن یحییٰ	۴۳۸-۴۴۴ ق
المهدی بالله محمد (اول) بن ادريس بن علی (مدعیان حکومت: ادريس دوم؛ باديس بن حبوس؛ محمد بن قاسم بن حمود)	۴۴۴-۴۴۵ ق یا ۴۴۵-۴۴۶ ق
الموفق بالله ادريس (سوم) بن یحییٰ بن ادريس (اول)	۴۴۶-۴۴۹ ق
المستعلی بالله محمد (دوم) بن ادريس	

بنی حمود



بنی حمود به «امیرالمؤمنین» ملقب بودند.

۷

بنی حمود در الجزیره

۴۳۱-۴۵۰ ق	
المهدی بالله محمد بن قاسم بن حمود	۴۳۱-۴۴۰ ق
الواثق بالله قاسم بن محمد بن قاسم	۴۴۰-۴۵۰ ق

۸

بنی عباد در اشبیلیه (سویلا)

۴۱۴-۴۸۴ ق

بنی عباد، فرمانروایان اشبیلیه^۱، چون از پیکار با مسیحیان اسپانیا به فرماندهی آلفونس (الونسو) پادشاه لیون ناتوان شدند، رابطون را از شمال افریقا به اسپانیا خواندند. در ۴۷۹ ق رابطون وارد شدند و آلفونس را به سختی در هم شکستند و به افریقا بازگشتند. اما در ۴۸۳ ق دوباره برای دفع مسیحیان وارد اسپانیا شدند و علاوه در عقب راندن آنها، قلمرو حاکمان مسلمان را هم تصرف کردند و همه را در زمره قلمرو افریقایی خود خواندند. در فصل سوم، دولت‌های شمال افریقا، درباره این دو سلسله به تفصیل سخن خواهیم راند.

بنی عباد

۴۱۴-۴۳۳ ق	ابوالقاسم محمد (اول) بن اسماعیل بن قریش
۴۳۳-۴۶۱ ق	المعتضد بالله ابو عمرو عباد بن محمد (اول)
۴۶۱-۴۸۴ ق	المعتد بالله ابوالقاسم محمد (دوم)

۹

بنی زیری در غرناطه (گرانادا)

۴۰۳-۴۸۳ ق؟

۴۰۳-۴۱۰ ق	زاوی بن زیری
۴۱۰-۴۳۰ ق	حبوس بن ماکسن الصنهاجی
۴۳۰-۴۶۶ ق	بادیس بن المظفر حبوس
۴۶۶-۴۸۳ ق	سیف الدوله عبدالله بن یلکین بن بادیس
۴۸۳-۴۸۳ ق؟	تمیم بن یلکین

بنی افطس در بطلیوس (بداخوز)

ح ۳۹۰-۴۸۷ق

خاندانی از حاکمان غرب اندلس (الثغر الجوفی) که از اواخر دوران امویان بر آمدند. این حکومت را اصلاً یکی از موالی ایرانی المستنصر بالله اموی به نام شاپور، که در دوره المؤید هشام دوم والی نواحی غرب اندلس بود، بنیان نهاد. به زودی وزیر او به نام ابومحمد عبدالله بن افطس، از تیره مکناسه بربر، رشته امور آن نواحی را به دست گرفت. شاپور در ۴۱۳ق درگذشت و ابن افطس بر خلاف وصیت او، پسران خردسالش را کنار زد و حکومت را خود و فرزنداناش به دست گرفتند و تا ۴۸۷ق بر قلمرویی که گاه تا حدود اشبیلیه هم می رسید، فرمان راندند.

بنی افطس

سابور الفارسی	ح ۳۹۰-۴۱۳ق
المنصور ابو محمد عبدالله بن محمد بن مسلمة بن افطس مکناسی	۴۱۳-۴۳۷ق
المظفر ابوبکر محمد بن المنصور	۴۳۷-۴۶۰ق
المنصور یحیی بن المظفر (در بطلیوس و توابع)، رقابت با برادرش عمر	۴۶۰-۴۷۳ق
المتوکل عمر بن المظفر (در بایره و توابع) رقیب برادرش و مدعی بطلیوس	۴۶۰-۴۸۷ق

بنی صمادح در المریه

۴۳۳-۴۸۴ق

معن بن محمد بن احمد بن صمادح (پیش از ۴۲۹ق حاکم وشقه بود، در ۴۲۹ق که المریه ضمیمه والتسیا شد، او به حکومت آنجا منصوب گردید؛ و در ۴۳۳ق مستقل شد.)	۴۳۳-۴۴۴ق
ابویحیی محمد المعتصم بن معن	۴۴۴-۴۸۰ق
احمد بن محمد المعتصم	۴۸۰-۴۸۴ق

۱۲

بنی جهّور در قرطبه (کوردوبا)

۴۲۲-۴۶۲ ق

پس از سقوط المعتمد بالله هشام اموی، مردم قرطبه ابوالحزم جهور بن محمد بن جهور را، از خاندانی که بعضی از آنها در اواخر قرن چهارم هجری از وزاری بنی عامر بودند، به امارت برداشتند. او به‌زودی بر قسمتی از سرزمین‌های مرکزی و شمالی و غربی اندلس مستولی شد و حکومتی شورایی تشکیل داد. ابوالولید محمد پسر او هم نخست شیوه ملک‌داری پدر را ادامه داد، اما سپس به استبداد متمایل شد و قلمروش را میان دو پسر خود، عبدالملک و عبدالرحمان تقسیم کرد. در این میان، بنی عباد به قرطبه چشم دوختند و پس از ماجراهایی سرانجام ابن عباد بر قرطبه چیره شد و ابوالولید و پسرانش را تبعید کرد و حکومت آنها را بر انداخت.

بنی جهور

۴۲۲-۴۳۵ ق	ابوالحزم جهور بن محمد بن جهور
۴۳۵-۴۶۰ ق	ابوالولید محمد بن جهور و پسرانش عبدالملک و عبدالرحمان

۱۳

بنی ذوالنون در طلیطله (تولدو)

۴۰۰-۴۷۸ ق

۴۰۰-۴۲۷ ق	یعیش بن محمد بن یعیش
۴۲۷-۴۲۹ ق	الظافر اسماعیل بن عبدالرحمان بن عامر بن مطرف بن ذی النون
۴۲۹-۴۶۷ ق	المأمون یحیی (اول) بن اسماعیل المأمون
۴۶۷-۴۷۸ ق	القادر بالله یحیی (دوم) بن اسماعیل بن المأمون

۱۴

بنی عامر در بلنسیه (والنسیا)

۴۱۲-۴۸۳ق

المنصور عبدالعزیز بن عبدالرحمان الناصر بن المنصور ابی عامر	۴۱۲-۴۵۳ق
المظفر عبدالملک بن المنصور عبدالعزیز	۴۵۳-۴۵۷ق
المأمون یحییٰ تطیلی (شاه تطیله)	۴۵۷-۴۶۷ق
القادر یحییٰ تطیلی (شاه تطیله)	۴۶۷-۴۶۸ق
ابوبکر بن المنصور عبدالعزیز	۴۶۸-۴۷۸ق
القاضی عثمان بن ابی بکر	۴۷۸-۴۷۸ق
القادر یحییٰ تطیلی (نوبت دوم)	۴۷۸-۴۸۳ق

۱۵

بنی تجیب - بنی هود در سرقسطه (ساراگوزا)

۴۱۰-۵۳۲ق

المنصور منذر (اول) بن یحییٰ التجیبی	۴۱۰-۴۱۴ق
المظفر یحییٰ بن منذر	۴۱۴-۴۲۰ق
منذر (دوم) بن یحییٰ	۴۲۰-۴۳۱ق
المستعین ابویوب سلیمان بن هود	۴۳۱-۴۳۸ق
المقتدر سیف الدوله احمد (اول) بن سلیمان	۴۳۸-۴۷۴ق
المؤتمن یوسف بن احمد	۴۷۴-۴۷۸ق
المستعین احمد (دوم) بن المؤتمن یوسف	۴۷۸-۵۰۳ق
عبدالملک عمادالدوله بن احمد	۵۰۳-۵۱۳ق
المستنصر احمد (سوم) بن عبدالملک	۵۱۳-۵۳۶ق

۱۶

شاهان دانیه

۴۰۸-۴۸۵ق

الموفق ابوالجیش مجاهد بن یوسف بن علی العامری	۴۰۸-۴۳۲ق
ابوالحوص معن (والی از طرف عبدالعزیز بن عبدالرحمان حاکم والنسیا)	۴۳۲-۴۳۶ق
اقبال الدوله علی بن مجاهد	۴۳۶-۴۶۸ق
استیلائی المقتدر احمد (اول) شاه سرقسطه و تقسیم دانیه میان دو پسر خود	۴۶۸-۴۷۴ق
عمادالدوله منذر بن احمد المقتدر	۴۷۴-۴۸۰ق
سیدالدوله سلیمان بن منذر	۴۸۰-۴۸۵ق

۱۷

شاهان طرطوشه

۴۰۸-۴۸۳ق

بعد از ۴۰۸-۴۳۳ق مجاهد (شاه دانیه)	
سیف الملة مقاتل بن؟	۴۳۳-۴۴۸ق
یعلی بن؟	۴۴۸-۴۵۰ق
لیب (نبیل؟) بن؟	۴۵۰-؟ق
در ۴۸۳ق طرطوشه به سرقسطه ملحق شد.	

۱۸

شاهان میورقه

۴۱۳-۵۰۸ق

الموفق مجاهد (شاه دانیه)	۴۱۳-؟ق
المؤید بن؟	؟-؟ق
عبدالله بن؟	؟-۴۲۸ق

الاغلب بن؟	۴۲۸-۴۳۶ق
سلیمان بن مشیقان بن؟	۴۳۶-۴۶۸ق
المرتضیٰ عبدالله بن؟	۴۶۸-۴۸۵ق
ناصرالدوله ابوالربیع مباشر بن سلیمان	۴۸۵-۵۰۸ق

۱۹

شاهان الپونت (البونت)

(بنی قاسم)

ح ۴۱۹-۴۸۵ق	
نظام الدوله عبدالله (اول) بن قاسم الفهری	ح ۴۱۹-۴۲۱ق
(یمین) الدوله محمد بن عبدالله	۴۲۱-۴۳۴ق
عزالدوله احمد بن محمد بن عبدالله	۴۳۴-؟ق
جناح الدوله عبدالله بن محمد بن عبدالله	؟-۴۸۵ق

مرباطون و موحدون در اندلس

مرباطون (رک: فصل بعد، سلسله‌های شمال آفریقا) در ۴۷۹ق به دعوت بنی عباد، شاهان اشبیلیه (سویلا) برای مقابله با آلفونس، شاه لیون، وارد اندلس شدند و مسیحیان را به سختی در هم شکستند و بازگشتند. در سال ۴۸۳ق، مرباطون باز برای مقابله با پیشروی مسیحیان در قلمرو ملوک الطوائف ضعیف مسلمان وارد اندلس شدند و این بار نه فقط حاکمان مسیحی را در هم شکستند، بلکه حکومت‌های خُرد مسلمان را نیز از میان بردند و بخش بزرگی از قلمرو مسلمانان اندلس را به خاک خود در آفریقای شمالی ضمیمه کردند. پس از انقراض مرباطون، گروه دیگری از جنگجویان مسلمان یعنی موحدون برای ممانعت از پیشروی مسیحیان و تقویت مسلمانان اندلس در برابر آنها وارد این سرزمین شدند و میان سال‌های ۵۴۰ تا ۵۴۵ق قسمت اعظم متصرفات مسلمانان و قسمتی از متصرفات مسیحیان را گشودند. در فترت میان افول مرباطون تا ظهور موحدون؛ و نیز از دوره ضعف و سقوط موحدون، چند سلسله مستقل مسلمان در چند منطقه مهم از اندلس، چون

بلنسیه، قرطبه، مرسیه و غرناطه به حکومت برخاستند. از این میان فرمانروایان مرسیه و غرناطه مهم‌ترند.

۲۰

شاهان مرسیه

فترت میان مرابطون و موحدون

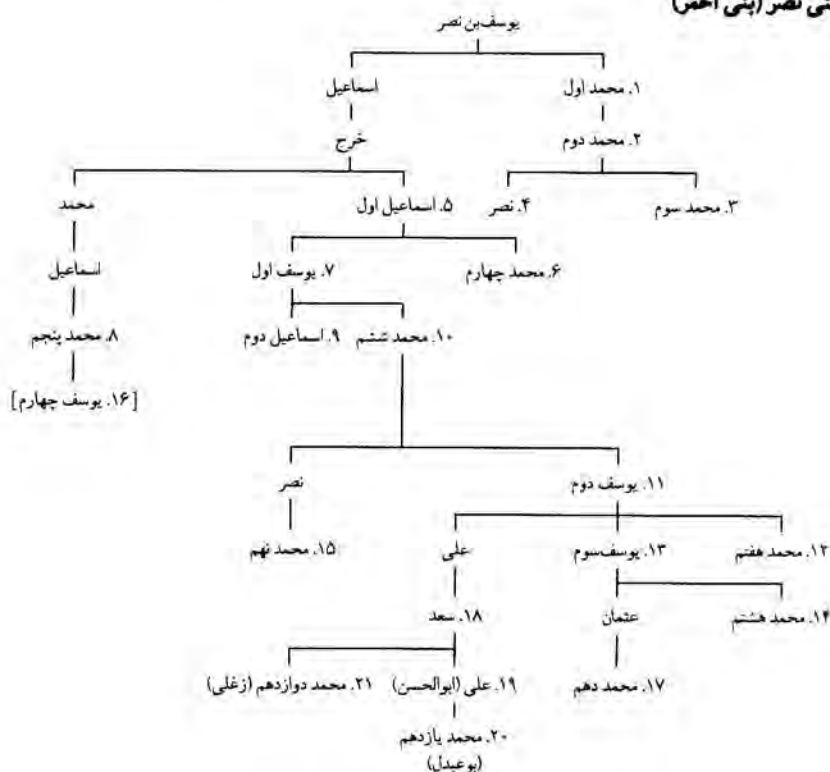
عبدالله بن عیاض	۵۴۰-۵۴۴ق
عبدالله بن فرج	۵۴۰-۵۴۱ق
عبدالله بن عیاض (نوبت دوم)	۵۴۱-۵۴۲ق
محمد بن احمد بن سعد بن مردنیش بلنسی	۵۴۲-۵۵۶ق

۲۱

بنی هود در مرسیه

۶۲۱-۶۶۸ق

المتوکل محمد بن یوسف بن هود	۶۲۵-۶۳۵ق
الوائق ابوبکر محمد بن محمد	۶۳۵-۶۳۶ق
ضیاء الدوله عزیز بن عبدالملک بن خطاب	۶۳۶-۶۳۶ق
ابو شمیل زیان بن مردنیش بلنسی	۶۳۷-۶۳۸ق
بهاء الدوله محمد بن هود	۶۳۸-۶۶۰ق
محمد بن ابی جعفر (پسر بهاء الدوله محمد؟)	۶۶۰-۶۶۲ق
الوائق ابوبکر محمد (نوبت دوم)	۶۶۲-؟ق
عبدالله بن علی بن اشقیلوله ؟	؟-؟ق
الوائق ابوبکر محمد (نوبت سوم)	؟-۶۶۸ق



بنی نصر (بنی الاحمر) در غرناطه

٨٩٧-٦٢٩ ق

پس از سقوط موحدون، دولت‌هایی در بلنسیه و مرسیه بنیاد شد که از آن میان بنی نصر یا بنی الاحمر نامدارتر از همه بود. بنی نصر بیش از دو و نیم قرن از غرناطه بر قسمتی از اسپانیا فرمان راندند و آثار و ابنیه ممتاز پدید آوردند و و قدرت و نفوذ و شکوهی را که پس از عبدالرحمان سوم از دست رفته بود، تجدید کردند. اما از میانه‌های سده ۹ق بر اثر طول مدت حکومت و نفوذ رخوت و سستی بر پیکره آن، مخصوصاً پیکارهای دراز با امیران مسیحی دچار ضعف شدند و سرانجام در ۸۹۷ق آخرین فرمانروای این سلسله، ابوعبدالله محمد یازدهم معروف به بوعبدل، در برابر حمله گسترده فردیناند و ایزابلا دوام نیاورد و در

هم شکست. با سقوط غرناطه در واقع هشت قرن استیلای مسلمانان بر این نقطه از اروپا پایان یافت. گفته‌اند پیش از آن مسلمانان از سلطان بایزید دوم، امپراتور عثمانی برای مقابله با فرمانروایان مسیحی مدد خواسته بودند و سلطان هم ناوگانی به آن سوی فرستاده بود؛ اما از رسیدن این ناوگان یا نتایج این لشکرکشی خبری در دست نیست.

پس از سقوط غرناطه، مسلمانان پراکنده و دچار زحمات بسیار شدند تا در سال ۱۰۱۸ق بقیای آنها همراه یهودیان از اسپانیا رانده شدند.

بنی نصر

الغالب بالله ابو عبدالله محمد (اول) بن يوسف بن نصر	۶۷۱-۶۲۹ق
الفقيه ابو عبدالله محمد (دوم) بن محمد (اول)	۷۰۱-۶۷۱ق
المخلوع ابو عبدالله محمد (سوم) بن محمد (دوم)	۷۰۸-۷۰۱ق
ابوالجیوش نصر بن محمد (دوم)	۷۱۳-۷۰۸ق
ابوالولید اسماعیل (اول) بن فرج	۷۲۵-۷۱۳ق
محمد (چهارم) بن اسماعیل	۷۳۳-۷۲۵ق
ابوالحجاج یوسف (اول) بن اسماعیل	۷۵۵-۷۳۳ق
الغنی بالله محمد (پنجم) بن یوسف	۷۶۰-۷۵۵ق
ابوالولید اسماعیل (دوم) بن یوسف	۷۶۱-۷۶۰ق
ابوسعید محمد (ششم) بن اسماعیل	۷۶۳-۷۶۱ق
الغنی بالله محمد (پنجم) (نوبت دوم)	۷۶۳-۷۹۳ق
ابوالحجاج یوسف (دوم) بن محمد (پنجم)	۷۹۴-۷۹۳ق
المستعین محمد (هفتم) بن یوسف (دوم)	۸۱۰-۷۹۴ق
الناصر لدین الله ابوالحجاج یوسف (سوم) بن یوسف (دوم)	۸۱۰-۸۲۰ق
المتمسک بالله محمد (هشتم) بن یوسف (سوم)	۸۲۰-۸۳۳ق
الصغیر محمد (نهم) بن نصر	۸۳۳-۸۳۱ق
المتمسک بالله محمد (هشتم) (نوبت دوم)	۸۳۳-۸۳۵ق
ابوالحجاج یوسف (چهارم) بن محمد (ششم)	۸۳۵-۸۳۳ق
المتمسک بالله محمد (هشتم) (نوبت سوم)	۸۳۵-۸۴۸ق

محمد (دهم) الاحنف بن عثمان	۸۴۸-۸۴۹ق
المستعين سعد بن علي	۸۴۹-۸۵۰ق
محمد (دهم) الاحنف (نوبت دوم)	۸۵۰-۸۵۷ق
المستعين سعد (نوبت دوم)	۸۵۷-۸۶۶ق
ابوالحسن علي بن سعد	۸۶۶-۸۸۷ق
ابوعبدالله (بو عبدل) محمد (يازدهم) بن علي	۸۸۷-۸۸۸ق
ابوالحسن علي (نوبت دوم)	۸۸۸-۸۹۰ق
الزغل محمد (دوازدهم) بن سعد	۸۹۰-۸۹۲ق
ابوعبدالله محمد (يازدهم) (نوبت دوم)	۸۹۲-۸۹۷ق

فصل سوم آفریقا

قرن های دوم تا چهاردهم هجری

- ۲۳. ادرسیان
- ۲۴. اغلییان
- ۲۵. بنی زیری
- ۲۶. بنی حماد
- ۲۷. مرابطون
- ۲۸. موحدون
- ۲۹. بنی حفص
- ۳۰. بنی زیان (بنی عبدالواد)
- ۳۱. جمهوری تونس
- ۳۲. جمهوری لیبی
- ۳۳. جمهوری الجزایر
- ۳۴. بنی مرین
- ۳۵. شریفان سعدیه و فلالیه
- ۳۶. پادشاهی مراکشی
- ۳۷. بنی رستم

- ۳۸. بنی مدرار
- ۳۹. بنی زکریا
- ۴۰. بنی قاضی
- ۴۱. بنی عمار
- ۴۲. بنی مزنی
- ۴۳. جمهوری موریتانی
- ۴۴. جمهوری سنگال
- ۴۵. جمهوری مالی
- ۴۶. جمهوری گینه
- ۴۷. جمهوری نیجریه
- ۴۸. جمهوری سودان
- ۴۹. جمهوری چاد
- ۵۰. جمهوری سومالی
- ۵۱. زنگبار

مسلمانان از آغاز فتح شمال آفریقا، این سرزمین را از حدود غربی آن تا اقیانوس اطلس («مغرب») می‌خواندند و آن را بر سه ناحیه مغرب ادنی (نزدیک)، مغرب اوسط (میانه)، و مغرب اقصی (دور) تقسیم می‌کردند. به سبب کشاکش‌ها و تحولات این سرزمین، میان فرمانروایان و نیز نویسندگان و مورخان بر سر حدود و مرزهای این سه ناحیه اتفاق نظر وجود نداشته است. اما به طور کلی، مغرب نزدیک بر تونس، مغرب میانه بر الجزایر، و مغرب دور بر مراکش اطلاق می‌شده است. لیبی هم میان مصر و مغرب نزدیک واقع است.

در شمال آفریقا، نوار باریک و دراز میان مدیترانه و صحرای بزرگ آباد و سکونت‌پذیر و از روزگار کهن مورد طمع و هجوم بیگانگان بوده است. با آنکه قبایل بربر شمال آفریقا مردمی جنگجو و خشن بودند، اما پس از ورود اسلام به آن سرزمین از ۲۶ تا ۸۰ق، خود از عوامل مهم انتشار دین نو در آن نواحی شدند. با این همه غالباً خواهان استقلال بودند. چون یزید بن حاتم در میانه سده دوم هجری از سوی عباسیان به حکومت قیروان، مرکز ولایت آفریقایی خلافت، تعیین شد، کوشش‌های استقلال‌خواهانه بربرها بر اثر قدرت و تدبیر حاکم نو متوقف شد. اما چون یزید در ۱۷۰ق درگذشت، بربرها باز شوریدند و دستگاه خلافت توانست به مقابله برخیزد. به‌خصوص دوری شمال آفریقا از مرکز خلافت، ضعف

خلفا، و مخارج هنگفت لشکر کشی به آن سرزمین موجب شد تا حکومت بغداد عملاً دست از آنجا بشوید و گاه به ذکر نام خلفا در خطبه و سکه بسنده کند. بنابراین باید گفت دولت عباسی از ۱۸۴ق استیلای بر سرزمین‌های غرب مصر نداشت.

۲۳

ادریسیان در مغرب دور

۱۷۲-۳۶۴ق

یکی از ویژگی‌های سیاسی خلافت عباسی، سرکوب علویانی بود که خلافت اسلامی را حق خود می‌دانستند و گه‌گاه به علت نابسامانی‌های سیاسی یا تنگناهایی که خلفا برای آنان پدید می‌آوردند، سر به شورش بر می‌داشتند. اگرچه جنبش‌های علویان، بیشتر به‌عنوان پدیده‌ای سیاسی - مذهبی معرفی شده است، ولی از انگیزه‌های اقتصادی آن هم نمی‌توان به‌کلی چشم پوشید. ابن واضح یعقوبی، مورخ شیعی مذهب، اشاره می‌کند که هادی عباسی چون به خلافت نشست، بر علویان سخت گرفت و فرمان تعقیب و آزار آنان را صادر کرد و مقرری‌ها و عطایایی را که مهدی خلیفه برای آنان برقرار ساخته بود، قطع کرد. چون پیگرد علویان شدت یافت، جمعی از آنان در مدینه به گرد حسین بن علی بن حسن مثلث، علوی شجاع و سخاوتمند، فراهم آمدند و با او بیعت کردند و بدین سان مقدمات قیام وی بر ضد خلیفه آماده شد (۱۶۹ق/ ۷۸۵م)، اما او نیز چون اسلاف خویش کاری از پیش نبرد و پس از مراسم حج، در «فَتْح» میان مکه و مدینه در پیکاری شکست خورد و کشته شد. یکی از علویان مشهوری که از این پیکار جان به در برد، ادریس بن عبدالله نام داشت که سرانجام به مغرب رفت و در آنجا دولتی بنیاد گذارد که دو قرن دوام یافت. فرمانروایان آل ادریس به دو طبقه تقسیم می‌شوند. طبقه نخست از ادریس اول تا پایان دولت یحیای چهارم به استقلال فرمان راندند؛ و طبقه دوم از حسن حَکَّام تا پایان دولت حسن بن قاسم، زیر نفوذ فاطمیان و امویان اندلس به حیات خود ادامه دادند.

تأسیس دولت آل ادریس در منطقه‌ای میان قلمرو دو خلافت شرق و غرب اسلام، یعنی عباسیان بغداد و امویان اندلس، که در حال اوج‌گیری به سوی قدرت و شکوه بودند، در تاریخ اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ادریسیان از همان آغاز که پای به مغرب نهادند، از سوی قبایل بزرگ بربر قبول عام یافتند و به رغم نفوذی که خوارج از سالیان

پیش در میان برخی قبایل مغرب یافته بودند، توانستند نخستین دولت شیعی مذهب را، که مستقیماً به علی بن ابی‌طالب (ع) نسب می‌برد، پایه‌گذاری کنند. ادریس که اهمیت قبایل بربر و نظام قبیله‌ای حاکم بر منطقه را به‌خوبی دریافته بود، برای دست یافتن به فرمانروایی و چیرگی بر سرزمین‌های مغرب نه با نیروی نظامی، که البته در آغاز کار فاقد آن بود، بلکه با نشر دعوت خود در میان بربرها، و خاصه ملاقات با اسحاق، پیشوای آنان، و بهره‌گیری از شرایط سیاسی ناشی از نظام قبیله‌ای، که در توفیق او نقشی مهم داشت، توانست بربرها را به اطاعت خود درآورد. درواقع پس از فتوحات اسلام، فرزندان ادریس نخستین کسانی بودند که توانستند در میان قبایل پراکنده مغرب، که هنوز اسلام در میان تعدادی از آنها نفوذی نیافته بود، به دنبال نشر فرهنگ اسلامی وحدتی سیاسی پدید آورند. اگرچه این وحدت با دسیسه‌های روزافزون عباسیان و طمع بستن امویان اندلس در مغرب و نیز با کوشش و اشتیاقی که قدرت نوحاسته فاطمیان برای تصرف مغرب داشت، چندان دوامی نیافت، ولی از دستاوردهای سیاسی و فرهنگی و جغرافیایی آن در طی قرون بعدی نمی‌توان چشم پوشید.

انقراض سلسله آل ادریس را، برخلاف بسیاری از خاندان‌های حکومتی، باید بیشتر در یورش‌های درازمدت قدرت‌های بزرگ اطراف جست‌وجو کرد نه ناخشنودی مردم. این معنا را یاری مغربیان به واپسین افراد خاندان ادریس تأیید می‌کند. ادریسیان به رغم انقراض دولتشان، اعتبار خود را از دست ندادند، چنان که این‌خلدون چند قرن پس از انقراض آنان می‌گوید مردم هنوز از ادریسیان به نیکی یاد می‌کنند و بازماندگان آنها هنوز در فاس اقامت دارند.

روزگار آل ادریس که حدود دو قرن بر بخش وسیعی از سرزمین مغرب فرمان راندند، از دیدگاه تحولات اقتصادی هم حایز اهمیت است. در این دوران، شهرهای آبادی چون فاس، الحُجُر بابا قلام و مَسِیلَه ساخته شد و مردمی ثروتمند در آنجا پدید آمدند. شهر فاس، که به عقیده برخی به جای شهر ولویلِس^۱ ساخته شد، به‌زودی به یکی از بزرگترین و معتبرترین شهرهای مغرب و بلکه جهان اسلام مبدل گشت و در تاریخ سیاسی این سرزمین نقش عمده‌ای ایفا کرد.

با همه آبادانی و رفاه اقتصادی که جغرافی‌دانان و مورخان در باره مغرب گفته اند، این

سرزمین در فاصله میان وفات یحیای اول تا قتل یحیای سوم، به سبب قحطی و بیماری و زمین‌لرزه هولناکی که رخ داد و خرابی‌های بسیار به بار آورد، دچار نابه‌سامانی‌های اقتصادی فراوان شد و البته فرمانروایی نیرومند چون یحیای چهارم بود که توانست این خرابی‌ها را ترمیم کند.

در باب اوضاع فرهنگی مغرب در روزگار ادریسیان، آگاهی چندانی در دست نیست، جز آنکه چند تن از فرمانروایان این سلسله، خود از جمله دانشمندان و دانش‌پروان به شمار می‌رفتند. غیر از یحیای چهارم که مردی دانشمند بود، ابوالعیش نیز فرمانروایی فقیه و تاریخ‌دان و آگاه به انساب عرب و بربر بود و گویا از همین روی «فاضل» لقب داشت. یکی از مشهورترین جغرافی‌دانان اسلامی، ابو عبدالله ادریسی (د ۵۶۰ق/۱۱۶۵م)، صاحب کتاب نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، که یک چند به راجر، حکمران صقلیه (سیسیل) پیوست، از اعضای همین خاندان است.

ادریسیان

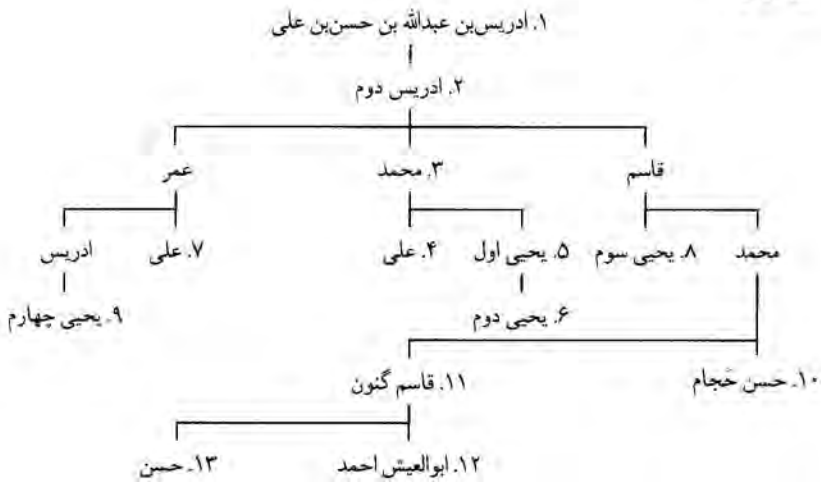
طبقه اول

ادریس (اول) بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع) بن ابی طالب	۱۷۲-۱۷۵ق
راشد غلام ادریس به نیابت از ادریس بن ادریس	۱۷۵-۱۸۶ق
خالد بن یزید الیاس به نیابت از همو	۱۸۶-۱۹۲ق
ادریس (دوم) بن ادریس بن عبدالله	۱۹۲-۲۱۳ق
محمد بن ادریس بن ادریس	۲۱۳-۲۲۱ق
علی (اول) بن محمد بن ادریس	۲۲۱-۲۳۴ق
یحیی (اول) بن محمد بن ادریس	۲۳۴-۲۴۹ق
یحیی (دوم) بن یحیی بن محمد	۲۴۹-۲۵۲ق
علی (دوم) بن عمر بن ادریس (دوم)	۲۵۲-؟ق
یحیی (سوم) بن قاسم بن ادریس (دوم)	؟-۲۹۲ق
یحیی (چهارم) بن ادریس بن عمر بن ادریس	۲۹۲-۳۰۷ق
طلحه بن یحیی (چهارم) (تبعید در ۳۰۹ق و پایان طبقه اول ادریسیان)	۳۰۷-۳۰۹ق

طبقه دوم

الحجام حسن بن محمد بن قاسم بن ادريس	۳۱۵-۳۱۳ ق
قاسم بن محمد بن قاسم	۳۲۶-۳۳۷ ق
ابوالعیش احمد بن قاسم گنون	۳۳۷-۳۴۳ ق
حسن بن قاسم گنون	۳۴۳-۳۶۴ ق

ادریسیان



۲۴

اغلبیان

۱۸۴-۲۹۶ ق

بنی اغلب به اغلب بن سالم مرو رودی، که گفته‌اند از عرب‌های تمیمی خراسان بوده است، نسب می‌برند. این اغلب گویا از یاران ابومسلم در دعوت عباسی بوده است و گفته‌اند بعدها در قتل او هم مشارکت کرده بوده است. در ۱۴۸ ق، منصور عباسی او را ولایت مغرب و افریقیه داد و اغلب به قیروان رفت. در ۱۵۰ ق همان جا در جنگ کشته شد. سال‌ها بعد، هارون الرشید پسر او ابراهیم را به حکومت آن سرزمین فرستاد و حکومت نیمه مستقل اغلبیان از این تاریخ (۱۸۴ ق) آغاز شد. ابراهیم پس از دوازده سال حکومت بر مغرب و افریقیه درگذشت. پس از او، فرزندان و نوادگانش به حکومت نشستند. از میان امیران

اغلبی، غیر از ابراهیم، زیاده الله بن ابراهیم، که فتح صقلیه در زمان او آغاز شد، و نیز ابراهیم بن احمد نهمین امیر دودمان، که حکومتی طولانی داشت، از همه مشهورترند.

آخرین امیر اغلبی، زیاده الله سوم، به گواهی مورخان، ضعیف و بی کفایت ولی خونریز بود. به روزگار او ابو عبدالله شیعی قیام کرد و به دعوت برای عبیدالله مهدی، بنیانگذار دولت فاطمیان برخاست. کوشش‌های امیر اغلبی برای جلوگیری از ابو عبدالله به جایی نرسید و شکست خورد و به مصر گریخت و سپس به قدس رفت و همان جا درگذشت. با مرگ او حکومت خاندان اغلبی برافتاد.

قلمرو اغلبیان در بهترین ایامشان از طرابلس تا اقصای ولایت زاب، شامل تونس و قسمت‌هایی از الجزایر و لیبی کنونی، و در مدیترانه جزیره سیسیل در سواحل ایتالیا را دربر می‌گرفت. امویان هم کوشش‌هایی برای تصرف سیسیل به عمل آوردند، اما ناکام مانده بودند. ابراهیم بن اغلب در اندیشه دست یافتن بر آنجا که در آن زمان در قلمرو روم شرقی بود، کوشش‌هایی آغاز کرد، اما درگیری‌های او در درون مرزهای تونس و افریقیه مجال پیگیری نداد. پسر او عبدالله، در سیسیل، جزیره ساردنی (سردانیه) و سرقسطه جنگید. پس از فتح بخش‌هایی از صقلیه به دست زیاده الله اول، فرزند ابراهیم (در ۲۱۲ق/ ۸۲۷م)، محمد بن عبدالله بن ابراهیم به امارت آنجا گماشته شد. وی پالرمو را مرکز امارت خویش قرار داد و در ۲۲۸ق/ ۸۴۳م برای فتح سایر بخش‌های صقلیه لشکر فرستاد. در نیمه دوم سده سوم هجری / نهم میلادی، مالطه و سرقسطه به طور قطعی به دست امیران اغلبی، محمد بن احمد و پسرش ابراهیم، گشوده شد.

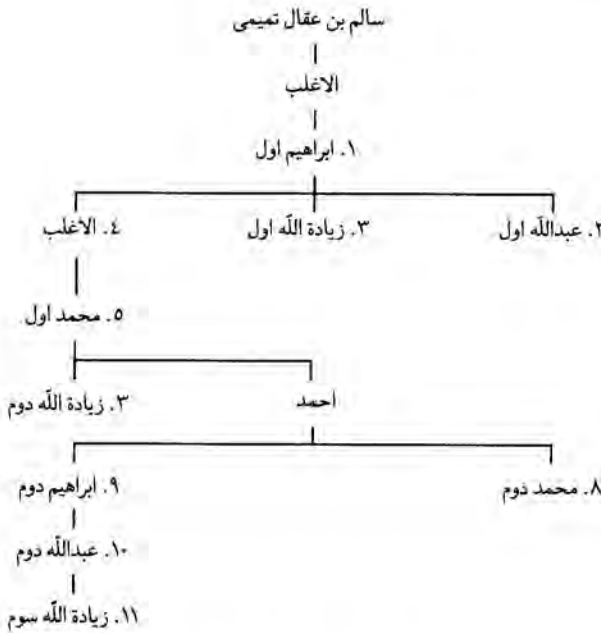
ابراهیم بن اغلب شهری به نام عباسیه، که بعدها قصر قدیم هم خوانده شد، در نزدیکی قیروان ساخت و مرکز حکومت را به آنجا منتقل کرد. ابراهیم دوم هم شهر رقاده را نزدیک قیروان بنا کرد و از آن پس امیران اغلبی در آنجا مستقر گردیدند.

اغلبیان

ابراهیم بن اغلب تمیم	۱۸۴-۱۹۶ق
ابوالعباس عبدالله (اول)	۲۰۱-۲۰۶ق
ابومحمد زیاده الله (اول)	۲۰۱-۲۲۳ق
السعدی ابو عقال الاغلب	۲۲۳-۲۲۶ق

ابوالعباس محمد (اول)	ق ۲۴۲-۲۲۶
ابو ابراهیم احمد	ق ۲۴۹-۲۴۲
ابو محمد زیاده‌الله (دوم)	ق ۲۵۰-۲۴۹
ابو عبدالله (ابو الغرانیق) محمد (دوم)	ق ۲۶۱-۲۵۰
ابو اسحاق ابراهیم (دوم)	ق ۲۹۰-۲۶۱
ابوالعباس عبدالله (دوم)	ق ۲۹۰-۲۹۰
ابومضر زیاده‌الله (سوم)	ق ۲۹۶-۲۹۰

اغلبیان



بنی زیری و بنی حماد

ق ۵۴۷-۳۶۲

فاطمیان دولت اغلبی را برانداختند و مدتی بر ناحیه‌ای وسیع از سواحل شمال آفریقا و دو جزیره ساردنی و سیسیل فرمان راندند. اما چون در ۳۵۸ ق بر مصر مستولی شدند و تختگاه خود را بدانجا بردند، نفوذشان در مغرب کاستی گرفت و بهخصوص دو دولت تازه بر قلمرو سابق آنها مستولی شدند.

یوسف بن بلکین والی فاطمیان در مغرب و سرور قبایل بربر صنهاجه دولت زیریان را تأسیس کرد؛ و حمودیان هم در بجایه الجزایر دولتی دیگر بر آوردند و زیریان را مورد تهدید قرار دادند. در مغرب دور هم قبایل بربر مکناسه و مغراوه و بعضی قبایل کوچک تر پایتخت ادریسیان را گرفتند اما نتوانستند دولتی بنیاد کنند. چندی بعد مرابطون این دولت های خرد، جز بنی حمود، را از میان برداشتند. چون نوبت به موحدون رسید، بنی حمود هم تاب مقاومت نیاورد و منقرض شد.

۲۵

بنی زیری

ابوالفتح یوسف (بلکین) بن زیری بن مناد	۳۶۲-۳۷۲ق
المنصور بن یوسف (بلکین)	۳۷۲-۳۸۶ق
ابومناد بادیس بن منصور	۳۸۶-۴۰۶ق
المعز بن بادیس	۴۰۶-۴۵۳ق
ابوطاهر تمیم بن المعز	۴۵۳-۵۰۱ق
ابوطاهر یحیی بن تمیم	۵۰۱-۵۰۹ق
علی بن یحیی	۵۰۹-۵۱۵ق
ابویحیی حسن بن علی	۵۱۵-۵۴۳ق

۲۶

بنی حماد

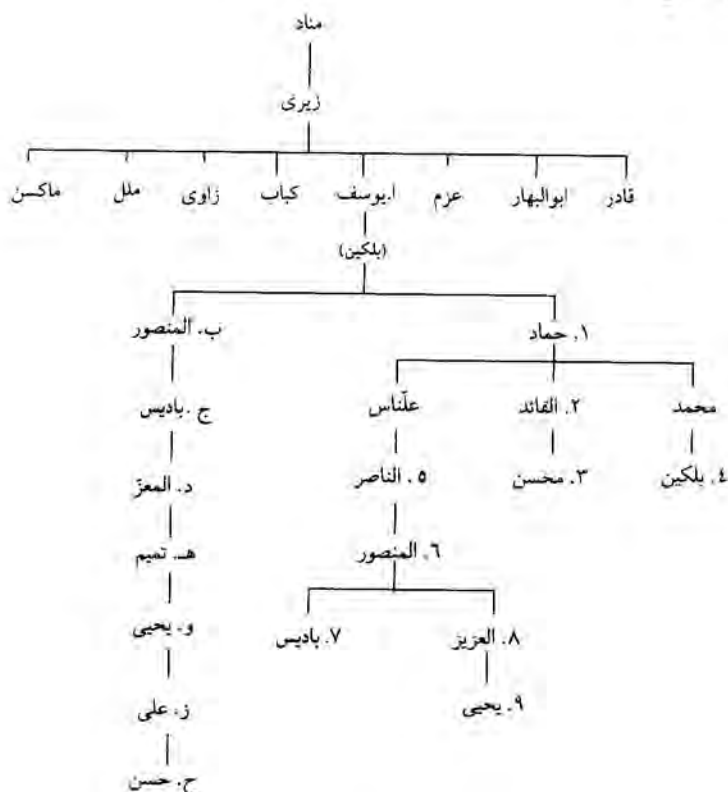
حماد بن بلکین زیری	۳۹۸-۴۱۹ق
القائد بن حماد	۴۱۹-۴۴۶ق
محسن بن القائد	۴۴۶-۴۴۷ق
بلکین بن محمد بن حماد	۴۴۷-۴۵۴ق
الناصر بن علناس بن محمد	۴۵۴-۴۸۱ق
المنصور بن الناصر	۴۸۱-۴۹۸ق
بادیس بن المنصور	۴۹۸-۵۰۰ق

۶۰ | دولت‌ها و سلسله‌های حاکم بر قلمرو اسلام

العزیز بن المنصور ۵۰۰-۵۱۵ق

یحییٰ بن العزیز ۵۱۵-۵۴۷ق

بنی زیری و بنی حماد



۲۷

مرباطون

در مغرب دور و قسمتی از الجزایر و اسپانیا

۴۴۸-۵۴۱ق

پیروزی امیران مسیحی اسپانیا در میانه سده پنجم هجری، استرداد ساردنی و کرس توسط جنوایی‌ها و پیزن‌ها، و آنگاه یورش‌های نورمان‌ها به جنوب ایتالیا، که در دست مسلمانان بود، همه موجب ضعف قدرت مسلمانان در مدیترانه شد. تنها دولتی که

می‌توانست استیلای مسلمانان را بر این دریا تا حدودی حفظ کند دولت فاطمیان مصر بود. شورش‌های داخلی در قلمرو زیریان و نزاع میان آنها و فاطمیان و حمودیان مانع از اتحاد این دولت‌ها برای مقابله با دشمن مشترک بود. در چنین احوالی، بربرها سرانجام نتوانستند قدرتی منسجم بیابند و رشتهٔ امور را در شمال آفریقا و سپس اسپانیای مسلمان در دست گیرند. در میانهٔ سدهٔ پنجم هجری، یحیی بن ابراهیم، سرور یکی از تیره‌های قبیلهٔ بربر صنهاجه به نام جداله، در راه بازگشت از سفر حج با یکی از مرابطون — زهاد و عبادی که در رباط‌های متعدد مغرب می‌نشستند و کوشش‌های سختگیرانهٔ دینی می‌کردند و مردم را به جهاد برمی‌انگیختند — به نام عبدالله بن یاسین در شهر نفیس ملاقات کرد و از او خواست قبیلهٔ صنهاجه را به ادای فرائض دینی تشویق کند. عبدالله به میان صنهاجه رفت و به زندگی و ارشاد برخاست. چندی بعد دو تن از طرفداران او از تیرهٔ لمتونهٔ صنهاجه، رباطی ساختند و ابن یاسین در آنجا مقام گرفت و بربرها را به جهاد برای نشر اسلام برانگیخت. به‌زودی آوازهٔ زهد و تقوای او همه جا در پیچید. به همین سبب طرفداران او را مرابطون خواندند. اسپانیایی‌ها این کلمه را تحریف کردند و آنها را «المراوید»^۱ نام نهادند. چون مردم لمتونه، که غالب طرفداران ابن یاسین را تشکیل می‌دادند، بر حسب رسم و عادت، صورت و دهان خود را می‌پوشاندند، آنها را «مُلمّین» هم خوانده‌اند. به هر حال، ابن یاسین تشکیلاتی برای جهاد ایجاد کرد و یکی از طرفداران وفادارش، یحیی بن عمر، از رؤسای لمتونه، رهبری جهاد را بر عهده گرفت. یحیی در ۴۴۸ ق درگذشت و برادرش ابوبکر به فرماندهی رسید. ابن یاسین هم در ۴۵۱ ق درگذشت.

ابوبکر در واقع مؤسس دولت مرابطون و اول کسی از این دولت است که سکه به نام خود زد. یوسف بن تاشفین، عموزادهٔ ابوبکر، بزرگ‌ترین فرمانروای مرابطون به شمار می‌رود که شهر مراکش را بنا کرد و آنجا را تختگاه خود ساخت. ابن تاشفین قلمروی بزرگ در مغرب دور یافت، بر الجزایر هم مستولی شد و فاس و مکناس و سبت و طنجه و سلا را هم تصرف کرد. چندی بعد به دعوت ملوک الطوائف مسلمان اسپانیا، به‌خصوص بنی عباد، با لشکری بزرگ به آن سوی دریا رفت و وارد اسپانیا شد. اندکی بعد، به پیکار آلفونس ششم رفت که همراه رودریگو دیاز دو ویوار سیدکامپادور^۲، معروف به ال سید، عرصه را بر

1. Almorávide

2. Rodrigo Díaz de Vivar (El Cid)

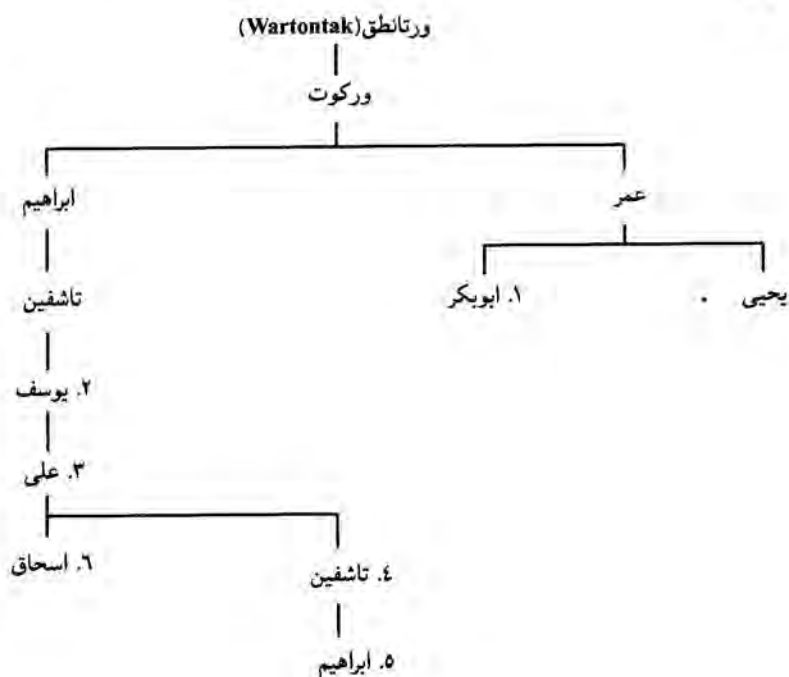
مسلمانان تنگ کرده بود. او در رجب ۴۷۹ ق نیروهای نظامی کاستیل را در صحرای زلاقه^۱ نزدیک بداخوز^۲ به سختی درهم شکست. ابن تاشفین پس از آن به افریقا بازگشت؛ اما در ۴۸۳ ق باز به درخواست شاه اشبیلیه وارد اسپانیا شد. ابن تاشفین این بار، برای ایجاد وحدت میان مسلمانان، ملوک الطوائف، جز بنی هود، را از میان برداشت. با این همه، رابطون بعدی هم به سبب برخورداری از ثروت و رفاه اسپانیا، خیلی زود دچار ضعف و سستی شدند و در برابر یورش‌های پیاپی مسیحیان مقاومت نتوانستند کرد و به افریقا بازگشتند. در اینجا هم از پس بنی زیری و بنی حمود در تونس و الجزایر هم بر نیامدند و بخش بزرگی از طرابلس را هم از دست دادند. اسحاق بن علی، آخرین فرمانروای این سلسله، در ۵۴۱ ق در جنگ مراکش به قتل رسید و یحیی بن غانیه، والی رابطون در اسپانیا هم در برابر موحدون نورسیده موفقیتی به دست نیاورد و در ۵۴۳ ق درگذشت و راه برای حکام تازه باز شد.

سه تن از نخستین امیران رابطون که از رؤسای قبایل صنهاجه در صحرای بزرگ بودند، ریاست روحانی عبدالله بن یاسین را قبول داشتند؛ اما از دوران یوسف بن تاشفین، با آنکه استقلال خود را حفظ می‌کردند، سیادت معنوی عباسیان را گردن نهاده بودند. فرمانروایان رابطی به امیر المسلمین نام‌بردار بودند.

مرباطون

۴۴۸-۵۴۱ ق

یحیی بن ابراهیم الجدالی (یا کندالی)	؟-؟
یحیی بن عمر (متوفای ۴۴۸ ق)	؟-۴۴۸ ق
ابوبکر بن عمر (متوفای ۴۸۰ ق)	۴۴۸-؟ ق
یوسف بن تاشفین	۴۵۳-۵۰۰ ق
علی بن یوسف	۵۰۰-۵۳۷ ق
تاشفین بن علی	۵۳۷-۵۴۰ ق
ابراهیم بن تاشفین	۵۴۰ ق
اسحاق بن علی	۵۴۱ ق



۲۸

موحدون

۵۲۴-۶۶۸ق

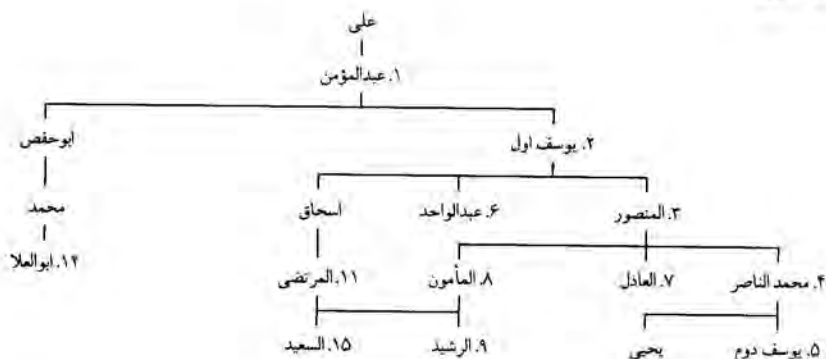
عبدالله بن تومرت، از شاگردان امام محمد غزالی، از ۵۱۵ق به کوشش و تبلیغ بر ضد عقاید مشبّهه و مجسمه، که در مغرب گسترش یافته بود، برخاست و به ترویج عقاید اشعریان و توحید کلامی دست زد. از این رو، طرفداران او را موحدون خوانده‌اند. ابن تومرت، که مهدی لقب یافته بود، در ۵۲۲ق و به روایتی در ۵۲۴ق درگذشت. آن‌گاه یار وفادار و سردار سپاهش، عبدالمؤمن به جای او نشست و سلسله پیکارهایی با امرای مسلمان مغرب درانداخت. در ۵۳۸ق، مرباطون را در هم شکست و تا دو سال بعد شهرهای وهران و تلمسان و فاس و سبتّه و اغمات و سلا و فاس را گرفت و در ۵۴۰ق لشکری به اسپانیا فرستاد و به همین وسیله امیران مسلمان آن دیار را هم مطیع ساخت. آن‌گاه روی به شرق گردانید و در ۵۴۷ق بنی حمود در الجزایر را برانداخت،

در ۵۵۳ق، نورمن‌ها را، که به تونس رخنه کرده بودند، بیرون راند و طرابلس را به قلمرو خود افزود. به این ترتیب علاوه بر اسپانیا، سراسر سواحل شمال آفریقا از مصر تا اقیانوس اطلس مطیع او شد. عبدالؤمن و جانشینانش به امیرالمؤمنین نام‌بردار بودند. پیکارهای موحدون با مسیحیان اسپانیا بخش بزرگی از همت و توجه اینان را مصروف خود داشته بود. اما شکست آنها از مسیحیان در پیکار لاس ناواس در ۶۳۲ق موجب شد تا از اسپانیا بیرون روند. در آفریقا هم صلاح‌الدین ایوبی طرابلس را تصرف کرده بود (۵۶۸ق) و بنی حفص، والیان منصوب از طرف موحدون در تونس، هم خود را مستقل خواندند و در ۶۵۲ق دولتی بر پای کردند. در ۶۳۷ق، بنی زیان دعوی استقلال کردند و در تلمسان دولتی بر آوردند. آنگاه بنی مرین، از قبایل کوهستان، از آشفتگی و شورش‌های منطقه سود بردند و در ۶۶۸ق بر مراکش، تختگاه موحدون، مستولی شدند و آن دولت را به کلی بر انداختند.

موحدون

۶۶۸-۵۲۴ق

ابوعبدالله محمد بن تومرت	۵۱۵-۵۲۴ق
عبدالؤمن بن علی	۵۵۸-۵۲۴ق
ابویعقوب یوسف اول، بن عبدالؤمن	۵۵۸-۵۸۰ق
ابویوسف یعقوب المنصور بن یوسف	۵۸۰-۵۹۵ق
محمد الناصر لدین الله بن المنصور	۵۹۵-۶۱۱ق
ابویعقوب یوسف دوم المستنصر بالله بن الناصر	۶۱۱-۶۲۰ق
ابومحمد عبدالواحد مخلوع بن یوسف اول	۶۲۰-۶۲۱ق
ابومحمد عبدالله العادل بن المنصور	۶۲۱-۶۲۴ق
المأمون بن المنصور	۶۲۴-۶۳۰ق
ابومحمد عبدالواحد الرشید بن المأمون	۶۳۰-۶۴۰ق
ابوالحسن علی السعید المقتدر بالله	۶۴۰-۶۴۶ق
ابوحفص عمر المرتضی بن اسحاق	۶۴۶-۶۶۵ق
ابوالعلاء الواثق بالله بن محمد	۶۶۵-۶۶۷ق



۲۹

بنی حفص

۶۲۵-۹۸۲ ق

این سلسله به شیخ ابوحفص عمر، رئیس قبیلهٔ بربر هنتانه، منسوب است که از مریدان و شاگردان برگزیدهٔ ابن تومرت، مؤسس دولت موحدون، بود.

ابوحفص و فرزندانش نخست به‌عنوان والیان منصوب از سوی موحدون بر تونس حکم می‌راندند. سپس یکی از آنها به نام ابوزکریا یحیی در ۶۲۵ ق خود را مستقل خواند. بنی حفص پیش از سه قرن بر این ناحیه از آفریقا با تدبیر و دادگری فرمان راندند و تونس را به مرتبه‌ای از ترقی رساندند که نه تنها مرکز سیاسی بلکه به مرکز فرهنگی و اقتصادی آفریقا تبدیل شد.

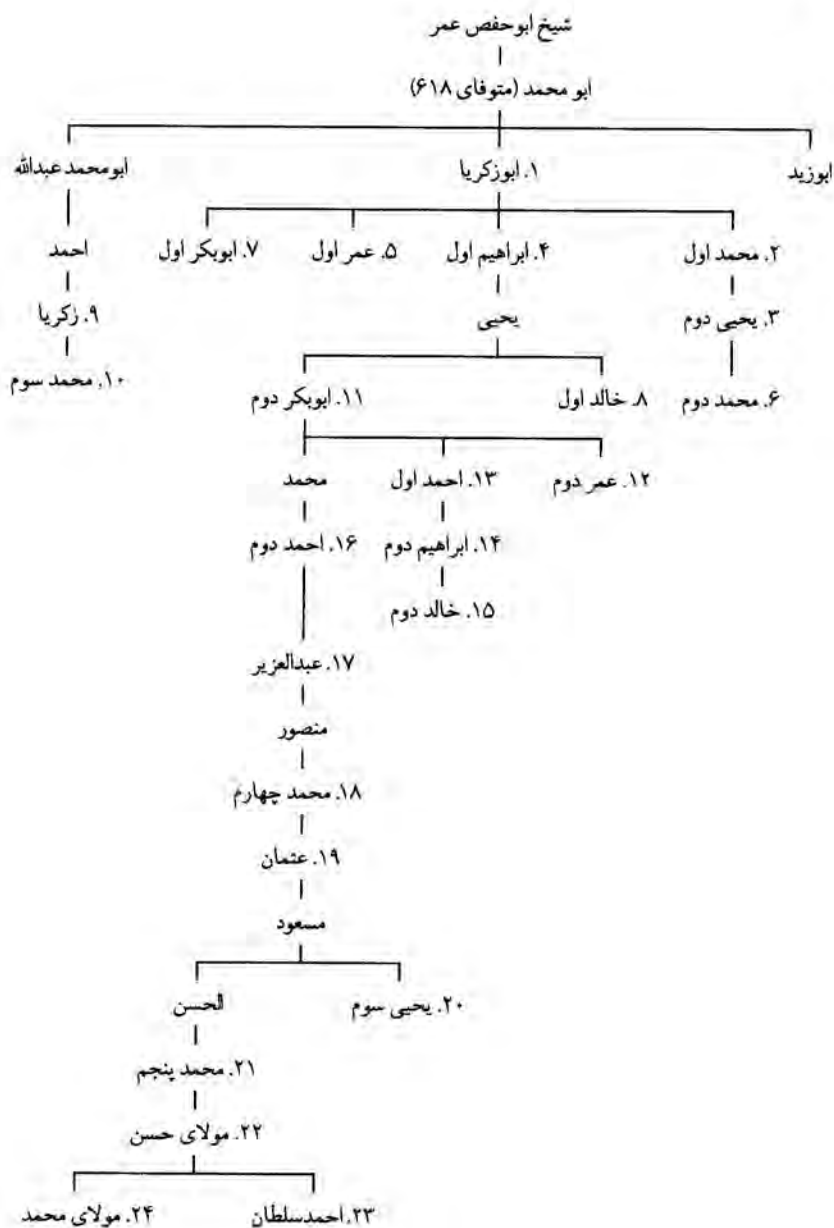
ابوزکریا یحیی و پسرش محمد المستنصر اول مساجد و جوامع و ابنیه زیبا و کتابخانه‌های متعدد بنا کردند و دانشمندان و ادیبان را از اطراف، به‌خصوص از اسپانیا، به دربار خود جلب کردند. با حکومت‌های ایتالیا که در بازرگانی مهارت داشتند باب مراوده و مشارکت گشودند. ابوزکریا به لقب امیر پسند می‌کرد، اما پسرش مستنصر خود را خلیفه خواند و چون هلاگوخان عباسیان بغداد را برانداخت، شریف مکه المستنصر را وارث آن خلافت نامید. در میانهٔ قرن دهم هجری، دوران طلایی تونس به پایان رسید و آشفتگی و پیکارهای داخلی جای آن را گرفت. در ۹۴۱ ق، خیرالدین باریاروس، دریاسالار عثمانی، تونس را به نام سلطان عثمانی فتح کرد. اما بنو حفص سال بعد به کمک شارل کن فرانسوی باز آمدند؛

گرچه قدرت آنها به گولتا^۱، آن هم به کمک اسپانیا، محدود شد.

در ۹۸۵ق، دریا سالار عثمانی، تورگود (دراگوت)، لیبی را از دست اسپانیایی‌ها، که در ۹۱۶ق آنجا را از بنی حفص گرفته بودند، به‌در آورد. در سال ۹۷۷ق، قلیچ علی، از امرای نامدار عثمانی، بر تونس و گولتا مستولی شد؛ اما این بار هم بنی حفص به کمک نیروی دریایی دون خوان بازآمدند. سال بعد، در ۹۸۲ق، قلیچ علی و سنان پاشا، فاتح یمن، باز تونس و گولتا را گشودند و آخرین حاکم بنی حفص، مولای محمد بن حسن، را گرفتند و به استانبول فرستادند. از این تاریخ تا ۱۸۸۱م تونس در دست عثمانیان بود تا فرانسویان در رسیدند و آن سرزمین را اشغال کردند. لیبی هم در ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م به حمله ایتالیا از قلمرو عثمانی جدا شد. فهرست زیر مشتمل بر فرمانروایانی از این خاندان است که بر قلمرو اصلی آن فرمان راندند.

بنی حفص

ابوزکریا یحیی (اول) بن ابی محمد عبدالواحد	۶۲۵-۶۴۷ق
المنتصر ابو عبدالله محمد (اول) بن ابی زید بن عبدالواحد	۶۴۷-۶۷۵ق
الواثق ابوزکریا یحیی (دوم) بن محمد (اول)	۶۷۵-۶۷۸ق
ابواسحاق ابراهیم (اول) بن یحیی (اول)	۶۷۸-۶۸۱ق
تقسیم قلمرو	
احمد بن مرزوق بن ابی عماره (غصب حکومت)	۶۸۱-۶۸۳ق
ابوحفص عمر (اول) بن ابوزکریا یحیی (اول)	۶۸۳-۶۹۴ق
المستنصر ابو عبدالله محمد (دوم) بن یحیی (دوم)	۶۹۴-۷۰۹ق
ابوبکر الشهید بن یحیی (اول)	۷۰۹-۷۰۹ق
الناصر ابوالبقاء خالد (اول) بن یحیی بن ابراهیم (اول)	۷۰۹-۷۱۱ق
ابو یحیی زکریا اللحیانی بن احمد	۷۱۱-۷۱۷ق
المستنصر ابوضربه محمد (سوم) بن ابویحیی زکریا	۷۱۷-۷۱۸ق
المتوکل ابویحیی ابوبکر (دوم) بن یحیی بن ابراهیم (اول)	۷۱۸-۷۴۷ق
ابوحفص عمر (دوم) بن ابی بکر (دوم)	۷۴۷-۷۴۷ق



استیلای بنی مرین

الفضل المتوکل ابوالعباس احمد (اول)	۷۵۰-۷۵۱ق
المستنصر ابواسحاق ابراهیم (دوم)	۷۵۱-۷۷۰ق
استیلای مجدد بنی مرین در اثنای حکومت المستنصر و ابقاء او	
ابوالبقاء خالد (دوم) بن ابراهیم (دوم)	۷۷۰-۷۷۲ق
المستنصر ابوالعباس احمد (دوم)	۷۷۲-۷۹۶ق
المتوکل ابوفارس عبدالعزیز بن احمد (دوم)	۷۹۶-۸۳۷ق
المنتصر ابو عبدالله محمد (چهارم) بن محمد	۸۳۷-۸۳۹ق
ابوعمر عثمان بن محمد (چهارم)	۸۳۹-۸۹۳ق
ابوزکریا یحییٰ (سوم) بن مسعود بن محمد (چهارم)	۸۹۳-۸۹۹ق
المتوکل ابو عبدالله محمد (پنجم) بن حسن بن مسعود	۸۹۹-۹۳۲ق
استیلای اول ترکان	
حسن بن مسعود بن ابوعمر عثمان	۹۴۲-۹۴۸ق
احمد بن حسن	۹۴۸-۹۷۷ق
استیلای دوم ترکان	
ابو عبدالله محمد (ششم) بن حسن	۹۸۱-۹۸۲ق
استیلای قطعی ترکان عثمانی	

۳۰

بنی زیان (بنی عبدالواد) در الجزایر

۶۳۷-۹۶۲ق

بنی زیان هم از سوی موحدون بر الجزایر (مغرب میانه) فرمان می‌راندند. چون موحدان ضعیف شدند، اینان هم مانند همسایگان خود، بنی حفص، دعوی استقلال کردند. این سلسله، که به قبیله عبدالواد از قبایل بربر تعلق دارد، و نام پدر یغمراسن، بنیادگذار دولت آنان، هم زیان بوده است، به هر دو عنوان بنو عبدالواد و بنو زیان نام‌بردار است.

بنو زیان بیش از سه قرن، از تختگاهشان تلمسان بر قلمرو خود فرمان راندند. این شهر به‌خصوص به روزگار ابوحمو (۷۶۰-۷۹۱ق) بسیار آباد شد و ابنیه عظیم در آنجا ساخته شد

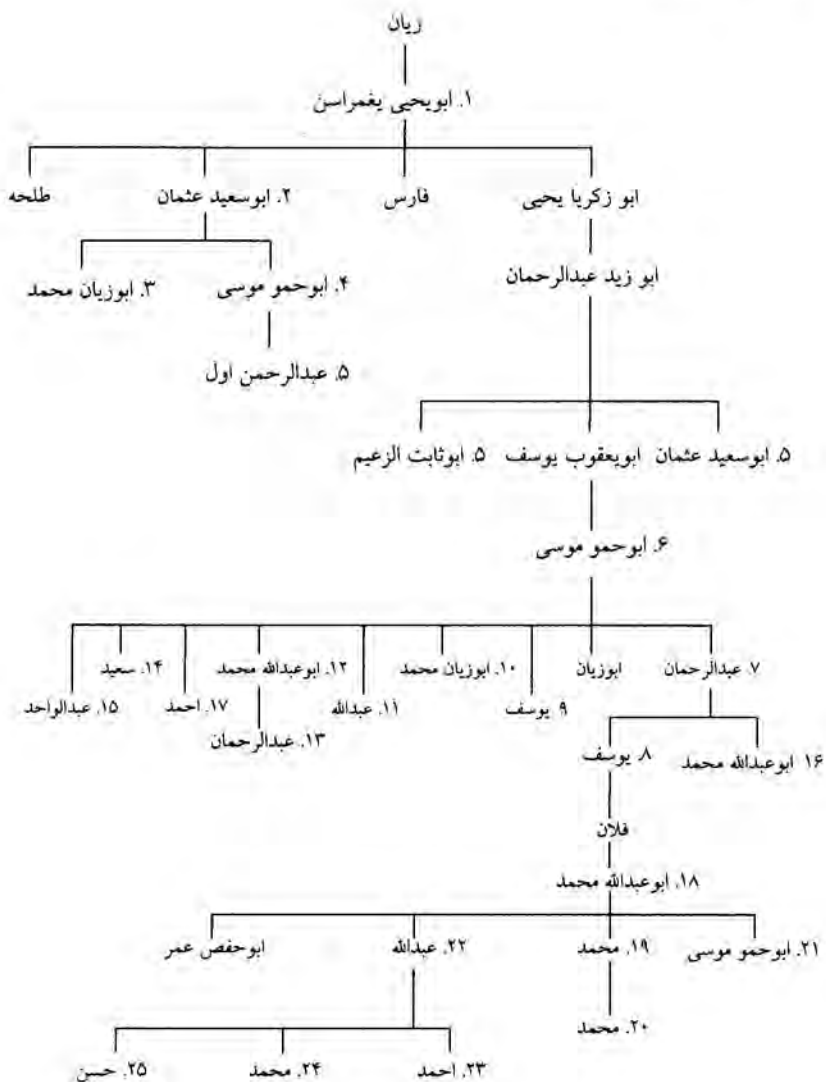
که اکنون ویرانه‌های آن باقی است. در سال ۷۳۷ق ابوالحسن علی، از سلسله بنو مرین که در مغرب دور حکومت داشتند، تلمسان را تصرف کردند و تا سال ۷۴۹ق آن را همچنان نگاه داشتند. در این تاریخ بنو زیان آن را باز پس گرفتند و تا ۹۶۲ق بر آن سرزمین فرمان راندند.

بنی زیان

ابویحیی یغمراسن بن زیان	۶۳۷-۶۸۱ق
ابوسعید عثمان (اول) بن یغمراسن	۶۸۱-۷۰۳ق
ابوزیان محمد بن ابی سعید عثمان	۷۰۳-۷۰۷ق
ابوحمو موسی (اول) بن ابی سعید عثمان	۷۰۷-۷۱۸ق
ابوتاشفین عبدالرحمان (اول) بن موسی (اول)	۷۱۸-۷۳۷ق
استیلای بنی مرین و حاکمان دست‌نشانده آنها از بنی زیان	
ابوحمو موسی (دوم) بن یوسف	۷۶۰-۷۹۹ق
ابوتاشفین عبدالرحمان (دوم) بن موسی	۷۹۱-۷۹۵ق
ابوثابت یوسف بن عبدالرحمان	۷۹۵-۷۹۵ق
ابوالحجاج یوسف بن موسی	۷۹۵-۷۹۶ق
ابوزیان محمد (سوم) بن موسی	۷۹۶-۸۰۰ق
ابومحمد عبدالله (اول) بن موسی	۸۰۰-۸۰۳ق
الوائق ابو عبدالله محمد (دوم) بن موسی	۸۰۳-۸۱۴ق
عبدالرحمان (سوم) بن محمد (دوم)	۸۱۴-۸۱۴ق
سعید بن موسی	۸۱۴-۸۱۵ق
ابومالک عبدالواحد بن موسی	۸۱۵-۸۲۷ق
ابوعبدالله محمد (سوم) بن عبدالرحمان (دوم)	۸۲۷-۸۳۱ق
ابومالک عبدالواحد (نویت دوم)	۸۳۱-۸۳۳ق
المعتصم ابوالعباس احمد بن موسی	۸۳۳-۸۶۶ق
المتوکل ابو عبدالله محمد (چهارم) بن یوسف	۸۶۶-۸۸۱ق
ابوعبدالله محمد (پنجم) الثابتی بن محمد	۸۸۱-۹۱۱ق
ابوعبدالله محمد (ششم) الثابتی	۹۱۱-۹۲۲ق
ابوحمو موسی (سوم) بن محمد (چهارم)	۹۲۲-۹۳۴ق

۹۳۴-۹۴۷ ق	ابوزیان احمد (سوم) بن عبدالله (دوم)
۹۴۷-۹۵۰ ق	ابوعبدالله محمد (هفتم) بن عبدالله (دوم)
۹۵۰-۹۵۷ ق	ابوزیان احمد (سوم) (نوبت دوم، عامل عثمانی)
۹۵۷-۹۶۲ ق	حسن بن عبدالله (دوم)

بنی زیان (بنی عبدالواد)

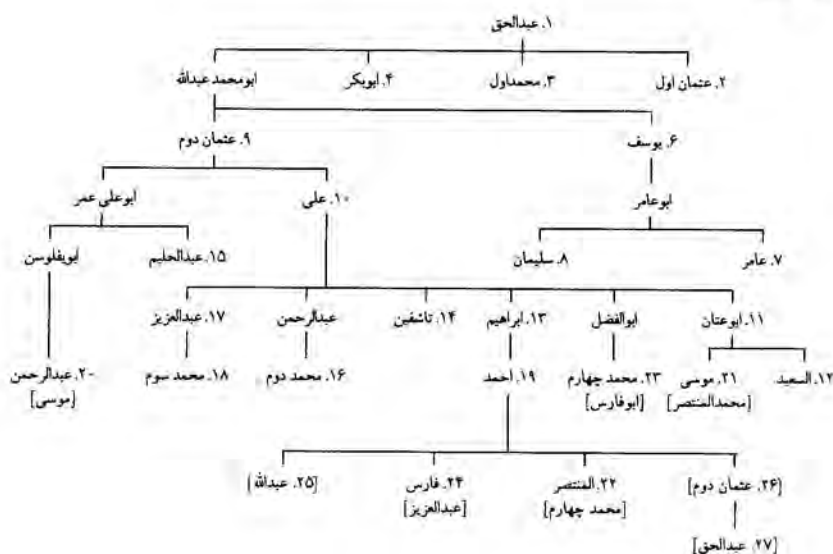


بنی مرین در مغرب دور

۹۵۷-۵۹۱ق

ابومحمد عبدالحق بن ابی خالده محیو المرینی، مؤسس دولت بنی مرین، رئیس قبیله بربر زناته در ارتفاعات مغرب دور بود. بنی مرین از آغاز قدرت یابی با موحدون دشمنی می کردند و از این رو با بنی غانیه، از رابطون، اتحادیه ای تشکیل دادند. پس از جنگ های متعددی سرانجام، عاقبت در ۶۰۹ق/ ۱۲۱۲م موحدون شکست یافتند؛ ولی بنی مرین تا سال ۶۶۸ق، که آنان به کلی منقرض شدند، نتوانستند بر مراکش مستولی شوند. بنی مرین با بنی زیان در غرب الجزایر هم به کشمکش برخاستند و در ۷۳۷ق/ ۱۳۳۶م شهرهای آنها را تصرف کردند. دولت بنی مرین در سال ۸۷۵ق منقرض شد و سلسله بنی وطاس، که خویشاوندان آنها بودند، بر قلمروشان مستولی شدند. بنی وطاس هم تا ۹۵۷ق/ ۱۵۵۰م دوام آوردند و سرانجام جای خود را به اشراف سعیدیه دادند.

بنی مرین



بنی مرین

ابومحمد عبدالحق بن ابی خالد محبو بن ابی بکر بن حمامة بن محمد المرینی	۵۹۱-۶۱۴ق
ابوسعید عثمان بن عبدالحق	۶۱۴-۶۳۷ق
محمد (اول) بن عبدالحق	۶۳۷-۶۴۲ق
ابویحییٰ ابوبکر بن عبدالحق	۶۴۲-۶۵۶ق
ابویوسف یعقوب بن عبدالحق	۶۵۶-۶۸۵ق
الناصر لدين الله ابویعقوب یوسف بن یعقوب	۶۸۵-۷۰۶ق
ابوثابت عامر بن ابی عامر	۷۰۶-۷۰۸ق
ابوالربیع سلیمان بن ابی عامر	۷۰۸-۷۱۰ق
ابوسعید عثمان (دوم) بن یعقوب	۷۱۰-۷۳۲ق
ابوالحسن علی بن عثمان	۷۳۲-۷۴۹ق
المتوکل ابوعنان فارس بن علی	۷۴۹-۷۵۹ق
السعید محمد بن ابی عنان	۷۵۹-۷۶۰ق
ابوسالم ابراهیم بن علی	۷۶۰-۷۶۲ق
ابوعامر تاشفین بن علی	۷۶۲-۷۶۳ق
عبدالحلیم بن ابی عامر علی	۷۶۳-۷۶۳ق
المنتصر ابوزیان محمد (دوم) بن ابی عبدالرحمان	۷۶۳-۷۶۷ق
المستنصر ابوفارس عبدالعزیز بن علی	۷۶۸-۷۷۴ق
السعید ابوزیان محمد (سوم) بن عبدالعزیز	۷۷۴-۷۷۶ق
المستنصر ابوالعباس احمد بن ابراهیم، به اشتراک با:	۷۷۶-۷۸۴ق؟
عبدالرحمان ابی یفلوسن (از ۷۸۴ق به تنهایی حکومت کرد)	۷۷۶-۷۸۶ق
المتوکل ابوفارس موسیٰ بن ابی عنان	۷۸۶-۷۸۸ق
المنتصر ابوزیان محمد بن احمد	۷۸۸-۷۸۸ق
الواثق ابوزیان محمد (چهارم) بن ابی الفضل	۷۸۸-۷۸۹ق
المستنصر ابوالعباس احمد (نویت دوم)	۷۸۹-۷۹۶ق
ابوفارس بن احمد	۷۹۶-۷۹۹ق
عبدالعزیز بن احمد	۷۹۹-۸۰۰ق
عبدالله بن احمد	۸۰۰-۸۰۱ق

ابوسعید عثمان (دوم) بن احمد	۸۰۱-۸۲۳ق
فترت	
ابومالک عبدالواحد بن موسیٰ	۸۳۱-۸۳۱ق
ابومحمد عبدالحق بن ابی سعید عثمان (دوم)	۸۳۱-۸۵۲ق
بنی وطاس، دنباله بنی مرین	
ابوزکریا یحییٰ بن زیان الوطاسی (قیم ابومحمد عبدالحق خردسال)	۸۳۱-۸۵۲ق
علی بن ابی الحجاج یوسف بن منصور بن زیان	۸۵۲-۸۶۳ق
محمد (اول) بن یحییٰ بن زیان	۸۶۳-۸۷۵ق
محمد (دوم) بن محمد (اول)	۸۷۵-۹۳۱ق
احمد بن محمد (دوم)	۹۳۱-۹۵۷ق
محمد بن احمد	۹۷۵-۹۷۵ق

۳۲

شریفان سعدیه و فلالیه در مغرب اقصی

۹۱۶-۱۳۴۳ق

حکومت سلسله‌ای که از نیمه اول قرن دهم هجری به فرمانروایی بر مغرب دور پرداخت، به سلطنت فاس نام‌بردار گردید و پایتخت آن شهر مراکش بود. اعضاء سلسله مذکور نسب خود را به حسن بن علی بن ابی طالب (ع) می‌رسانند و از این‌رو آنها را «شریف» می‌خواندند. سلسله شریفان به دو خاندان یا شاخه سعدیه و فلالیه تقسیم شدند. بعضی نویسندگان نسب اشراف سعدیه را به حلیمه سعدیه، دایه پیامبر اکرم (ص)، می‌رسانند. اشراف فلالیه به اشراف سجدماسه نیز نام‌بردارند. فلالیه صفت نسبی از بیابان تافلات است که اینان در آنجا می‌زیستند. پس از انقراض اشراف سعدیه در ۱۰۶۹م، قلمروشان در آشوب فرورفت تا آنکه مولا محمد، جد سلسله فلالیه، مردم را به اطاعت واداشت؛ ولی برادرش مولا رشید بن الشریف بر ضد او قیام کرد و در جنگی که میان آن دو درگرفت (۱۰۷۵ق/۱۶۶۴م) محمد به قتل رسید.

مولا رشید نخستین فرمانروای دولت اشراف فلالیه است که مانند سلف خویش، خود را از احفاد حسن بن علی (ع) می‌دانند. نوادگان مولا رشید، که تا امروز بر کشور مراکش

فرمان می‌راندند، به سلطان موسوم‌اند. در برابر اشراف فلاطیه، که بر مراکش فرمان می‌راندند، سلطنت دیگر هم در فاس برپای شد که دوام نیاورد و این اشراف بر آنجا نیز مستولی شدند.

در دوره رواج استعمار، مراکش توانست خود را مدتی از آماج مطامع استعمار اروپایی بر کنار نگاه دارد. اما در آغاز قرن بیستم میلادی، انگلستان بر طنجه، و اسپانیا بر سبتة مستولی شدند. بهزودی فرانسه هم که پیش از آنها بر قسمت مهمی از شمال آفریقا استیلا یافته بود، دعوی سهم کرد و بهزودی سراسر مراکش به دو منطقه نفوذ، یک منطقه بین‌المللی، یعنی طنجه، و قلمرو سلطان، تقسیم شد: ریف و افنی و سبتة و اطراف آن زیر نفوذ اسپانیا؛ و بقیه شهرها تحت‌الحمايه فرانسه قرار گرفت؛ و آنچه در قلمرو سلطان واقع شد یعنی فاس و تافیلات و شهر مراکش و سوسه، نیز عملاً زیر نفوذ و سیطره بیگانگان بود. چندان که در مارس ۱۹۱۱م/ ۱۳۳۰ق مولا عبدالحفیظ، سلطان مراکش، حمایت کامل فرانسه را پذیرفت؛ اما بهزودی سرپیچید و به همین جهت او را از سلطنت برداشتند و مولا یوسف را بر تخت نشاندند. سلطان یوسف در رباط سکنا گزید و نایبانش در فاس و مراکش مستقر شدند. کارمندان دیپلماتیک بیگانه در طنجه اقامت گزیدند، در حالی که ژنرال کنسول فرانسه یگانه رابط میان سلطان و نمایندگان دول دیگر بود. به دیگر سخن، سیاست خارجی و داخلی همه به دست ژنرال کنسول بود و دولت مراکش هیچ نقشی در اداره امور نداشت.

شریفان سعودیه

۹۱۶-۱۰۶۴ق

القائم بامر الله ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمان بن علی	۹۱۶-۹۲۳ق
ابوالعباس احمد الاعرج (از ۹۴۳ق در مراکش مستقل شد)	۹۲۳-۹۵۵ق
المهدی ابو عبدالله محمد (اول) بن القائم	۹۵۵-۹۶۴ق
الغالب ابو محمد عبدالله بن محمد المهدی	۹۶۴-۹۸۱ق
المتوکل ابو عبدالله محمد (دوم) بن عبدالله الغالب	۹۸۱-۹۸۳ق
ابومروان عبدالملک (اول) بن محمد المهدی	۹۸۳-۹۸۶ق
المنصور ابو العباس احمد (اول) بن محمد المهدی	۹۸۶-۱۰۱۲ق
المأمون ابو عبدالله محمد (سوم) بن المنصور	۱۰۱۲-۱۰۱۶ق

الناصر زیدان بن المنصور (همراه برادرش ابوفارس عبدالله رقیب برادرشان المأمون و مدعی حکومت بودند. ابومحلی احمد و ابوالعباس احمد بن زیدان هردو مدعی الناصر بودند)

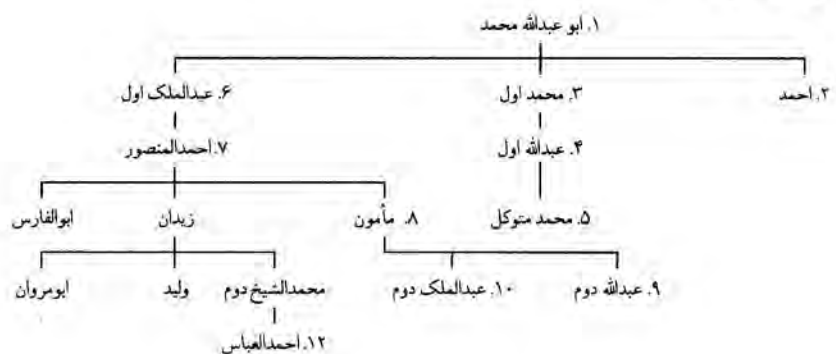
ابومروان عبدالملک (دوم) بن زیدان ۱۰۳۹-۱۰۴۴ق

ابویزید ولید بن زیدان ۱۰۴۴-۱۰۴۵ق

ابوعبدالله محمد (چهارم) الاصغر بن زیدان ۱۰۴۵-۱۰۴۶ق

ابوالعباس احمد (دوم) بن ابی مروان عبدالملک ۱۰۴۶-۱۰۶۴ق

شریفان سعادیه



شریفان فللیه

۱۰۷۵-۱۳۴۳ق

الرشید بن محمد بن علی بن یوسف بن علی بن حسن ۱۰۷۵-۱۰۸۲ق

السمین اسماعیل بن محمد ۱۰۸۲-۱۱۳۹ق

احمد الذهبی بن اسماعیل ۱۱۳۹-۱۱۴۷ق

عبدالله بن اسماعیل (عبدالملک بن اسماعیل مدعی حکومت بود) ۱۱۴۷-۱۱۴۹ق

علی بن زین العابدین بن اسماعیل ۱۱۴۹-۱۱۵۳ق

المستضیء بن اسماعیل ۱۱۵۳-۱۱۵۸ق

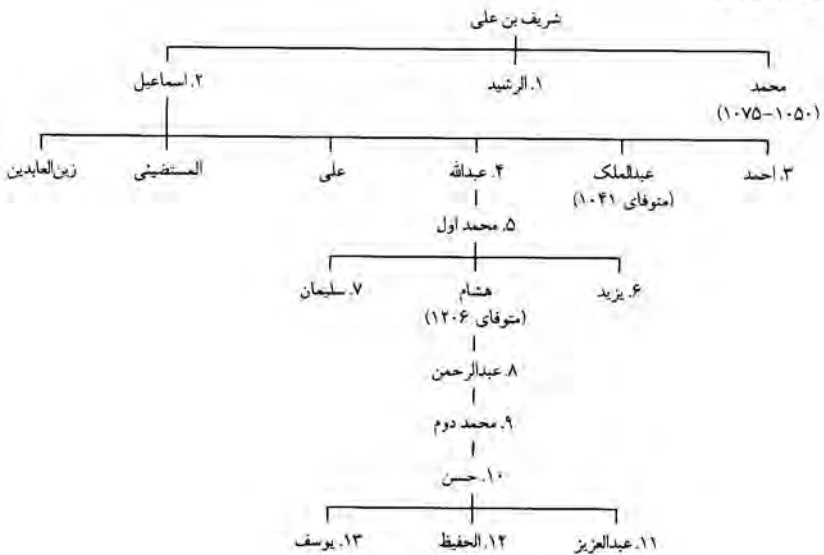
علی بن زین العابدین (نویت دوم) ۱۱۵۸-۱۱۷۱ق

محمد (اول) بن عبدالله ۱۱۷۱-۱۲۰۴ق

یزید بن محمد ۱۰۲۴-۱۰۲۶ق

هشام بن محمد	۱۰۲۶-۱۰۲۷ق
سلیمان بن محمد	۱۰۲۷-۱۲۳۸ق
عبدالرحمان بن هشام	۱۲۳۸-۱۲۷۶ق
محمد (دوم) بن عبدالرحمان	۱۲۷۶-۱۲۹۰ق
ابوعلی حسن بن محمد	۱۲۹۰-۱۳۱۲ق
عبدالعزیز بن حسن	۱۳۱۲-۱۳۲۵ق
الحفیظ بن الحسن (از ۱۳۲۹ تحت‌الحمایه فرانسویان)	۱۳۲۵-۱۳۲۹ق
ابوالمحاسن یوسف بن الحسن	۱۳۳۰-۱۳۴۵ق
محمد (پنجم) بن یوسف (شاه مراکش)	۱۳۴۵-۱۳۸۰ق
حسن (دوم) بن محمد (شاه مراکش)	۱۳۸۰-۱۴۲۰ق
محمد (ششم) بن حسن (شاه فعلی مراکش)	۱۴۲۰-

شریفان فلالیه



ولایت‌های عثمانی در شمال افریقا

نگاه اجمالی

پس از سقوط آخرین دولت مسلمان در اسپانیا، مسلمانان آن سرزمین به شدت زیر

فشار حکومت مسیحی قرار گرفتند و بسیاری از آنها به شمال آفریقا مهاجرت کردند و آن‌گاه در هیأت راهزنان دریایی سواحل اسپانیا را مورد هجوم قرار دادند. نیروی دریایی اسپانیا به فرماندهی دون پدرو ناوارو^۱ به مقابله برخاست و تعدادی از سواحل شمال آفریقا، وهران، بجایه، و پنون در الجزیره را تصرف کرد و دژهایی برای جنگ با مسلمانان در آن نواحی بنا کرد. چندی بعد در ۹۰۷ق، یکی از جنگجویان و دریانوردان ترک، به نام بابا اروج، همراه برادرش خضر، اسپانیایی‌ها را در مدیترانه و سواحل مغرب مورد هجوم قرار داد و تا سال ۹۲۲ق بر جریه و جرجیل و تیس و تلمسان مستولی شد. از کبیله‌ای که به مناسبت اتمام بنای برج قلعه جرجیل نویساند و بر آن نصب کرد، پیداست که خود را خلیفه و ملقب به القائم بأمرالله و مجاهد راه خداوند می‌خوانده است و شهرتش هم «بلندنما» بوده است. بابا اروج، مردی هوشمند، سیاست‌مداری زیرک و فرماندهی توانا، در ۴۴ سالگی و به احتمال قوی در ۹۲۴ق در گذشت؛ در حالی که حکومت الجزایر را به برادرش خضر، که رکن اصلی پیروزی‌های او بود، واگذار کرد. خضر در اواسط سال ۹۴۰ق به استانبول رفت و خود را مطیع سلطان سلیمان قانونی خواند. سلطان نیز او را لقب خیرالدین داد و به فرماندهی نیروی دریایی و ریاست بیگ‌های الجزایر — یعنی حکومت آنجا — منصوب کرد.

خیرالدین، که نزد اروپائی‌ها به «بارباروس»^۲ نام‌بردار شد، به‌زودی قدرتمندترین نیروی دریایی مدیترانه را پدید آورد که هیچ رقیبی برای خود نمی‌شناخت. او در میانه‌های قرن ۱۰ق در استانبول درگذشت.

شهسواران یوحنا قدیس که در ۹۲۸ق از جزیره رودس بیرون رانده شدند، به لیبی رفتند. اما تورگود، دریاسالار عثمانی، که اروپائیان او را «دراگوت»^۳ می‌نامیدند، در ۹۵۸ق آنها را به کمک سنان پاشا بیرون کرد و بر لیبی مستولی شد. این سنان پاشا که اصلاً اولوج/اروج علی نام داشت و سلطان سلیم او را قلیچ علی می‌خواند، بعدها دریاسالار شد و در ۹۸۲ق تونس را تصرف کرد. در همین سال‌ها مراکش هم توسط سرداران سلطان عثمانی تصرف شد.

تا سال ۱۲۱۲ق، حاکم الجزایر از سوی استانبول تعیین می‌شد؛ اما از وقتی بنی‌چری‌ها از میان خود فرماندهی با عنوان «دای» انتخاب کردند، نماینده سلطان را قدرت و نفوذی نماند و دای الجزایر از این تاریخ به‌عنوان حاکم منصوب از سوی استانبول

1. Pedro Navarro

2. Hayreddin Barbarossa

3. Dragut

رشته امور را در دست گرفت. حکومت دای‌ها تا ۱۸۳۰م، که فرانسویان بر آن سرزمین مستولی شدند، دوام داشت.

در تونس هم تا سال ۱۰۶۵ق دای‌ها از جانب استانبول فرمان می‌راندند. اما از این تاریخ طبقه‌ای از رؤسای ینی چری، بیگ/بای/بی، ها قدرت را قبضه کردند و از چندی بعد حکومت در خاندان یکی از این رؤسا، یعنی مرادیه، موروثی شد و در ۱۲۵۳ق خود را خودمختار خواندند. در ۱۲۸۹ق فرانسویان تونس را هم تصرف کردند، اما بیگ را بدون اختیارات سیاسی بر جای خود باقی گذاشتند.

طرابلس غرب و بنغازی و فزان هم در قلمرو دولت عثمانی قرار داشت تا آنکه ایتالیا در ۱۳۲۵ق ناگاه دست به حمله زد و آن سرزمین‌ها را تصرف کرد و در جنگ جهانی اول سراسر لیبی را جزء ایتالیا خواند.

۳۳

جمهوری تونس

پس از فتح تونس به دست سنان پاشا، فرمانده عثمانی، ینی چری‌ها یا سپاه مخصوص عثمانی که در ولایات قلمرو امپراتوری حضور داشتند و به سرعت قدرتمند می‌شدند، کوشیدند حکومت را در دست گیرند. چندی بعد قدرت پاشاهایی که از سوی استانبول به حکومت تونس منصوب می‌شدند، روی به سستی نهاد و نظم و امنیت دستخوش پریشانی شد. ینی چری‌ها، که همواره خواهان انضباط نظامی و قدرت‌نمایی برای تثبیت اقتدار خود بودند، به همین بهانه سر به شورش برداشتند و بعضی از فرماندهان خود را هم از میان برداشتند؛ تا عثمان دای، یکی از سران ینی چری، از پاشا تعهد گرفت که نظم و امنیت را در تونس برقرار سازد. با این همه پاشاها هرگز قدرت سابق را باز نیافتند و امور حکومت در واقع به دست دو تن افتاد: دای، که امور نظامی و سیاسی را اداره می‌کرد؛ و بیگ/بای/بی، که امور مالی را در دست داشت. دای‌ها نیز مدتی بعد روی به ضعف نهادند و بیگ‌ها قدرتمند شدند. مراد بیگ اول به سبب روابط نزدیک با استانبول لقب و منصب پاشایی گرفت. نواده او مراد دوم، دای را گرفت و به زندان کرد و خود در قصر باردو به حکومت نشست.

تاریخ اندلس

در دوره فتح اسلامی و حکومت والیان عرب

(۹۲-۱۳۸هـ/۷۱۱-۷۵۵م)

دکتر غلامرضا جمشیدنژاد اول*

بعد از فتح مغرب، مسلمانان در پی فتوحات دیگری بودند تا زمینه نشر اسلام را هر چه بیشتر فراهم آورند. آمادگی مسلمانان و بروز شرایط مناسب، زمینه فتح یکی از مناطق وسیع یعنی اندلس را ممکن ساخت و با فتح آن، اسلام تمام این منطقه را فرا گرفت. ابتدا سیاست‌های مسالمت‌آمیز حکام و اتحاد مسلمانان توانست مسلمانان را به عزت و افتخار برساند، ولی دیری نپایید که بروز اختلافات قبیله‌ای و آشوب‌های سیاسی، سرزمین اندلس را در معرض تاخت و تاز اسپان، فرانک‌ها و... قرار داد. مقاله حاضر با تکیه بر منابع اصیل به بررسی حوادث تاریخی فوق از سال ۹۲-۱۳۸هـ می‌پردازد.

نادر اسلام
سال یکم / شماره سوم / پاییز ۷۹ / ۲۴

* عضو هیئت علمی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

www.noormags.ir

مقدمه

مسلمانان، شبه جزیره «ایبریا» واقع در جنوب غربی اروپا را «اندلس» می‌نامیده‌اند و جغرافی دانان مسلمان آن سرزمین را از جنوب به مدیترانه، از شمال و مغرب به اقیانوس اطلس و از شرق به کوهسار پیرنه محدود دانسته‌اند.^(۱) از آن‌جا که ریشه‌یابی گسترش اسلام در این منطقه از ابتدای انتشار تا رسیدن به اوج اقتدار اهمیت بسیاری دارد در این مقاله مختصر، صفحه‌ای چند از تاریخ اندلس (دوره ۴۶ ساله فتح اسلامی و حکومت والیان عرب) را با تکیه بر مطمئن‌ترین اسناد و مدارک، در سه بخش به ترتیب ذیل مورد پژوهش قرار می‌دهیم:

(۱) از آغاز فتح تا ابتدای دوره والیان؛

(۲) استقرار مبانی اجتماعی و اقتصادی تازه؛

(۳) درگیری‌های قبایل عرب و شورش پرتوها.

۱) از آغاز فتح تا ابتدای دوره والیان

اندلس، هنگامی که نیروهای مسلمانان در کناره‌های نزدیک و جزیره‌های همسایه آن گسترش می‌یافت تحت حکومت گوت‌ها بود.^(۲)

مسلمانان، مغرب دور را گشوده و بر شهر طنجه استیلا یافته بودند و برای سیطره کامل بر مغرب، کافی بود شهر سبته را که در مقابل طنجه و در سوی دیگر زبانه مغربی قرار داشت، به تصرف خود در آورند.

تصرف این شهر از آن جهت برای مسلمانان دشوار بود که فرمانروای شهر، کُنت جُولیان، با تمام توان به دفاع از آن می‌پرداخت و هرگونه حمله‌ای را که به منظور فتح آن جا رخ می‌داد، دفع می‌کرد. با این وصف، موسی، پسر نُصیر،^(۳) مشتاق استیلا بر این شهر مُستحکم شد و سرانجام به آن‌چه خواسته بود، رسید.^(۴)

اندیشه فتح اندلس

وقتی مسلمانان مغرب را به طور کامل فتح کردند، طبیعی بود که موج کشورگشایی ایشان آرام نگیرد. طارق^(۵) با سپاهیان عرب همراه خود، در کنار طنجه اردو زد. موسی نیز نوزده هزار سپاهی از بربرهای به اسلام گرویده را با سلاح و ذخیره کامل در اختیار طارق گذارد. با گذشت زمان و پس از انتشار اسلام در مغرب، مردم آن سرزمین همواره دلیری بیشتری می یافتند و اسلامشان حماسی تر می شد و برای پیش بردن پرچم آیین نو، آمادگی فزون تری پیدا می کردند. بدین ترتیب اندیشه فتح اندلس یا اسپانیای اسلامی به اذهان آنان خطور کرد^(۶) و توجه کامل طارق بدین کار جلب شد. در این اقدام، مسلمانان نه با تحریک حاکم سبته یا شهزادگان غیطشه، بلکه از روی ایمان اسلامی خویش، به جهاد روی آوردند تا نشر اسلام را هر چه بیشتر کامل کنند. در این هنگام نامه ای از کُنت جولیان به موسی رسید که در آن مسلمانان را به فتح اندلس فراخوانده و وعده داده بود که سنگرهای خود را به ایشان خواهد سپرد. و چون موسی از طریق منابع اطلاعاتی کُنت جولیان و همپیمانانش باخبر شد که اوضاع داخلی اندلس سخت دچار آشفتگی و اختلاف سیاسی است، به ندای وی پاسخ مساعد داد.^(۷)

در پی پیشنهاد جولیان مبنی بر این که سبته و پایگاه های دیگر خویش را در اختیار مسلمانان می گذارد و کشتی های خود را هم برای انتقال ایشان در دریا به آنان می دهد و با سپاهیان خویش ایشان را همراهی و راهنمایی می کند، موسی از خلیفه اموی، ولید بن عبدالملک (حکومت: ۸۶-۹۶ هـ / ۷۰۵-۷۱۵ م) برای شروع عملیات پیشروی، نظرخواست و خلیفه موافقت خود را با این شرط علام کرد که نخست قدرت اندلس را با «دست بردهای مرزی» و اعزام گروه هایی برای حمله های کوچک و گذرا بیازمایند.^(۸)

بدین منظور در رمضان ۷۱۰/۹۱ م نیروی کوچکی مرکب از پانصد رزمنده مسلمان که صدتن از ایشان سواره بودند، با گذر از تنگه، از سبته به «شبه جزیره ایبریا»

در آمدند. این عبور در حقیقت یک حمله اکتشافی بود که به فرماندهی ابوزرعہ طریف بن مالک معاقری انجام شد. این گروه در جنوب اسپانیا در کنار شهری کوچک که اکنون با انتساب به همین فرمانده «طریفه/جزیره طریف» نام دارد، پیاده شده، دست بردهای آزمایشی خود را آغاز کردند و با انبوهی از غنایم به سلامت باز گشتند. موفقیت آمیز بودن این یورش، مسلمانان را به فتح اندلس امیدوار ساخت و ایشان را تشویق کرد که به فرماندهی طارق بن زیاد به حمله‌ای بزرگ‌تر بپردازند.

حمله گسترده و فتح اندلس

طارق در ماه رجب ۹۲/آوریل ۷۱۱ از تنگه عبور کرد و در کنار کوهی لنگر انداخت. که با انتساب به وی «جَبَلِ طارق» نام گرفته است.^(۹) طارق اخبار پیشروی‌ها را به اطلاع موسی می‌رسانید و چون از موسی کمک خواست، او نیز در رمضان ۹۳/ژوئن ۷۱۲ با سپاهی مجهز حمله خود را آغاز کرد و پس از گذشت یک سال از شروع حمله موسی، دو فرمانده در شهر طَلَبیره (Tynavera) واقع در شمال عربی طَلِیْطَلَه، به هم رسیدند و پس از چهار سال اندلس به دست مسلمانان فتح شد و مسلمانان^(۱۰) از دورترین نقطه جنوبی تا گُھساران پیرنه (Pareness) و سواحل شمالی و از مالقه و طَرکونه در شرق تا مالمریه و آشبونه در غرب را گشودند و از دشت‌های جنوبی تا ارتفاعات قُشتاله را تصرف کردند و از هیچ شهر بزرگ یا دژ استواری نگذشتند، مگر این‌که بر فرازش پرچم اسلام را برافراشتند و آن سرزمین را تحت قلمرو وسیع دولت بزرگ اسلامی درآوردند و دامنه فتوحات ایشان در سواحل شمال شرقی اندلس به شهر جیحون (Gijon) در کناره خلیج بِسکای (Biscay) رسید.^(۱۱)

بالأخره در سال ۷۱۴/هـ ۹۵م موسی بن نصیر و طارق بن زیاد از سوی ولید بن عبدالملک به دمشق فراخوانده شدند و پیشروی‌ها متوقف شد. در گزارش‌ها آمده است که ولید پس از باخبر شدن از این همه فتح و پیروزی موسی بن نصیر، بدگمان شد و پنداشت که وی قصد دارد او را از خلافت خلع و خود در آن جا به استقلال حکومت کند؛ نامه‌های موسی هم به علت درگیری‌ها مدتی به تأخیر افتاد و



بر بدگمانی خلیفه اموی افزود. اما موسی هیچ‌گاه چنین فکری در سر نداشت، بلکه می‌خواست سپاه اسلام را پس از فتح کامل اروپا از طریق قسطنطنیه و آسیای صغیر به شام، پایتخت خلافت اسلامی برساند و به این ترتیب تمامی حوزه مدیریتانه را تحت اختیار دولت اسلامی درآورد، ولی اصرار ولید بر آمدن وی به دمشق او را از هدفش باز داشت با وجود این، تاریخ‌نویسان وجوهی را برای مثبت ارزیابی کردن عمل خلیفه بر شمرده و گفته‌اند خلیفه می‌خواست است تا از نزدیک با او به گفت‌وگو پردازد و از حقیقت رویدادهای اندلس و فرنگستان مطلع گردد و در عین حال درجه وفاداری موسی را با رویارویی بسنجد و یا ممکن است ولید از این امر ترسیده باشد که دور افتادگی، مسلمانان را از بین ببرد. (۱۲)

به هر حال، موسی در ۹۵هـ/ ۷۱۴م اندلس را ترک کرد و هنوز در راه بازگشت به شام بود که ولید بن عبدالملک درگذشت و برادرش، سلیمان (حکومت: ۹۶-۹۸هـ/ ۷۱۵-۷۱۷م) جانشین او شد. موسی بن نصیر هم در حالی که فرزند خود، عبدالعزیز را به عنوان والی به حکومت اندلس گماشته و حبیب، پسر ابوعبد بن عقبه بن نافع را به عنوان وزیر، یا معاون وی تعیین کرده بود، خود در مدینه درگذشت.

شیوه حکومت عبدالعزیز

عبدالعزیز نقاطی از اندلس را که در زمان پدرش ناگشوده مانده بود، گشود؛ به خصوص در طول ساحل شرقی اندلس و تا شهر برشلونه (بارسلون) پیش رفت. در این منطقه با یکی از نجای گوت به نام تدمیر که از یاران مسلمانان بود، پیمان بست و به مقتضای این پیمان، قلمرو او تحت نظارت مستقیم حکومت مسلمانان درآمد. متن این پیمان‌نامه در منابع آمده است. (۱۳)

سپس برای آرامش اوضاع، سیاست مسالمت و آشتی را در پیش گرفت. او مردی خیرخواه و با فضیلت بود. به حکومت نوپا و اداره آن سامان بخشید و برای اجرای احکام قانونی و تنظیم اصول مدنیت اسلامی، «دیوان» تأسیس کرد، تا احکام و اصول را به تناسب اوضاع رعایای جدید تنظیم کند و در پیرامون قانون، مدنیت اسلامی و

وفاق ملی مسلمانان، هرچند از قبایل گوناگون باشند، با تکیه بر وحدت کلمه آشکار شود.^(۱۴) عبدالعزیز شهر اشبیلیه را به پایتختی حکومت برگزید و با همسرش در دیر «سانتا روثینا» مسکن گرفته و از دیر به عنوان مسجد برای برگزاری شعایر اسلامی استفاده کرد.^(۱۵)

از نظر موقعیت جغرافیایی شهر اشبیلیه ویژگی خاصی داشت؛ این شهر بر ساحل راست نهر پرآب وادی الکبیر و در غرب مصب آن در یک خلیج عمیق، قرار گرفته بود و از بزرگترین و مستحکمترین و آبادترین شهرهای جنوبی اندلس به شمار می‌رفت. وجود دژها، باروها و امکانات ارتباطی با شهرهای دیگر، موقعیت جغرافیایی آن را به یک بندر دریایی درجه یک تبدیل کرده بود. در اصل، موسی آن را برای عبدالعزیز در نظر گرفته بود تا با پهلو گرفتن کشتی‌های مسلمانان در آن، به منزله دروازه اندلس باشد.^(۱۶)

ناموفق بودن سیاست عبدالعزیز

عبدالعزیز به رغم سیاست مسالمت طلبانه خود، نتوانست میان قبیله‌های گوناگون وفاق پدید آورد و حتی به فرو خواباندن شورش‌های سپاه خود موفق نشد. وی به سبب این که بیش از حد، مطیع همسرش بود و به آیین‌ها و تشریفات سلطنت به نوعی گرایش یافته بود، در اهداف خود ثابت قدم نبود و چنان‌که برخی از مورخان یاد کرده‌اند: «وی به سان شاهان گوت، افسر گوه‌ر نشانی بر سر می‌نهاد و به یارانش در هنگام باریابی فرمان می‌داد که برایش به خاک بیفتند». هم چنین گفته‌اند که او سلطنت می‌جست و در آن جهت تلاش می‌کرد و برای استقرار حکومتی مستقل برای خود در اندلس می‌کوشید. به همین دلیل گروهی از سپاه به تحریک سلیمان، خلیفه اموی او را کشتند، تا از موسی که غنیمت‌ها و هدیه‌های اندلس را برای ولید می‌برده است، انتقام بگیرند.^(۱۷)

ایوب لخمی، نخستین والی اندلس

سپاه اندلس پس از ترور عبدالعزیز، ایوب، پسر حبیب لخمی را به حکومت



تاریخ

اندلس در دوره فتح اسلامی و ... / ۲۹

اندلس برگزیدند و با حکومت یافتن او دوران والیان عرب آغاز شد. حکومت اعراب بر اندلس اسلامی تا سال ۱۳۸هـ/۷۵۶م استمرار داشت تا این‌که در این سال عبدالرحمان بن معاویه، ملقب به «الداخل» (وارد شونده به اندلس)، توانست خلافت امویان اندلس را بنیان‌گذاری کند.

در این فاصله زمانی، شماری چند از امیران عرب بر اندلس حکومت کردند که برخی از آن‌ها از جانب خلیفگان مشرق به طور مستقیم تعیین می‌شدند و برخی دیگر از سوی والیان افریقا و تعدادی را هم سپاه اسلامی اندلس، خود برمی‌گزید و سپس دستگاه خلافت، ایشان را تأیید می‌کرد. این دوره هرچند کوتاه بود، اما در تاریخ اندلس، بسیار مهم است، زیرا در همین دوره، بنیادها و مبناهایی نهاده شد که حکومت مسلمانان بر آن‌ها استوار بود. چنان‌که در همین دوره، انگیزه‌ها، عوامل و اسباب اختلاف نیز پی‌افکنی شد و سرانجام موجبات سقوط آن را فراهم ساخت. (۱۸)

۲) استقرار مبانی اجتماعی و اقتصادی تازه

فتح شبه جزیره ایبریا (اندلس) به دست مسلمانان، در زندگانی عمومی و در نظام‌های اجتماعی و اقتصادی آن سرزمین، سرآغاز یک دوران تازه و ابتدای یک تحول و تکامل بسیار مهم بود، زیرا پیش از آن اقلیتی ستمکار و فراهم آمده از شهریاران و اشراف و نجبای ممتاز بر یک ملت سروری و حکومت می‌کردند و ایشان را به زشت‌ترین وجه ممکن، مورد بهره‌کشی و اجحاف خود قرار می‌دادند و حتی آنان را در بردگی و بندگی خویش نگاه می‌داشتند.

اسلام در چنین وضعیتی به این سرزمین آمد تا تمامی آن وضعیت نابه‌هنجار را از میان بردارد و فرصت‌های عدالت، آزادی و برابری را در اختیار همه مردم بگذارد. با این‌که مدتی مسلمانان گرفتار تثبیت و گسترش فتح بودند، در طی چند سال اندک توانستند عنصرهای آشفتگی را ریشه کن کنند و اداره امور کشوری را که تازه گشوده بودند، سامان بخشند و به سوی استقرار مبانی مدنیت متمدنی و اجرای آرمان‌های

والای اسلامی و انسانی حرکت کنند، چراکه در اسلام حکومت کردن هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای انتشار اسلام و عملی کردن آرمان‌های اسلامی.^(۱۹) در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی همواره میان ماندگاری اسلامی و موفقیت دعوت اسلامی، با عملکرد حکومتگران و ایجاد همخوانی ایشان میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی از سویی، و فراهم آوردن موجبات رفاه، دلخوشی و خوشنودی ملت‌هایی که دل به حکومت اسلامی سپرده و تحت اطاعت مسلمانان درآمده‌اند از دیگر سو، همبستگی کاملی وجود دارد.

کیفیت رفتار مسلمانان با اهل ذمه

اهل ذمه پیروان دین‌های دیگری بودند که به فرمان اسلام گردن نهاده و از طریق امضای قراردادها و پیمان‌نامه‌ها با حکومت اسلامی و مسلمانان پیوند همزیستی مسالمت‌آمیز می‌بستند و با پرداخت جزیه (مالیات سرانه) ضمن حفظ فرهنگ و دین خود، در پناه مسلمانان در می‌آمدند و از آزادی‌های مدنی و اجتماعی زیادی برخوردار می‌شدند. در ارتباط با مالکیت زمین‌ها و لزوم پرداخت خراج (مالیات اراضی)، مبانی اقتصادی معینی به اجرا در می‌آمد که مسلمانان خمیرمایه‌ها و تشکیلات اداری و دیوانی آن را از فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانی اقتباس کرده و با وحی اسلامی تطبیق داده بودند. و شاید از همین روی است که طبق تصریح منابع کهن هر سه واژه کلیدی در این زمینه، یعنی جزیه، خراج و دیوان کلماتی برگرفته از زبان فارسی‌اند.^(۲۰)

قرارداد صلح عبدالعزیز و تدمیر

مسلمانان در خلال فتح‌های خود با هر یک از منطقه‌های اندلس از طریق پیمان نامه‌های ویژه‌ای پیوند برقرار می‌کردند. این پیمان‌نامه‌ها هر چند با یکدیگر در بافت و در برخی جزئیات مختلف‌اند، اما در روح و اساس یکسان‌اند. در معاهده‌ای که میان عبدالعزیز و تدمیر منعقد گردیده نیز همان توافق کلی با روح اسلامی وجود دارد، در این معاهده آمده است:



«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این نوشته‌ای است از عبدالعزیز، پسر موسی، برای تدمیر، فرزند عُنْدَرِیس، هنگامی که برای صلح آماده شد؛ تا این که پیمان و قرار خدا را که پیامبران و رسولان خود را بدان خاطر فرستاده است، نگهدارد و تا این که در پناه خدا و در پناه [حضرت] مُحَمَّد ﷺ باشد و تا این که بدو و به هیچ کدام از یارانش بدی نرسانند و [در حقشان] کوتاهی نشود و بدیشان دشنام ندهند و میان ایشان و همسران و فرزندان ایشان جدایی نیندازند و ایشان را نکشند و کلیساهایشان را آتش نزنند و ایشان را بر دینشان اجبار نکنند و این که صلح با ایشان بر هفت شهر است و البته او نگهداری پیمان را فرو نخواهد گذارد و قرارداد بسته شده را برهم نخواهد زد و هر آن چیزی را که بر او لازم گردانیده ایم و انجام دادنش را برایش بایسته شمرده ایم، درست خواهد دانست و هیچ خبری را [از ما] پنهان نخواهد کرد و بر عهده وی و یارانش از آن جهات، پرداخت جزیه است [به شرح ذیل]: بر هر شخص آزادی، یک دینار [۴/۲۶۵ گرم زر مسکوک] نقد، و چهار مُد [هر مُد: ۳۶/۴ کیلوگرم] گندم، و چهار مُد جو و چهار قُسط [هر قُسط: ۱/۵ کیلوگرم] سرکه، و دو قسط عسل و یک قسط زیتون و بر هر برده، نیمی از این مقادیر است.

بر این پیمان، عثمان، فرزند عبدالله رَجْعی و سلیمان، فرزند قیس نجیبی و یحیی، فرزند یعمیرهْمی و بشیر، فرزند قیس لخمی و یعیش، فرزند عبدالله آزدی و ابوصم هَذَلی گواه بودند و در ماه رجب سال ۹۴ نوشته شد». (۲۱)

ساماندهی آشفتگی‌ها با تسامح دینی

مسلمانان در سال‌هایی اندک، توانستند عناصر آشفتگی و نابه‌سامانی را از میان بردارند و به سرزمینی که گشوده بودند، سازمان اداری بخشند. ایشان آیین‌ها، قوانین و قاضیان خود و بومیان را برای آنان به رسمیت شناختند حتی برایشان حاکمانی از میان خودشان تعیین کردند که استان‌ها را اداره و مالیات‌ها را جمع‌آوری و قوانین و فرمان‌ها را اجرا می‌کردند و خود مسلمانان تنها وظیفه‌های عالی حکومتی را بر عهده داشتند و بر حسن اجرای قوانین نظارت می‌نمودند. بدین ترتیب، بسیاری از اوقات

تاریخ اسلام

سال پنجم / شماره سوم / پاییز ۷۹ / ۳۲

والی، رئیس شهربانی، والی خراج، متصدی برید و اطلاع رسانی و قاضی از میان بومیان بودند.^(۲۲) مسلمانان با اقلیت‌های دینی به خصوص مسیحیان، با تسامح دینی رفتار می‌کردند و بهره‌مندی از جلوه‌های این تسامح دینی چنان گسترده بود که کنیزان و بردگان را هم شامل می‌شد.^(۲۳)

خط‌مشی سیاسی تسامح‌آمیز والیان و نتایج مثبت آن

والیانی که بعد از عبدالعزیز به حکومت رسیدند، از جمله سمح، فرزند مالک و عنسه، فرزند سُحَیم کَلَبی و... همه همین خط‌مشی سیاسی تسامح‌آمیز اسلامی را به کار بستند. سمح بر مسیحیان جزیه مقرر کرد و ایشان را در عمل به آیین‌های دینیشان آزاد گذارد. هم‌چنین عنسه، فرزند سُحَیم کَلَبی و عبدالرحمان غافقی، خودشان شخصاً در استان‌ها می‌گشتند و به دادخواهی‌های مردم رسیدگی می‌کردند؛ بی‌آن‌که میان دین‌های مختلف و میان پیروان آن‌ها تفاوتی قائل شوند و حتی غافقی کلیساهایی را که از مسیحیان گرفته شده بود، به ایشان باز پس داد.

این تسامح دینی برای آیندلسیان و اسپان‌ها و ... هیچ جای گلایه‌ای باقی نمی‌گذاشت و اسلام در همزیستی مسالمت‌آمیز با یهودیان هیچ مشکلی نمی‌دید و میان ایشان در همه حق‌ها و مسئولیت‌ها جانب مساوات را نگاه می‌داشت.^(۲۴) نتیجه این سیاست والیان مسلمان، خشنودی همگان از جمله مسیحیان از نظام جدید بود. بدین لحاظ ایشان حکومت مسلمانان را بر حکومت فرانک‌ها و گوت‌ها ترجیح می‌دادند.

از روشن‌ترین دلایل‌های خرسندی مسیحیان از حاکمان تازه خود این است که حتی یک شورش دینی در این دوره در کشور برپا نشد. البته برخی از خلفای اموی دمشق نیز در تلاش برای گسترش روح حقیقی اسلام از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند؛ مثل خلیفه اموی تبار علوی رفتار، عمرین عبدالعزیز که به گفته پژوهشگران، در دوره خلافت وی حتی یک نفر بربر باقی نماند که به آیین اسلام در نیامده باشد. کافی بود شخصی «شهادتین» (گواهی بر یگانگی خدا و پیامبری حضرت



تاریخ

آنلس در دوره فتح اسلامی و... / ۳۳

محمد ﷺ) را بر زبان راند، تا از پرداخت جزیه معاف گردد و مسلمان شمرده شود، بی آن‌که به رعایت دقیق واجب‌های دینی‌اش مجبور باشد. (۲۵)

عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ای به حقیقت دین‌دار و بسیار دوراندیش بود و می‌دانست که نوادگان همین نومسلمانان، سپاه مخلص اسلام اند، به خصوص پس از فتح اندلس به دست مسلمانان؛ زیرا پیروزی سریعی که نخستین فاتحان به دست آوردند، انگیزه نیرومندی شد برای کسانی از بربران مسلمانی که عقب مانده بودند، تا از دریا عبور کنند و به رزمندگان بپیوندند. در همان زمانی که بربران شمال آفریقا تحت تأثیر فاتحان مسلمان، زبان عربی و مبانی دین را می‌آموختند، بسیاری از مهاجران عرب، از ریشه‌دارترین قبیله‌ها و از آشناترین اشخاص با دین و زبان بودند که بر مسیحیان و یهودیان خود اندلس تأثیر زیادی داشتند و این اثرگذاری در گذر زمان همواره آشکارتر شد.

مسیحیان با نام «مُعاهدان» و «مستعربان» شناخته می‌شدند. معاهد انتساب ایشان را به پیمان‌هایی می‌رسانید که با حاکمان مسلمان بسته بودند و چون مسیحیان اندلس از مسلمانان هم زبان و فرهنگ و هم سبک زندگی را یاد می‌گرفتند و بسیاری از ایشان زبان عربی را به خوبی می‌دانستند، مستعرب نام گرفتند. مسلمانان و مسیحیان در کنار هم آزادانه و بسیار دوستانه می‌زیستند. (۲۶)

اصلاحات اقتصادی و تسهیلات مالی در امر جزیه، خراج و کارهای دیوانی

حکومت اسلامی در اصلاحات اقتصادی خود هم مالیات‌ها را پایین آورد و هم در ساده کردن آن‌ها کوشید؛ تا جایی که مقدار جزیه در اندلس از دو دینار فزون‌تر و از دوازده درهم (هر درهم: ۴/۲۶۵ گرم نقره مسکوک) کمتر نمی‌شد و کم و زیاد آن به توانایی مادی شخص جزیه دهنده بستگی داشت و در کنار این مبلغ نقدی، مقادیری هم جنسی دریافت می‌گردید. (۲۷)

زمین‌ها از نظر مالکیت بر دو گونه بودند: نوع نخست، زمین‌هایی بودند که دولت در اختیار گرفته بود، از قبیل زمین‌های درباریان دولت گوت یا زمین‌های کلیساهای

تاریخ اسلام

سال پنجم / شماره سوم / پاییز ۱۳۹۷



دولتی یا آن‌هایی که صاحبانشان رها کرده و از کشور گریخته بودند. این‌گونه اراضی، اگر چه به طور قانونی ملک دولت بودند، اما دولت تنها $\frac{1}{5}$ آن‌ها را برای تأمین بودجه و هزینه‌های عمومی نگاه می‌داشت و بقیه را در میان سپاهیان، مهاجران عرب و بربر و دیگر مسلمانان تقسیم می‌کرد.

در تقسیم زمین، ولایت‌های شمالی، یعنی گالیکیه (جلیقیّه)، لیون و اشتریاس به بربرها تخصیص یافته بود و ولایت‌های جنوبی به قبایل عرب. کارگران تابع (Siervas) گوت‌ها که به کشت و کار در اراضی می‌پرداختند، بایستی خراج را به ارباب خود یا به قبیله‌ای می‌پرداختند که مالک زمین‌ها شده بود، و مقدار آن $\frac{1}{5}$ محصول بود. نوع دوم، زمین‌هایی بود که هم‌چنان در دست صاحبان اصلی قرار داشت و مالکان تنها خراج آن‌ها را می‌پرداختند و در تعیین مقدار آن، توان بازدهی زمین در نظر گرفته می‌شد و در هر صورت از $\frac{1}{5}$ محصول تجاوز نمی‌کرد. (۲۸)

خراج از همه کسانی که زمین را مالک می‌شدند، یکسان گرفته می‌شد و در این امر هیچ تفاوتی میان مسلمان و ذمی وجود نداشت. از این‌رو مسلمانان در آزادسازی کشاورزان اندلس از چنگ فتوداليسم کهن بسیار تلاش کردند و زارعان برای نخستین بار در زندگی خود مالک زمین‌ها شدند و با انتقال مالکیت از راه خرید و فروش، حق تصرف یافتند؛ حتی که پیش از فتح اسلامی نداشتند. (۲۹)

۳) درگیری‌های قبایل عرب و شورش بربرها

سیاست داخلی والیان اندلس از آغاز دورهٔ عنبسه، فرزند سحیم کلبی در سال ۷۲۱/۱۰۳م، به سمت دسته‌بندی‌ها و جنگ قبایلی و نزاع شدید میان قبیله‌های عرب قیسی و یمنی گرایش یافت.

هر کدام از عنبسه، فرزند سحیم و عذره، فرزند عبدالله فهری و یحیی، فرزند سلامهٔ عاملی در خلال فرمانروایی خود که هفت سال به طول انجامید (شوال ۱۰۳ - ربیع‌اول ۱۱۰/مارس ۷۲۲ - ژوئن ۷۲۷) با جانبداری از قبایل یمنی، آتش کینه را در

سینه‌های قبایل قیسی اندلس برافروختند؛ آتشی که در حقیقت به خودی خود برافروخته بود؛ زیرا بسیاری از افراد قیسی، جنگ‌های میان زُبیریان و مروانیان را در مشرق دیده بودند حتی کسانی از ایشان با چشم خود، کشتار و بخت‌برگشتگی قیسیان را به دنبال شکست زُبیریان در مرج راهط شام به دست کلبیان یمنی شاهد بودند. از این‌رو همواره به دنبال فرصتی برای کین‌خواهی و انتقام‌گیری و تسویه حساب‌های خود با یمنیان و کلبیان می‌گشتند. هنوز این سه والی، سیاست جانبدارانه خود را از کلبیان و یمنیان به اجرا در نیاورده بودند که دل‌های قیسیان از درد آکنده و جان‌هایشان از تلاطم لبریز بود و در انتظار فرصتی مناسب به سر می‌بردند.

ناخرسندی هشام بن عبدالملک، از دامن زدن به اختلاف‌های قبایلی

به مجرد این‌که فرمانروایی اندلس به دست چند والی عرب قیسی: حذیفه فرزند أحوص قیسی، عثمان فرزند ابونسعة خثعمی، هیثم فرزند عبیدالله کنانی و محمد فرزند عبدالله اشجعی افتاد، کلبیان یمنی در والی‌گری ایشان سخت گرفتار آمدند و به محنت زدگی دچار شدند. هیثم، چنان بر یمنیان عرصه را تنگ گرفت که به ناچار سربه‌شورش برداشتند و نافرمانی آشکار پیشه کردند.

کار سخت‌گیری هیثم بر قبایل یمنی به جایی رسید که خلیفه اُموی، هشام بن عبدالملک (حکومت: ۱۰۵-۱۲۵هـ/ ۷۲۳-۷۴۳م) به‌رغم قیسی بودن خود، کار هیثم را زشت شمرد و پس از عزل او، به شدت کیفرش کرد. هشام، از قبیله‌های عرب و بربر ساکن اندلس، از بدرفتاری هیثم با ایشان و زندانی کردن بسیاری از آنان شکایت‌هایی دریافت کرد و به کارگزار خویش، محمد، فرزند عبدالله دستور داد تا در مورد این شکایت‌ها تحقیق کند.

پس از بررسی و ثابت شدن اتهام‌ها، محمد او را به زندان انداخت و زندانیانش را آزاد کرد و ثروت‌هایشان را که هیثم مصادره کرده بود، به ایشان برگردانید و قبل از تبعید هیثم به اِفْرِیقِیَه (تونس) او را سوار بر الاغ در خیابان‌های قرطبه چرخانید، تا به خاطر رفتار ناپسندش نسبت به سران قبیله‌گان عرب و بربر، بدنام و رسوایش سازد. (۳۰)

تاریخ اسلام

سال پنجم / شماره سوم / پاییز ۷۹ / ۳۶

صف‌آرایی بربران برضد اشراف عرب

اگرچه از آغاز دوره هیشم، دشمنی آشکار و آسیب آفرین کهن و ریشه‌دار قیسی و یمنی شروع شده بود، اما به علت سرگرمی مسلمانان به جنگ در آن سوی پیرنه، آسیب‌های این اختلاف زمانی آشکار شد که دسته‌بندی‌های قیسی و یمنی به نزاع و جنگ تبدیل شد؛ یعنی در روزگار حکومت عقبه، فرزند حجاج سلولی.

این والی از سویی از فرانک‌ها شکست خورده بود و از سوی دیگر والی افریقیه، عبیدالله، فرزند حبیب برای خوابانیدن شورش‌های بربران بلاد مغرب، از او خواسته بود به سواحل شمال مغرب حمله کند و این وضعیت، سرآغاز جنگ و صف‌آرایی تحزب‌های قبایلی بود.

عقبه، والی آندلس، به ندای کمک‌خواهی عبیدالله پاسخ مساعد داد و با نیروهای زیادی از دریا عبور کرد و به سواحل افریقایی رسید و هرکس از بربران را که به دستش افتاد از دم تیغ گذراند. با وجود این به خاموش کردن آشوب، موفق نشد. (۳۱) شورش بربران به سرعت فراگیر شد. عبیدالله برای مقابله با آن، همه سپاهیان را که در اختیار داشت سازمان‌دهی کرد و فرماندهیشان را به خالد، فرزند حبیب فهری، معروف به «ابن اصم» سپرد. خالد پیش رفت، تا در حوالی طنجه با رهبر شورشیان بربر، میسره طغری، برخورد کرد، اما جنگ مهمی رخ نداد و میسره به شهر طنجه برگشت و در آن‌جا سپاهیان خودش او را کشتند و بربران برای خود رهبر دیگری را به نام خالد، فرزند حمید زناتی تعیین کردند و این بار موفقیت بیشتری از قبل به دست آوردند و با حمله به مؤخره سپاه خالد، موجب آشفتگی در سپاه عرب شدند. خالد و اشراف دیگر عرب که همراهش بودند، زنده ماندن پس از این شکست را ننگ شمردند و خود را بی‌محابا به صف‌های دشمن زده و از دم کشته شدند. از این رو، این پیکار «جنگ اشراف» نام گرفت، زیرا در آن برگزیدگان اشراف قبیلگان عرب کشته شده بودند. (۳۲)



شکست سپاه اعزامی هشام و عربان

عربان چون می‌پنداشتند که عبیدالله سبب این محنت زدگی‌شان شده است، نظر به خلع وی دادند و خلیفه، هشام بن عبدالملک وقتی از شکست سپاهیان وی در برابر شورشیان بربربا خبر شد، به فراهم آوردن لشکر عظیمی دستور داد و فرماندهی آن را به یک فرمانده قیسی به نام کُثوم، پسر عیاض قُشیری واگذار و سفارش کرد که اگر وی کشته شد، برادرزاده‌اش، بلج فرزند بشرقشیری، جانشین‌اش شود و در صورت درگذشت او، فرماندهی را ثعلبه، فرزند سلمه، از قبیله عامله یمنی برعهده داشته باشد و به فرماندهانش فرمان کشتار همگانی داد و ریختن خون اهالی هر منطقه‌ای را که تصرف کنند و کشتار همه کسانی از شورشیان را که به چنگشان بیفتند، رواشمرد. (۳۳)

هشام بن عبدالملک، از آغاز خلافتش آشکارا، به قبایل یمنی تمایل و از قبایل قیسی نفرت داشت، چون در زمان خلافت برادرش، یزید بن عبدالملک، قیسی‌ها سر به طغیان برداشته بودند. از این رو وقتی از برپا شدن شورش بربران و کوتاهی‌های ایشان آگاه شد، گفت: «از دست قوم عرب سخت خشمگینم. لشکری به سویشان روانه می‌کنم که ابتدایش نزد ایشان و انتهایش نزد خودم باشد». (۳۴) وی همراه کثوم دو فرمانده دیگر از وابستگان اُمویان، به نام‌های هارون و مغیث که منطقه را خوب می‌شناختند، روانه کرد.

لشکر اعزامی هشام در تابستان ۱۲۳/۷۴۱م به افریقیه رسید، ولی از سوی عربان منطقه، از ایشان بدترین استقبال به عمل آمد. آنان به جای این که اهل شام و این لشکر را به عنوان نیروی کمکی خود بپذیرند، ایشان را همچون دشمن خویش شمردند و به حبیب، فرزند ابوعبیده که در تاهرت بود، پیغام فرستاده بدو خبر دادند که کثوم و همراهانش آمده‌اند تا در افریقیه بمانند.

پس از برخورد دو گروه، نزاع‌هایی نیز رخ داد که البته به سرعت پایان یافت و لشکریان از هر گروه برای جنگیدن با بربران به هم پیوستند و با ایشان به چندین جنگ پرداختند که در خلال آن‌ها کثوم، حبیب، مغیث و هارون کشته شدند و عربان

تاریخ

سال پنجم / شماره سوم / پاییز ۷۹ / ۲۸

به شدت شکست خوردند. لشکر شام و همراه ایشان بلج، فرزند پسر و عبدالرحمان، فرزند حبیب به اندلس رفتند سپس برخی از آن‌ها به قیروان بازگشتند. فرمانده عربان شکست خورده به بلج رسید و با همراهان خود به سبته پناه برد و بر آن شهر چیره شد. بربران نیز سواره نظام شامی را تعقیب کردند و تلاش زیادی کردند که با اعمال قدرت، سبته را بازگیرند، لیکن موفق نشدند، پس کشتزارهای پیرامون شهر را نابود کردند. (۳۵)

عزیمت لشکر شام به آندلس

لشکر شام از والی آندلس، عبدالملک، فرزند قطن فهری که در پی بیماری عقبه سلولی حکومت یافته بود، کمک خواستند. پیش از آن عبدالملک با درخواست بلج مبنی بر عبور وی از آندلس، به هیچ وجه موافقت نکرده بود، ولی اکنون وضعیتی پیش‌بینی نشده رخ داده بود که عبدالملک را به تغییر روش وادار می‌کرد.

به رغم این‌که بربران شبه جزیره ایبریا، آن برخورد تندی را که برادران مغربیشان پیشه کرده بودند، نداشتند، اما در نفرت از عربان با آنان همگام بودند، زیرا این سرزمین به دست آنان گشوده شده بود و موسی و عربان جز چیدن میوه‌های پیروزی بر لشکر غربی گوت که طارق و لشکر بربری دوازده هزار نفره‌اش فراهم آورده بودند، کاری نکردند. این عربان هنگام تقسیم نتایج فتح، بیش‌ترین بهره یعنی حکومت و پر نعمت‌ترین سرزمین‌ها را به خود اختصاص دادند.

ایشان زیردستان طارق را به دشت‌های لامانشاه و استرامادورا راندند و بدین ترتیب مسئولیت مبارزه با مسیحیانی که در منطقه کوهستانی نبره (ناوار) و در سرزمین بشکنس، جنبش مقاومت خطرناکی را سازمان داده بودند، بردوش ایشان افتاد. مسیحیان، گرد پیشوایی به نام پلایو یا پلای را گرفته بودند و والیان عرب به خاطر ناچیز شمردن آن‌ها و یا به سبب سختی گذر از کوه‌سارانی که در آن‌جا پناه گرفته بودند، به ایشان توجه نمی‌کردند و به تعقیب و ریشه کنی آنان نمی‌پرداختند؛ اما همین گروه‌های ناچیز در هنگامه‌های آشفتگی کشور و سرگرم شدن والیان عرب به



ساماندهی آشفته‌گی‌ها، در داخل کوهستان‌های دورافتاده می‌بالیدند و تنومند می‌شدند و همین جنبش مقاومت، در آن مملکت مسیحی نشین هسته نیرومندی شد و توانست حدود یک قرن در حکومت بر اندلس با اسلام به رقابت برخیزد و سرانجام زمینه‌ساز قدرت یافتن تدریجی اسپان‌ها و در نهایت ریشه‌کنی حکومت مسلمانان از اندلس گردد. (۳۶)

بدین ترتیب ریشه سقوط فرهنگ و تمدن اسلامی و نابودی حکومت مسلمان در آندلس، تا حدود زیادی به همین اختلاف‌های قبیله‌ای عرب قیسی و یمنی با هم از یک سو، و عربان و بربران از دیگر سو باز می‌گردد. در حقیقت عربان شمال آفریقا از حجاز و بیشترشان از مدینه منوره بودند و میان عربان حجاز و عربان شام کینه‌ها و خونخواهی‌هایی وجود داشت که به روزگاران جنگ حره و کشتار همگانی مدینه در دوره حکومت یزید، فرزندان معاویه در سال ۶۶۳/۶۸۳ م برمی‌گشت.

افزون بر این‌ها، عربان شمال آفریقا حکومت بر مغرب را حق خودشان می‌دانستند، زیرا آنان آن‌جا را گشوده بودند و از این‌که عربان شام در ثروت‌هایش خود را سهم ایشان بشمرند، ناراحت می‌شدند. بربران نیز در هیچ شرایطی حکومت استبدادی عربان را، چه قیسی باشند و چه یمنی، نمی‌پسندیدند. ایشان تشنه اصل مساوات اسلامی بودند که متأسفانه چه در آفریقا و چه در آندلس، با خود برتر بینی قبیله‌ایان عرب و امتیاز طلبی و اشرافی‌گری ایشان، زیر پا گذارده شده بود. (۳۷)

بربران مغرب، در این هنگام، نزد خوارج در اندلس شتافتند، تا ایشان را نیز آماده جنگ کنند که شمشیر بکشند و حکومت قبایل عرب را از ریشه برکنند. به دنبال آن در گالیکیه (جلیقیه) یک آشوب سیاسی - دینی، مثل شورش مغرب بر پا شد و تمامی مناطق شمالی به جز سرقسطه (ساراگوزا) را دربرگرفت و این شهر در منطقه شمالی، یگانه شهری بود که در اختیار عربان ماند. (۳۸)

تاریخ اسلام

سال یکم / شماره سوم / پاییز ۷۹ / ۴۰

جنگ عربان و بربران در آندلس

بدین ترتیب عبدالملک بن قطن فهری، به خاطر وضعیت خطیر پیش آمده، نه تنها با عزیمت لشکرشام به اندلس موافقت کرد، بلکه مجبور شد از عربان شامی که در سبته بودند نیز کمک بخواهد و قول داد برای انتقال آنان به اندلس کشتی‌هایی را روانه کند، به شرط این که وقتی شورش بربران را خوابانیدند، اندلس را ترک گویند و برای تضمین اجرای پیمان از آنان خواست ده تن از سران قبیله‌های خود را به وی تسلیم کنند تا وی آنان را در یکی از جزیره‌ها نگاه دارد. شامیان هم پذیرفتند که عبدالملک آن‌ها را به مغرب بازگرداند و در ساحلی سکنایشان دهد که بربران در آنجا نفوذی نداشته باشند. پس انتقال ایشان به جزیره خضرا انجام پذیرفت و ذخیره و لوازم جنگی و لباس دریافت کردند و سپس به نیروهای عبدالملک پیوستند. (۳۹)

در این هنگام در همه جای اندلس شکست دامنگیر عربان شده بود؛ حتی نیروهایی هم که ایشان قبلاً به کمک خود فراخوانده بودند تا با شورشیان بجنگند، شکست خورده بودند. شورشیان گالیکته، مارده، قلوبه و طلبیره که همه به یکدیگر پیوسته بودند، اینک به سه گروه تقسیم می‌شدند:

گروه نخست می‌رفتند تا طلیطله را بگشایند؛

گروه دوم برای حمله به قرطبه حرکت می‌کردند؛

گروه سوم، به جزیره خضرا هجوم می‌بردند تا کشتی‌های جنگی پهلوگرفته در خلیج آن‌جا را تصرف کنند و سپس از تنگه بگذرند و شامیان مستقر در سبته را (که از انتقالشان به اندلس بی‌خبر بودند)، از میان بردارند و جماعتی از بربران افریقا را به اندلس انتقال دهند. (۴۰) در این وضعیت، نیروهای متحد عرب، نخست در شذونه (سدونیا) با بربران درگیر شدند و ایشان را به سختی شکست دادند و به غنیمت‌های زیادی دست یافتند. (۴۱)

سپاه دوم شورشیان بربران نیز که در حال هجوم به قرطبه بودند پس از پایداری سختی، شکست خوردند و سپاه سوم که شمار افرادش از دیگر سپاه‌ها بیشتر بود، ۲۷



روز طلیطله را محاصره کردند تا این که دو سپاه در کناره های رود سلیط با هم درگیر شدند و بربران خیلی سخت شکست خوردند و عربان شورشیان را در همه جا دنبال و به شدت کشتار کردند و عربان شامی که تا پیش از آن در سبته از گرسنگی و تهیدستی در شرف نابودی قرار گرفته بودند، با غنیمت های فراوانی که اینک به دست آورده بودند، زندگی راحتی یافتند. (۴۲)

نقض پیمان و والی شدن بلج

همین که عبدالملک بن قطن از آتش شورش بربران رهایی یافت، از بلج قشیری و همراهانش اجرای مفاد پیمان را که با هم بسته بودند، خواستار شد و دستور داد که عربان شامی از اندلس به مغرب بروند، اما ایشان که تازه به زندگی آسوده بهشتی دست یافته بودند، نپذیرفتند و با استفاده از یک فرصت به دست آمده بر عبدالملک در کاخش شوریدند و او را از حکومت خلع کردند و فرمانده خود، بلج را به والی گری اندلس (۴ ذیقعد ۲۳۰/۱۲۳ سپتامبر ۷۴۱) برگزیدند. (۴۳)

بلج کارش را با آزادسازی سران قبایل شامی که عبدالملک نزد خود گروگان گرفته بود، شروع کرد. عبدالملک آنان را در جزیره ای کوچک، در مقابل جزیره خضراء، به نام جزیره «أم حکیم» نگاه داشته و آب و غذا را هم از ایشان باز گرفته بود و بدین سبب یکی از گروگان ها، از نجبای شامیان عرب ساکن ام حکیم در گذشته بود و شامیان، به قصاص مرگ این شخص، کشتن عبدالملک را خواستار شدند؛ لیکن بلج نپذیرفت. (۴۴)

تقسیم شدن اندلس به دو اردوگاه متخاصم

عربان یمنی بلج را که مانند عبدالملک از قبیله مضر و شامی بود، به جانبداری از او متهم کردند و سر به شورش برداشتند. وی به ناچار به درخواست لشکر خود تن در داد و عبدالملک را بدیشان سپرد که او را کشتند.

در آن هنگام اهالی سرقسطه (ساراگوزا) پسران عبدالملک، امیه و قطن را که پس از خلع و سقوط حکومت پدرشان به سرقسطه گریخته و مورد حمایت عربان بومی

شده آنجا و بربران قرار گرفته بودند، به حکومت خود برگزیدند و گروهی از فرماندهان، از قبیل: عبدالرحمان فرزند علقمه لخمی، حاکم اربونه و عبدالرحمان فرزند حبیب فهری، بزرگ لشکر که از یاران بلج نیز بود، بدیشان پیوستند و بدین ترتیب اندلس به دو اردوگاه بزرگ متخاصم تقسیم شد: اردوگاه عربان شامی که حکومت را در دست گرفته بودند و اردوگاه عربان یمنی و بربران بومی که شامیان را از راه رسیدگانی غاصب به شمار می آوردند. (۴۵)

شمار افراد لشکر عربان بومی شده که صاحبان نخستین حمله به اندلس بودند، بیش از یک صد هزار رزمنده و یا به گزارش برخی دیگر از مورخان چهل هزار نفر بود، اما سپاهیان بلج و یارانش دوازده هزار نفر می شدند. دو لشکر در شهری به نام «اقوه برطوره» با هم برخورد کردند و در شوال سال ۱۲۴ / اگوست ۷۴۲، میانشان جنگ درگرفت.

شامیان با دلیری تمام همه حمله های هم پیمان شدگان جلوگیری کردند. در خلال پیکار، عبدالرحمان، فرزند علقمه لخمی، حاکم اربونه که از دلیرترین سوارکاران اندلس بود، خواست با قتل فرمانده سپاه دشمن، به جنگ خاتمه دهد، از این رو بلج را که پرچمی به دست داشت، با شمشیر زد، لیکن خود عبدالرحمان هم بی درنگ کشته شد. (۴۶)

عربان محلی، پس از این شکست به سرقسطه بازگشتند و شامیان که جز اندکی کشته نداده بودند، پیروزمندانه به قرطبه درآمدند و بعد از کشته شدن بلج، ثعلبه، فرزند سلامه عاملی یمنی را به حکومت برگزیدند. ثعلبه به علت این که به پایداری در مقابل عربان محلی تصمیم گرفته بود، در نظر لشکریانش از محبوبیت زیادی برخوردار بود. (۴۷) با این وصف، عربان و بربران که در مارده فراهم آمده بودند، وی را در جنگ شکست دادند و وادار کردند به قرطبه عقب نشینی کند اما هنگام پراکنده شدن محاصره کنندگان، وی فرصت را مساعد دید و به سختی برایشان هجوم برد و کشتاری فجیع کرد و زنان و تعداد زیادی از رزمندگان را نیز به اسارت برد. (۴۸)



پیدایش گروهی معتدل در میان دو حزب رقیب

در این هنگام، میان دو حزب رقیب در آندلس یک گروه از معتدلان پدید آمده بودند که از نتایج این آشوب‌ها غمگین بودند و همواره می‌هراسیدند که مبادا مسیحیان شمال، فرصت اختلاف میان مسلمانان را غنیمت بشمرند و به توسعه قلمرو خود در مرزها پردازند. از این‌رو از والی افریقیه، حنظله، فرزند صفوان کلبی خواستند که یک والی جدید برای آندلس بفرستد و او ابوالخطار حسام، فرزند ضرار کلبی را فرستاد که با سپاه خود در ۱۲۵هـ/ ۷۴۳م به اندلس وارد شد. شامیان وی را چون یکی از اشراف دمشق بود، به خوبی پذیرفتند و عربان بومی شده نیز بدین امید که از نکبت اختلاف و آشفتگی‌های یابند، از آمدنش خوشحال شدند. (۴۹)

اقدامات سیاسی ابوالخطار

ابوالخطار، نخست با پسران عبدالملک، امیه و قطن، و بزرگان به توافق رسید و حکومت برخی از ولایت‌های شمالی را بدیشان سپرد و دوازده نفر از فرماندهان افراطی محرک شورش را که ثعلبه هم در زمره ایشان بود، آزاد ساخت و سپس اراضی را به اقطاع شامیان غالب داد و ایشان را در میان عربان محلی بخش کرد و در خانه‌هایی، مثل خانه‌های خودشان در استان‌های شام، مسکن داد و شهرهای زیادی را نیز در اختیارشان در آورد. (۵۰) البته ابوالخطار نتوانست این سیاست عادلانه را میان یمنیان و قیسیان پیوسته دنبال کند و خیلی زود به دشمنی طبیعی و قبیله‌ای خود نسبت به قیسیان، بازگشت (۵۱) و چون خود در شمال افریقا مورد ستم قیسیان قرار گرفته بود و در آندلس هم یکی از بزرگان قبیله اش، سعد، فرزند جواس را کشته بودند با ایشان، خشونت پیشه کرد. اما قیسیان آندلس به استفاده از قدرت نپرداختند؛ مگر بعد از این که قضاوت ناعادلانه ابوالخطار در آنان این انگیزه را ایجاد کرد. ماجرا از این قرار بود که شخصی از قبیله معدّ کنانه با یک نفر کلبی نزاعی داشت. دادخواست به والی داد و با این که حق با وی بود ابوالخطار حق را به وی نداد. پس این فرد از این داوری غیرعادلانه نزد پیری بزرگ از قبیله کلب به نام صمیل بن حاتم شکایت برد. (۵۲)

نورمags
سال یکم / شماره سوم / پاییز ۷۹ / ۴۴

صمیل، نوۀ شمرذی الجوشن کلبی بود. شمر از اشراف عربان کوفه، یکی از کشتندگان حضرت امام حسین علیه السلام و کسی بود که سر سیدالشهدا علیه السلام را نزد یزید برده بود. در زمانی که مختار از کشتندگان حضرت امام حسین علیه السلام انتقام می گرفت، شمر با فرزندان و خانواده اش گریخت و خود را به شام رسانید و در آن جا در میان عربان شامی با عزّت و سربلندی اقامت یافت. (۵۳)

صمیل که از سوارکاران دلیر و فرماندهان آگاه و با تجربه قبیله بنی کلب اندلس و در میان قیسیان و عربان شامی محترم بود، وقتی از پایداری حق شخصی معدّی به دست والی آگاه شد، به نزد وی رفت و او را به خاطر جانبداری از خویشانش سرزنش کرد و از او خواست که حق را به حق دار بدهد. اما والی به وی پاسخ درشت داد و هنگامی که صمیل نیز درشت و با خشونت جوابش را رد کرد، والی وی را از مجلس خود بیرون راند. صمیل این هانت را تحمل کرد و خشمگانه بیرون رفت. (۵۴)

صف آرای دوباره قیسیان و یمنیان در برابر هم بر سر حکومت اندلس

چون صمیل در سوارکاری، دلیری و فرماندهی مهارت داشت، مضریان و برخی از یمنیان که دشمن و رقیب ابوالخطار بودند، مثل: قبایل جذام و لخم بر او گرد آمدند. به علاوه صمیل نزد ابوالعطا، فرمانده قبیله غطفان و رئیس قیسیان رفته، با هم، پیمان همکاری بستند. (۵۵)

ابوالخطار همین که از هم پیمانی دشمنان و رقیبانش در اندلس بر ضد خود باخبر شد، یاران خویش را برای جنگ فراخواند و دو جناح در شدونه، برکناره های درّه لکه در رجب ۱۲۷/ آوریل ۷۴۵ با هم برخورد کردند و ابوالخطار شکست خورد و اسیر شد و برخی از یارانش کشته شدند. اما یمنیان شکست را نپذیرفتند و یکی از فرماندهانشان، به نام عبدالرحمان، فرزند نعیم، تصمیم گرفت که ابوالخطار را از زندان برهاند، پس با برخی از همراهان خود به زندان وی حمله برد و ابوالخطار را بیرون آورد و او را به شهر باجه گریزانی که یاران یمنی اش در آن جا بودند. (۵۶)

بدین ترتیب اوضاع در سرزمین اندلس همواره تحول می یافت و پیوسته اختلاف



تاریخ

اندلس در دوره فتح اسلامی و... / ۴۵

در میان قبایل عرب بر سر حکومت، آشکارتر می شد تا سال ۱۲۹/۷۴۷م فرارسید و در این سال، دو فرمانده از قبیله جذام به نام های عمرو، فرزند ثوابه و یحیی، فرزند حرث که کینه ای بسیار شدید با شامیان داشت، برای دست یابی به حکومت، سر به نزاع برداشتند و چون صمیل پراکنندگی مردم را دید، رضایت نداد که حکومت اندلس به مردی همچون یحیی، فرزند حرث برسد که نسبت به خویشان خود، عربان شامی، دشمنی سختی داشت. از طرف دیگر، خودش هم حکومت را نپذیرفت، زیرا معتقد بود که قیسیان ناتوان تر از آن اند که او را یاری کنند و سرانجام چنین صلاح دانست که حکومت را به شخصی بسپارد که هم یمنیان و قیسیان و هم مغربیان از او خوشنود باشند و به حکومتش رضایت دهند. آن شخص یوسف، فرزند عبدالرحمان فهری بود که در این زمان در البیره می زیست. فرزند حرث هم به حکومت بر استان ریه رضایت داد. (۵۷)

حکومت یوسف فهری بر اندلس

یوسف، فرزند عبدالرحمان در خود شرط های فرماندهی را جمع داشت، مردی بی نظیر بود و یمنیان و مضریان، همه به خاطر احترام خاندان و تبارش از حکومت یافتن وی خوشحال شدند. او از نسل عقبه، فرزند نافع فهری، فرمانده ناموری بود که قسمت گسترده ای از آفریقا را گشوده بود. افزون بر این ها او از فهر، قبیله ای از قریش در اطراف مکه بود که در شرافت پس از قریش به شمار می آمدند و دیگر قبایل به دیدن ایشان در رده های بالای فرماندهی عادت کرده بودند. (۵۸)

بدین ترتیب بر والی گری یوسف فهری در جمادی الاول ۱۲۹/ژانویه ۷۴۷ اتفاق نظر پیدا آمده و او حاکم اندلس شد؛ اما صمیل پس از واگذاری حکومت اندلس به وی، نفرت خود را نسبت به یمنیان آشکار ساخت. صمیل، نخست با پسر حرث جذامی پیمان شکنی آغاز و او را از حکومت استان ریه خلع کرد که این کار به درگیری ها و به آتش جنگ قبایل دامن زد و پسر حرث را واداشت تا با ابوالخطار برای مقابله با این وضعیت پیمان ببندد. هر کدام از این دو سخت در پی حکومت

تاریخ اسلام

سال پنجم / شماره سوم / پاییز ۷۹ / ۴۶

بودند، ولی از آن جاکه در این هنگام، برای انتقام از قیسیان به اتحاد قبایل سخت نیاز بود، ابوالخطار به نفع پسر حریت از حکومت چشم پوشید و هر دو جناح: ابوالخطار و پسر حریت از یک طرف، و یوسف فهری و صمیل که معدیان (قیسیان) با ایشان بودند، از طرف دیگر با هم برخورد کردند. (۵۹)

ابوالخطار و پسر حریت برکناره رود قرطبه در روستای شقنده، اردو زدند. یوسف و صمیل با سپاه خود از رود گذشتند و به سوی ایشان رفتند و در سال ۷۴۷/۱۳۰هـ میان دو جناح جنگی خونین در گرفت که در آن ابوالخطار و پسر حریت اسیر شدند و یمنیان تعدادی از فرماندهان خود را از دست دادند و کار بر یوسف، پسر عبدالرحمان فهری استوار گردید. (۶۰)

یوسف پس از این پیروزی، دیگر، هیچ رقیبی نداشت؛ لیکن به سبب نفوذ مستبدانه صمیل در کار حکومت، وی از هیچ اختیاری جز لقب حاکم، برخوردار نبود. از این رواز صمیل، فرزند حاتم، سخت می ترسید و چنین صلاح دید که او را از قرطبه دور سازد تا از نفوذ وی رهایی یابد. پس سرزمینی در استان سرقسطه و اطراف آن به وی بخشید و صمیل بی آن که اعتراضی کند، با پیروان و خواجگان خویش که دوست تن می شدند، حرکت کرد و در ۷۵۰/۱۳۳هـ در سرقسطه (ساراکوزا) مستقر شد. (۶۱)

استفاده نهضت مقاومت مسیحیان شمالی آندلس از اختلاف های مسلمانان

در این هنگام اوضاع سیاسی به علت اختلاف های قبایل بر سر حکومت، در تمامی سرزمین اندلس هم چنان نا آرام و آشفته بود و مسیحیان گالیکیه (جلیقیه) نیز برضد مسلمانان سربه شورش برداشته بودند. پلایو (پلای) فرمانده مسیحیان که در اشتوریه در کوهساران پناه گرفته بود، با جنگ و گریز به توسعه قلمرو حکومت خویش مشغول بود.

در ۷۵۰/۱۳۳هـ پلایو درگذشت، اما مرگ وی نه تنها به نهضت ایشان پایان نداد، بلکه امیران بشکنس و شهزادگان گوت در ماورای کهساران پیرنه به رهبری فرمانده



خود کنت آنزیموند به نهضت ادامه داده، بر مسلمانان می‌شوریدند.^(۶۲)

در این میان، آشوب‌های درون قبایل عرب به سخت‌ترین حد خود رسیده بود و بر اثر همین آشفتگی‌ها و نابه‌سامانی‌ها، حتی روابط میان مسلمانان اربونه و قرطبه قطع شده بود و آنزیموند از پادشاه فرانک‌ها، پپین کوتوله (Pepin Le Bref) (۹۶-۱۵۱هـ/۷۱۵-۷۶۸م)،^(۶۳) درخواست کرده بود به تکمیل کمک‌هایی بپردازد که پدرش، شارل مارتل آن را شروع کرده بود. بدین ترتیب آنزیموند و پپین، به کمک هم، توانستند بر مراکز اسلامی سبتامانیا، با وجود پایداری سخت پاسگاه‌های اسلامی، در ۱۳۶هـ/۷۵۳م دست یابند.^(۶۴) در این دوره میان قیسیان و یمنیان، تفاهمی نسبی و آرامشی ظاهری برقرار بود، زیرا یمنیان که اکثریت مسلمانان اندلس را تشکیل می‌دادند، خود را در حکومت بر اندلس از دیگران شایسته‌تر و برحق‌تر می‌دیدند و با این وصف، مشاهده می‌کردند که صمیل و پیروان قیسی او از موقعیت ممتاز حکومتی برخوردارند. پس طبیعی بود که پیوسته چشم امید به نخستین فرصتی بدوزند که بتوانند حق خویش را احقاق کنند و این فرصت را با اعلان شورش عامر، از بنی عدی، بر ضد یوسف فهری به دست آوردند.^(۶۵)

ائتلاف برضد والیان عرب اندلس

عامر به ابوجعفر منصور عباسی (حکومت: ۱۳۶-۱۵۸هـ/۷۵۴-۷۷۵م) پیغام فرستاده، از او درخواست کمک کرد و از او خواست که حکومت اندلس را بدو بسپارد و از پی آن در زمینی که در غرب قرطبه داشت، بارویی ساخت. درست در همین زمان، یک قرشی دیگر به نام حباب (حبحاب) فرزند رواحه، نوه عبدالله زهری کلابی نیز سر به شورش برداشت. عامر در سرقسطه با او روبه‌رو شد و به وی که از فرماندهان مضری بود، پیشنهاد داد که نیروهای خود را برضد صمیل متحد سازند و در فراخوانی یمنیان و بربران برای پیکار با یوسف فهری و صمیل با هم ائتلاف کنند. با این کار ایشان، نیروی عظیمی از مضریان و یمنیان و بربران گرد ایشان فراهم آمد. عامر و حباب زهری با این نیروی عظیم به سرقسطه هجوم بردند و در

۷۵۳/هـ ۱۳۶م دامنه محاصره را بر صمیل تنگ کردند و تلاش صمیل برای کمک خواهی از یوسف فهری که قدرتش به ضعف گراییده و نفوذش از میان رفته بود، به جایی نرسید و از این رو به قیسیانی رو آورد که بخشی از نیروی سپاه قنسرین و دمشق مقیم در منطقه جیان و البیره اندلس را تشکیل می دادند، و ایشان به کمکش شتافته به طلیطله حمله بردند (آغاز سال ۷۵۵/هـ ۱۳۷م). فرماندهی حمله را به ابن شهاب رئیس قبیله کعب عامر سپرده بودند. هم چنین ایشان در شکست محاصره صمیل و پیروانش نیز موفق شدند و آن گاه قیسیان با هم پیمانان خود به شهر در آمدند. (۶۶)

بررسی نتایج اختلاف های قبیله ای در اندلس

اختلاف های قبیله ای و درگیری میان یمنیان و قیسیان، در تاریخ اندلس، تأثیری چشمگیر داشت. یمنیان که از تصدی امور حکومتی محروم شدند، به کارهای اجتماعی و امور شهری و روستایی روی آوردند و از ثروتمندترین و مالدارترین مردمان اندلس شدند و در ضمن اشتغال به کشاورزی و دادوستد با ساکنان بومی، به نشر تعالیم قرآن و اسلام و اشاعه زبان عربی پرداختند به طوری که زبان اهالی اندلس به یک نوع گرایش عربی - یمنی تبدیل شد که از آن به زبان عربی اندلسی تعبیر می کنند. (۶۷)

تأثیر یمنیان در زمینه دانش و معرفت نیز در همین دوره آشکار شد و بعدها در فقه و امور علم و دین استادان اندلسیان شدند و در حقیقت، یمنیان طلیعه داران نهضت علمی در آن سرزمین بودند و در خلال همین دوران پراز شورش ها و آشوب ها بود که ایشان به ایجاد حزبی مخالف قدرت حاکمه پرداختند که پیوسته دنبال فرصتی می گشت، تا به حکومت دست یابد و بدین طریق برای حکومتگران به منزله یک منتقد و یک رقیب و یک کنترل کننده به شمار می رفت.

نتیجه دیگر این سال های خونبار در تاریخ اندلس این بود که مسلمانان به خاطر همین اختلاف ها، حدود یک چهارم از سرزمین هایی را که در اروپا و اندلس به دست آورده بودند در همین دوره، از دست دادند. افزون بر آن، کینه و نفرتی که در ژرفای



جان‌های عربان و بربران در خلال سده‌های طولانی جای گرفته بود با ریختن خون‌ها، سرزمین زیبای شبه جزیره ایبریا را آلوده می‌کرد؛ خون‌هایی که می‌بایست در راه هدف‌هایی والاتر و برتر و در مسیر انتشار و حراست آرمان‌های گرامی انسان دوستانه اسلامی نثار گردد و به جای کین آفرینی، گل بوته‌های مهر و عشق را بکار و آبیاری کند و به بار بنشاند.

همین نزاع‌ها و اختلاف‌ها و پیکارهای بی‌حاصل، از پیشرفت تعالیم عالی انسان دوستی اسلام، در ماورای پیرنه نیز جلوگیری کرد و حتی خود سرزمین اندلس را نیز در معرض تجاوزها و تاخت‌وتازهای بعدی اقوام اسپان و فرانک‌ها و ... قرار داد؛ تجاوزهایی که به خصوص از دوره حکومت شارلمانی (Charlemagne) (۶۸) (۱۲۴-۱۹۸ هـ/ ۷۴۲-۸۱۴ م) آغاز گردید و سرانجام به سقوط کامل حکومت اسلامی در شبه جزیره ایبریا (اندلس) انجامید.

به هر حال در زمان‌های، پایانه حکومت والیان عرب، سرزمین اندلس به شدت نیازمند یک منجی بود؛ منجی‌ای که در جنگ‌های قبیله‌ای با یکدیگر، دستانش به خون آلوده نشده باشد و گویا سرتوشت چنین می‌خواست که آن منجی عبدالرحمان فرزند معاویه و نوه هشام بن عبدالملک بوده باشد که با ورود خود به اندلس، لقب «الداخل» (وارد شونده به اندلس) یافت و بنیان‌گذار حکومت امویان اندلس (۱۳۸-۴۱۴ هـ/ ۷۵۶-۱۰۲۳ م) گردید.

نادر

سال یکم / شماره سوم / پاییز ۷۹ / ۵۰

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال پانزدهم، شماره سوم

پاییز ۱۳۹۳، شماره مسلسل ۵۹

نقش عوامل سیاسی و مذهبی در جلوگیری از نشر تشیع در اندلس

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۸

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۲/۱۱

حمیدرضا مطهری *

دکتر اصغر منتظر القائم **

دکتر سید اصغر محمود آبادی ***

مذهب تشیع و اندیشه‌های شیعی در نخستین سال‌های ورود مسلمانان به اندلس و هم‌زمان با فتوحات اسلامی یا اندکی پس از آن، وارد این منطقه گردید. زمینه مناسب و پیدایش موانع گوناگون سبب گردید که تشیع در این منطقه، گسترش پیدا نکند. علل و عوامل گوناگونی سبب ناکامی شیعیان در نشر باورهای خود در این سرزمین بود. علل سیاسی مانند قیام‌های منسوب به شیعیان و رقابت امویان اندلس با حکومت‌های ادریسیان و فاطمیان و علل مذهبی مانند نفوذ مذهب مالکی و پیوند آن با سیاست و ارتباط تنگاتنگ فقهای مالکی با حاکمان، مهم‌ترین موانع بر سر راه اندیشه‌های شیعی بودند. این مقاله با اشاره به

* دکترای تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان و استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

** دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

*** استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

شرایط سیاسی و مذهبی اندلس در سال‌های نخستین ورود اسلام به آن‌جا، نقش

این دو عامل را در جلوگیری از نشر تشیع در اندلس بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: تشیع، اندلس، امویان اندلس، مذهب مالکی، ادریسیان، فاطمیان.

مقدمه

اندلس به عنوان غربی‌ترین منطقه سرزمین‌های اسلامی مورد توجه همه گروه‌ها و فرقه‌های اسلامی بود. شیعیان هم برای نفوذ در آن‌جا و نشر اندیشه‌های خود در میان ساکنان اندلس تلاش می‌نمودند. برخی از این تلاش‌ها در شکل قیام ظهور می‌کردند. به عنوان نمونه، قیام شقیّا بن عبدالواحد مکناسی^۱ علیه عبدالرحمن اموی (۱۳۸ - ۱۷۲ هـ.ق) که از سال ۱۵۱ تا ۱۶۰ هـ.ق ادامه یافت و مشکلات فراوانی برای حاکم اموی اندلس به وجود آورد. سرانجام حرکت وی با توطئه و ترور مکناسی سرکوب شد.^۲

حضور گسترده علویان و خاندان‌های طرفدار اهل بیت (علیهم‌السلام) در برخی شهرها، نشانی از فعالیت شیعیان برای ورود به اندلس است. حضور خانواده‌های علوی در برخی شهرها سبب شد مناطقی از شهر به آنان اختصاص یابد. چنان‌که در لبله، خانه‌های آنان به منازل الهاشمی معروف بود.^۳ این نام برگرفته از نام یکی از نوادگان امام جعفر صادق (علیه‌السلام) به نام هاشم بن حسین بن ابراهیم بن جعفر (علیه‌السلام) بود که به اندلس رفت و در این منطقه از لبله ساکن شد.^۴

یکی دیگر از خاندان‌های شیعی و مرتبط با اهل بیت (علیهم‌السلام) که به اندلس مهاجرت کردند، فرزندان قیس بن سعد بن عباده هستند که از همراهان ثابت قدم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و فرزندش، امام حسن (علیه‌السلام)، می‌باشند.^۵ ابن حزم از حضور خاندان سعد بن عباده و نسلی از فرزندان قیس و سعید، پسران سعد بن عباده در سرقسطه و شذونه خبر می‌دهد.^۶ هم چنین؛ برخی منابع از حضور آنان در قیام‌های ضد اموی اندلس حکایت

می‌کنند، مانند حسین بن یحیی بن سعد بن عبادۀ (د. ۱۶۷هـ. ق) در سال ۱۶۵ علیه عبدالرحمن داخل قیام کرد.^۷

نکته مهم، پای‌بندی این خاندان به تشیع بود، به طوری که تا سال‌ها بعد بر آن تأکید می‌کردند به عنوان نمونه، عبادۀ بن ماء‌السماء، شاعر شیعی دربار حمودیان که از نوادگان قیس بن سعد بن عبادۀ انصاری بود، ضمن اظهار تشیع، با افتخار از دشمنی اجدادش با بنی امیه یاد می‌کرد. او در یکی از اشعارش در بیان تشیع خود، به سابقه جدش، قیس بن سعد در همراهی با امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) و کینه معاویه از قیس به دلیل این وفاداری اشاره می‌نماید و با تحقیر از معاویه یاد می‌کند.^۸

در واقع، شیعیان برای حضور و تأثیرگذاری در اندلس با موانع و مشکلاتی رو به رو شدند و سختی‌های فراوانی را به جان خریدند. سرانجام آنها توانستند پس از مدت‌ها موفقیت‌هایی به دست آورند اما این موفقیت‌ها، قابل مقایسه با سرزمین‌های شرقی مانند عراق و ایران نبود.

عدم موفقیت شیعیان در اندلس دارای زمینه‌ها و عوامل گوناگونی بود که این مقاله از پرداختن به همه علل و عوامل پرهیز کرده است و در آن تنها به علل سیاسی و مذهبی که از اهمیت بیشتری برخوردار بودند توجه شده است؛ چنان که مایکل استنفورد در این باره و در بحث از برگزیدن علت می‌نویسد:

هنگامی که از علت یا علل می‌پرسیم، معمولاً نیازی به فهرست کاملی از

همه علل سهم نداریم، تنها آن علتی را می‌خواهیم که برای ما جالب است یا آن

که فایده‌ای در بر دارد.^۹

آن‌گاه که او درباره علیت در تاریخ سخن می‌گوید ضمن تقسیم آن به علل لازم و کافی، در توضیح علل کافی می‌نویسد:

هرگاه این نوع علت واقع شود، نتیجه همیشه به دنبال آن می‌آید. از طرف دیگر همین نتیجه ممکن است به شیوه‌های دیگر حاصل شود. اگر چنین باشد، آن علت کافی است، اما لازم نیست. در مورد هر رویداد و یا موقعیت تاریخی خاص می‌توانیم بپرسیم چه چیزی آن را پدید آورد (متمایز از این که «چه چیزی است که بدون آن این رویداد اتفاق نمی‌افتاد؟»)^{۱۰}

از این رو در این مقاله، با پذیرش این که علل و عوامل متعددی در جلوگیری از نشر تشیع در اندلس مؤثر بوده‌اند، مهم‌ترین آنها؛ یعنی علل سیاسی و مذهبی بررسی می‌شوند.

۱. عوامل سیاسی

اندلس در زمان امویان فتح شد و ساکنان آن از طریق امویان و کارگزاران آنها با اسلام آشنا شدند. امویان به دلیل دشمنی دیرینه با تشیع و علویان، تبلیغات ضد شیعی فراوانی در اندلس انجام دادند. تشکیل حکومت امویان اندلس، این دشمنی را شدت بخشید. آنها سیاست اجدادشان را بر ضد علویان در پیش گرفتند. در واقع، شکل‌گیری حکومت امویان در اندلس، زمینه را برای استحکام موانع در برابر نفوذ و گسترش اندیشه‌های شیعی در آن ناحیه فراهم کرد.

سقوط دولت امویان در شرق و قتل عام و سرکوب آنها به وسیله شاخه‌ای از بنی هاشم؛ یعنی عباسیان، کینه دیرینه آنان را نسبت به این گروه افزایش داد. به ویژه آن که عبد الرحمن اموی (۱۳۸ - ۱۷۲ هـ. ق) مؤسس حکومت امویان اندلس که پس از سال‌ها فرار، زندگی مخفیانه و تحمل رنج‌های فراوان توانست حکومت از دست رفته امویان را در نقطه‌ای دیگر از سرزمین‌های اسلامی احیا کند با قیام‌هایی رو به رو می‌شد که برخی از آنها منسوب به علویان و به نام آنها بود.

علاوه بر قیام‌ها، حکومت‌هایی منتسب به علویان در همسایگی اندلس شکل گرفت که در دشمنی حاکمان اموی این ناحیه با علویان و اندیشه‌های منسوب به آنان بسیار مؤثر بود. بنابراین در کنار سلطه سیاسی و فرهنگی امویان بر اندلس، قیام‌های متمایل به تشیع

و یا منسوب به گروه‌هایی که امویان، آنها را هم ردیف علویان می‌پنداشتند و رقابت امویان با حکومت‌های شیعی از موانع مهم سیاسی بر سر راه نفوذ اندیشه‌های شیعی در این سرزمین به شمار می‌روند.

۱.۱. قیام‌ها

از ابتدای شکل‌گیری حکومت امویان اندلس، عبدالرحمن داخل (۱۳۸ ° ۱۷۲) با قیام‌های متعددی رو به رو شد که برخی از آنها، منتسب به شیعیان و علویان بود و برخی از جانب عباسیان حمایت می‌شد که دشمن علویان بودند اما وابستگی نسبی هاشمی، آنان را از دیدگاه امویان در یک جبهه قرار می‌داد. در واقع، امویان از نخستین روزهای تشکیل حکومت در اندلس با حرکت‌هایی رو به رو شدند که دارای نشان‌هایی از تشیع بودند. انتساب این قیام‌ها به بنی هاشم با توجه به سابقه دشمنی میان آنها و امویان، در سخت‌کوشی حاکمان اموی اندلس برای سرکوب این قیام‌ها و مقابله با تشیع مؤثر بود. یکی از نخستین حرکت‌های شیعی را می‌توان در قیام عبدالله بن سعد بن عمار بن یاسر (د. ۱۴۳ هـ. ق) مشاهده کرد که از طرف یوسف فهری (د. ۱۴۲ هـ. ق) حاکم پیشین اندلس، فرماندهی یمنی‌ها را در برابر عبدالرحمن داخل بر عهده داشت. نبرد آنها به نوعی یادآور تقابل عمار یاسر و معاویه در نبرد صفین (سال ۳۸ هـ. ق) بود. به گفته برخی منابع، یوسف به همین دلیل و به سبب دشمنی بنی عمار با بنی امیه به دلیل شهادت عمار یاسر در نبرد صفین، به او اعتماد کرد.^{۱۱} سرانجام عبد الله بن سعد شکست خورد و در سال ۱۴۳ هـ. ق کشته شد.^{۱۲}

یکی دیگر از قیام‌هایی که در برابر عبدالرحمن شکل گرفت، قیام علاء بن مغیث جذامی (د. ۱۴۶ هـ. ق) بود که به نام عباسیان قیام کرد اما او که از جانب منصور (۱۳۶ ° ۱۵۸ هـ. ق) خلیفه عباسی تحریک و حمایت می‌شد شکست خورد.^{۱۳} این قیام به نام شیعه، یا یا حمایت از شیعیان نبود اما از آن جا که به وسیله عباسیان که هم ریشه با

علویان بودند و در عصر امویان در شام با هم در یک جبهه و علیه امویان قرار داشتند در سخت گیری امویان بر همه کسانی که مدعی حمایت از خاندان پیامبر ﷺ یا محبت به آنها بودند، بی تأثیر نبود.

قیام دیگری که در آن رگه‌هایی از تشیع دیده می‌شود در سال ۱۶۵ هـ. ق به وسیله فردی به نام حسین بن یحیی (د. ۱۶۷ هـ. ق) از نوادگان قیس بن سعد بن عباد (د. ۶۰ هـ. ق) در سرقسطه اتفاق افتاد.^{۱۴} جد او از شیعیان و سرداران و کارگزاران امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بود. عده زیادی از بربرهای مخالف امویان به او پیوستند اما سرانجام این قیام شکست خورد و حسین بن یحیی در سال ۱۶۷ هـ. ق کشته شد.^{۱۵} درباره مذهب او، گزارشی وجود ندارد اما با توجه به پیشینه قبیله و جد او، قیس بن سعد که از یاران و همراهان امیرالمؤمنین علیه السلام بود^{۱۶} و رفتار و مذهب افرادی از خاندان او در دوره‌های بعد در اندلس، احتمال گرایش شیعی او، زیاد است. هم‌چنین عباد بن ماء السماء (د. ۴۲۲ هـ. ق) شاعر عصر حمودیان از این خاندان و از نوادگان قیس بن سعد (د. ۶۰ هـ. ق) است.^{۱۷} که در اشعار خود در کنار تمجید از حاکمان حمودی، تشیع خود را بیان می‌کند و از سابقه جدش در همراهی با امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام یاد می‌کند. او یحیی حمودی (۴۱۲ هـ. ق) را پسر پیغمبر خطاب می‌کند و با تشبیه سخنان خود به عسل، خلوص خویش را در دوستی او، ریشه دار و تشیع خود را خالص می‌داند. او سپس به دوستی جدش، قیس بن سعد نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می‌کند و می‌گوید:

به همین خاطر پسر همد، کینه او را به دل گرفت.^{۱۸}

قیام شقی بن عبدالواحد مکناسی هم، از دیگر قیام‌های شیعی بود که خطر بزرگی برای حکومت عبدالرحمن داخل به شمار می‌رفت و در سال‌های ۱۵۱ تا ۱۶۰ هـ. ق ادامه یافت. او که ادعا می‌کرد فاطمی نسب است.^{۱۹} مشکلات فراوانی برای عبدالرحمن داخل به وجود آورد. منابع از پیوستن وجیه غسانی، فرمانده سپاه اموی به او خبر می‌دهند و در این باره

می نویسد:

حتی بعد از مرگ مکناسی، وی در راه او پایدار و به عهدش با او وفادار

ماند و سرانجام پس از جنگ‌های متعدد با عبد الرحمن کشته شد.^{۲۰}

قیام شقیاء، حکومت عبدالرحمن را با خطری جدی رو به رو کرد. بنابراین، امیر اموی پس از ناتوانی در سرکوب او، با توطئه در میان یارانش، او را در سال ۱۶۰ هـ. ق ترور کرد و به این قیام پایان داد.^{۲۱}

به هر حال، قیام‌های ضد اموی که برخی از آنها منسوب به علویان و تشیع و برخی دیگر به نام آنها بود، در کنار عوامل دیگر به ویژه خطری که از ناحیه حکومت‌های شیعی هم‌جوار امویان، آنها را تهدید می‌کرد، حاکمان اموی اندلس را در سرکوب اندیشه‌های شیعی و جلوگیری از نشر آن مصمم می‌کرد.

۱. ۲. مقابله با حکومت‌های شیعی

یکی دیگر از عوامل مؤثر در مخالفت امویان با تشیع، در تلاش آنها برای مقابله با حکومت‌های شیعی و رقیب آنها در مرزها مشاهده می‌شود. بی تردید شکل‌گیری دو حکومت علوی در شمال آفریقا و در همسایگی اندلس؛ یعنی ادریسیان در سال ۱۷۲ هـ. ق و سپس فاطمیان در سال ۲۹۸ هـ. ق و تلاش آنان برای نفوذ در اندلس، تأثیر فراوانی در دشمنی و مقابله امویان با فرهنگ و اندیشه شیعی داشته است.

شکل‌گیری حکومت‌های علوی و مُبلغ تشیع در شمال آفریقا، در نزدیکی قلمرو امویان، باعث رویارویی سیاسی این حکومت‌ها با امویان و به دنبال آن، حمله به باورها و اعتقادات دو طرف از سوی حاکمان و طرفداران آنها، شامل شاعران، کاتبان و مورخان می‌شد که در ادامه به مصادیقی از این موارد، اشاره خواهد شد.

پیدایش حکومت ادریسیان حسنی نسب در سال ۱۷۲ هـ. ق در مغرب اقصی، امویان را به تحرک بیشتر برای مقابله با این حکومت نوپا وادار کرد. حکومت ادریسیان، امکان مقابله با امویان اندلس را نداشت اما آنان این حکومت را خطری برای خود می‌دانستند.

فعالیت‌های امویان علیه ادریسیان، گواه این نکته است.^{۲۲} سرانجام بقایای حکومت تضعیف شده ادریسیان، به وسیله امویان از بین رفت.^{۲۳}

در سال‌های پایانی قرن سوم هجری در شمال آفریقا، تحول سیاسی دیگری شکل گرفت و حکومت فاطمیان بر پایه تعالیم شیعی در آن‌جا تأسیس شد که با ادعای نسب علوی و فاطمی، مدعی رهبری جهان اسلام بود. در مقابل این حکومت، نه تنها امویان اندلس که خلافت عباسی هم، احساس خطر می‌کرد. حکومت فاطمیان پس آن‌که قدرت خود را در مغرب تثبیت کرد به فکر توسعه نفوذ و قلمرو خود از شرق و غرب برآمد. شکل‌گیری این حکومت و اعزام افرادی از طرف آنان به اندلس^{۲۴}، امویان اندلس را در معرض تهدید قرار می‌داد. امویان به منظور مقابله با این خطر، تمام حرکت‌ها و جریان‌های متمایل به تشیع را سرکوب کردند و با آنچه بوی تشیع و طرفداری علویان از آن به مشام می‌رسید به شدت مقابله کردند. حتی عبدالرحمن ناصر (۳۰۰ ° ۳۵۰ هـ ق) پس از تشکیل حکومت فاطمیان و در رویارویی با ایشان، خود را امیرالمؤمنین نامید^{۲۵} و دستور داد در همه منبرهای اندلس، امیران شیعه را لعن کنند.^{۲۶}

در این دوران، جریان‌های ضد شیعی و مخالف علویان، تقویت می‌شدند و بسیاری از نویسندگان و شاعران با استفاده از شرایط موجود و به امید دستیابی به منافعی در دربار امویان و برای رضایت آنان، مطالب و اشعاری در راستای سیاست امویان ارائه می‌کردند. چنان‌که عبدالملک بن حبیب (د. ۲۳۸) برای خوش‌آمد امیر اموی در اشعاری، او را به برپایی شادی و جشن در روز عاشورا تحریک کرد.^{۲۷} هم‌چنین، ابن عبد ربّه^{۲۸} در شعری از معاویه به عنوان خلیفه چهارم یاد کرد و نامی از امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) نبرد که با پاسخ تند فاطمیان روبه رو شد.^{۲۹}

بنابراین عوامل سیاسی، نقشی تأثیر گذار در جلوگیری از نشر باورهای شیعی در اندلس داشتند. قیام‌هایی با رنگ و بوی علوی و یا با نشانه‌هایی از تشیع در آغاز حکومت

عبدالرحمن داخل از یک سو و شکل گیری حکومت‌های شیعی در کنار مرزهای آنان از سوی دیگر، امویان را در مقابله سریع با تشیع مصمم کرد. با توجه به آن که حکومت‌های شیعی به ویژه فاطمیان از هر فرصت و ابزاری برای ورود به اندلس و ترویج افکار خود استفاده می‌کردند، امویان نیز در تلاش بودند تا راه را بر شیعیان ببندند و هر آنچه بوی تشیع از آن به مشام می‌رسید با مقابله و سرکوب شدید آنان رو به رو می‌شد.

۲. عوامل مذهبی (استقرار مذهب مالکی در اندلس)

یکی دیگر از دلایل عدم گسترش تشیع در اندلس، انتشار و رسمی شدن مذهب مالکی با حمایت امویان در آن سرزمین بود. این مذهب با حمایت عبدالرحمن (۱۳۸ - ۱۷۲ هـ. ق) وارد اندلس گردید و فرزند او هشام بن عبدالرحمن (۱۷۲ - ۱۸۰ هـ. ق) مردم را به عمل بر اساس آن وادار کرد. او دستور داد قضاوت و فتوای فقهی بر اساس مذهب مالکی باشد.^{۳۰}

حمایت امویان از مذهب مالکی به اندازه‌ای بود که در برخی دوره‌ها، فقهای مالکی نقش مهمی در سیاست و حکومت اندلس داشتند. یحیی بن یحیی لیشی (د. ۲۳۴ هجری) معروف به عاقل الاندلس،^{۳۱} یکی از کسانی است که نقش مهمی در نشر مذهب مالکی بر عهده او بود. او علاوه بر پایگاه اجتماعی، جایگاه ویژه‌ای نزد حاکمان داشت و به اندازه‌ای در حکومت و اجتماع اندلس تأثیر گذار بود که ابن عبدربه درباره او می‌گوید:

حاکم و مردم نظر او را می‌پذیرفتند.^{۳۲}

مقدسی درباره نقش گسترش مذهب مالکی در افول سایر مذاهب در اندلس می‌نویسد:

ساکنان اندلس می‌گویند ما به غیر از کتاب خدا و موطأ مالک چیزی نمی‌شناسیم. آنان اگر بر فردی حنفی یا شافعی دست یابند، او را تبعید می‌کنند و اگر یک نفر شیعی یا معتزلی یا مانند این‌ها بیابند، او را می‌کشند.^{۳۳}

در واقع، نوعی اتحاد و رابطه دو جانبه، میان فقهای مالکی و حکومت اندلس دیده

می‌شود، همان‌گونه که فقهای مالکی، حکومت اموی را تأیید می‌کردند، امویان اندلس هم، مذهب مالکی و فقهای آن را حمایت می‌نمودند و بر مخالفان مذهبی آنان سخت می‌گرفتند. چنان که حاکم اموی در فرمانی به وزیر خود، عیسی بن فطیس، مذهب مالک را برترین مذهب معرفی می‌کند و ضمن دستور به پیروی از آن، مخالفان آن را تهدید می‌کند و از برخورد شدید با هر کسی که با فتوا یا غیر آن به مخالفت با این مذهب برخیزد، خبر می‌دهد.^{۳۴}

مخالفت فقهای مالکی بر تمام مخالفان مذهبی به ویژه شیعیان اعمال می‌شد. این دشمنی در مخالفت با شخصیت‌های شیعی یا متهم به تشیع و یا بیان مسائلی بر خلاف باورهای شیعی دیده می‌شود. به عنوان نمونه، عبدالملک بن حبیب (م. ۲۳۸ هـ. ق) از فقیهان ضد شیعی اندلس بود که اشعار او، خطاب به عبدالرحمن اوسط (۲۰۶ ° ۲۳۸ هـ. ق) درباره عاشورا و جشن و شادی در آن،^{۳۵} بیانگر دشمنی او با شیعیان است. عنوان «خلیفه راشد» برای معاویه از سوی ابن عبدربه^{۳۶} (۲۴۶ ° ۳۲۸ هـ. ق) در همین راستا بود.

ابن ازرق حصنی^{۳۷} (د. ۳۸۵ هـ. ق) یکی دیگر از محدثان دربار اموی بود که احادیثی برخلاف عقیده شیعه مطرح می‌کرد که از جمله آنها، حدیثی درباره مهدی بود که از پیامبر ﷺ نقل می‌کرد:

انه لا مهدی الا عیسی بن مریم^{۳۸}

این نکته را یکی دیگر از موالی امویان به نام الدانی (د. ۴۴۴ هـ. ق) در کتاب خود مطرح می‌کند و بابی را به آن اختصاص می‌دهد وی در همین رابطه، یک باب را به عمر بن عبدالعزيز اختصاص می‌دهد.^{۳۹} این در حالی است که مهدی به اعتقاد تمام مسلمانان از نسل رسول الله ﷺ است.^{۴۰} کاربرد این نظریه و طرح روایت‌هایی این چنین درباره مهدی و مهدویت، زمانی بهتر معلوم می‌شود که بدانیم اندیشه مهدویت در میان فاطمیان،

جایگاه ویژه‌ای داشته است و برخی خلفای فاطمی ملقب به عنوان مهدی بودند.^{۴۱}

فقه‌های مالکی اندلس با متهم کردن مخالفان خود به کفر، بدعت و زندقه، آنان را از میان برمی‌داشتند و نکته مهم آن که واژه اهل بدعت را در مواردی بر شیعیان اطلاق می‌کردند. چنان که ابن سهل اندلسی^{۴۲} (د. ۴۸۶ هـ. ق) در یک تقسیم بندی، بدعت‌گزاران را دو دسته می‌داند و در این باره می‌نویسد:

یک دسته شیعیان افراطی و غالی که علی را در حد خدایی یا پیامبری بالا برده‌اند و اینان را می‌توان تکفیر کرد^{۴۳} و دسته دوم از شیعیان کسانی هستند که به تمجید علی علیه السلام و فرزندان او پرداخته و او را بهترین مردم و امام می‌دانند و معتقدند که اطاعت از او اطاعت از خدا و نافرمانی او نافرمانی خداوند است و فرزندان او نیز چنین مقامی دارند. اینان در گمراهی و دوری از حق به سر می‌برند و از سنت و جماعت خارج شده‌اند.^{۴۴}

کلمات و تقسیم بندی ابن سهل به خوبی معلوم می‌کند که مراد او از اهل بدعت و زندقه، شیعیان هستند و این را از شرح حال و سرانجام متهمان به زندقه در اندلس به خوبی در می‌یابیم. ابوالخیر شیعی معتقد به برتری امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بر خلفا بود و حکومت بنی امیه را بر حق نمی‌دانست. هنگامی که او از فردی که از شرق به اندلس رفته بود، پرسید که چه کسانی بیشترند علویان یا عثمانی‌ها یا بکری‌ها؟ آن فرد در پاسخ گفت که در زمان حاضر، علویان برتر و بیشترند. این جا، ابوالخیر به او گفت:

حق ظاهر و آشکار شده است.^{۴۵}

هم‌چنین از او نقل می‌شود که می‌گفت:

اگر نه شمشیر علیه بنی امیه باشد شمشیر من، دهمین آنها خواهد بود.^{۴۶}

ابوالخیر از جانب دشمنان سیاسی و مذهبی، متهم به کفر، بدعت و زندقه شد. عده‌ای

از فقهای مالکی آن سرزمین بر زندیق بودن او شهادت دادند و او را متهم به سب صحابه و اشخاصی چون ابوبکر و عمر کردند و این که او، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله، شایسته‌تر برای این مقام می‌داند.^{۴۷} این اتهامات همراه با مخالفت او با حکومت امویان سبب شد، به اعدام محکوم شود.^{۴۸}

به هر حال، امویان موفق شدند تا حدود زیادی از نشر اندیشه‌های شیعی جلوگیری کنند. آنان برخی تند روی های امویان شرق مانند ناسزاگویی به امام علی علیه السلام را انجام ندادند و از برخی اعمال افراطی اجداد خود دست کشیدند و تا حدود زیادی معتدل شدند اما دشمنی امویان با تشیع و اهل بیت علیهم السلام که به عنوان سیاست رسمی آنها معرفی می‌شد به جامعه و دانشمندان سرایت کرد و برخی شاعران و دانشمندان برای رضایت حاکمان بنی امیه، سخنانی ناروا بر زبان جاری می‌کردند.

چنان‌که ابن عبدربه با وجود باور خود که در عقدالفرید منعکس شده است و حتی برخی درباره او، گمان تشیع برده‌اند^{۴۹}، برای رضایت خلیفه اموی در شعر تاریخی خود، خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را انکار می‌کند و معاویه را چهارمین فرد از خلفای راشدین معرفی می‌کند.^{۵۰} هم چنین، یکی دیگر از شاعران اندلسی به نام عباس بن ناصح برای رضایت حاکم اموی در شعری خطاب به عبدالرحمن دوم، او را وارث عدل بعد از چهار نفری می‌شمرد که با رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز و با عثمان به پایان می‌رسید.

محمد بن احمد بن قادم قرطبی (د. ۳۸۰ هـ. ق) نیز، علاوه بر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، درباره امام حسن علیه السلام هم انتقاد می‌کرد.^{۵۱} یکی دیگر از کسانی که بر ضد تشیع موضع گیری می‌کرد، ابن ازرق حِصنی اموی بود که در سفر به مغرب به وسیله فاطمیان دستگیر گردید و به مدت سه سال زندانی شد. او پس از آزادی نزد مستنصر اموی رفت و بر ضد فاطمیان و اعتقادات آنها به نقل حدیث پرداخت.^{۵۲}

یکی از مظاهر تضاد امویان اندلس با تشیع، جشن روز عاشورا بود. برخی از اهل سنت

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال چهاردهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۵۶

پیامدهای اجتماعی حضور مسلمانان در آندلس

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۵

تاریخ تأیید: ۹۳/۲/۱۲

محمدعلی چلونگر *

پروین اصغری **

در واپسین سال‌های سده نخست هجری، مقارن با دهه اول سده هشتم میلادی، دروازه‌های اندلس به وسیله فاتحان مسلمان گشوده شد و این سرزمین در مدت هشت قرن حکومت مسلمانان به مکانی برای شکوفایی تمدن اسلامی تبدیل شد. تمدن اسلامی که با مهیا کردن شرایط لازم برای همزیستی مسالمت‌آمیز ملت‌های مختلف و تساهل و تسامح فکری، ظرف جمعیت تمدن‌های ایرانی، هندی و رومی گردیده بود، اکنون به سرزمینی جدید با مختصات خاصی وارده شده بود. جاذبه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی سبب شد مسیحیان اندلس با وجود حفظ آیین خویش، به آداب و رسوم مسلمانان گرایش پیدا کنند. مسلمانان نیز با ایجاد فضای زندگی مسالمت‌آمیز، شرایط مناسبی را برای تعامل در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و اجتماعی فراهم کردند. این پژوهش می‌کوشد پیامدهای اجتماعی حضور مسلمانان در اندلس را در

* دانشیار تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان.

** کارشناس ارشد تاریخ اسلام.

محورهای زیر مورد بررسی قرار دهد: نظام خانوادگی، پوشش، تغذیه و شیوه پذیرایی، بهداشت و اجرای آداب و رسوم مذهبی.

واژه‌های کلیدی: اسپانیا، اندلس، مسیحیان، تاریخ اجتماعی، تمدن اسلامی

مقدمه

اسپانیا یکی از سرزمین‌های مفتوحه اسلامی بود که به واسطه حضور طولانی‌مدت مسلمانان در قرون میانه، در معرض اثرپذیری گسترده‌ای از مختصات فرهنگی و اجتماعی اسلام قرار گرفت. حتی می‌توان یکی از علل رشد و پیشرفت فرهنگ و تمدن اسپانیا نسبت به سایر دولت‌های اروپایی را همین تأثیرپذیری از اسلام دانست. در این نوشتار پس از بررسی تعاملات اجتماعی مسلمانان و مسیحیان به اثبات این فرضیه می‌پردازیم که در فرآیند مناسبات اجتماعی و فرهنگی میان پیروان دو آیین اسلام و مسیحیت، تأثیر مسلمانان بر مسیحیان به مراتب بیشتر بوده است.

از این‌رو چشم‌اندازهای این مبحث در موارد پیش‌رو ارائه خواهد شد: بررسی میزان تأثیرپذیری متقابل مسلمانان و مسیحیان اندلس در زمینه‌های مختلف حیات اجتماعی؛ تعیین نقش و جایگاه آداب و رسوم ایرانیان در حیات اجتماعی مردم اندلس؛ نحوه برخورد افکار عمومی اهالی اندلس در جریان کلی‌گرایی به تمدن اسلامی و پذیرش اساسنامه جدید خانواده؛ علل تسامح و مدارای حاکمان مسلمان نسبت به قوم مغلوب در اسپانیا و میزان تسامحی که بعدها در دوران تسلط مسیحیان نسبت به مسلمانان این دیار ابراز شد. پیرامون تاریخ سیاسی جریان فتح اندلس و ادوار حکومت اسلامی در این سرزمین، منابع به تفصیل به بحث و بررسی پرداخته‌اند. بی‌شک بررسی تأثیرهای فرهنگی و اجتماعی حاصل از برخورد دو ملت مسیحی و مسلمان در یک جامعه اروپایی قرون وسطایی دارای اهمیت فراوان است. از آن‌جا که تاریخ در دوره معاصر، بیشتر گرایش اجتماعی پیدا کرده است حتی می‌توان این اهمیت را صد چندان دانست و با سوق دادن پژوهش‌ها به سمت و سوی آن، گام‌های ابتدایی را برای ورود تاریخ به این عرصه

برداشت. در زمینه تعاملات فرهنگی مسیحیان و مسلمانان اندلس تحقیقات و بررسی‌هایی صورت گرفته است اما پیرامون تعاملات اجتماعی به‌ندرت و به‌صورت پراکنده اشاره شده است. تنها منبع مهم در این زمینه، کتاب گزارش زندگی در اسپانیای اسلامی تألیف خسوس گروس است که از نگاه یک مستشرق به این مسئله می‌نگرد. هر چند دیگر منابع اشاره‌های کوتاه و پراکنده‌ای به این موضوع داشته‌اند، به نظر می‌رسد پژوهش در این موضوع به صورت کامل انجام نشده است.

در بین منابع متقدم، سفرنامه‌ها بیش از دیگر منابع به ترسیم اوضاع اجتماعی اندلس در عصر حضور مسلمانان می‌پردازند. از این رو در این پژوهش به صورت *صورة الارض* ابن‌حوقل توجه ویژه‌ای شده است. از میان مورخان متقدم، مورخانی مانند مقرئ تلمسانی نویسنده *نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب*، ابن قوطیه نویسنده *تاریخ فتح اندلس* و محمد عبدالله عنان نویسنده *تاریخ دولت اسلامی در اندلس*، بیش از دیگران به وضعیت اجتماعی مردم اندلس توجه نشان داده‌اند. هم‌چنین در میان آثار تحقیقی که به صورت کلی، نیم‌نگاهی به وضعیت اجتماعی اندلس در عصر حضور مسلمانان دارند، می‌توان به کتاب *هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا* تألیف ایگناسیو اولاکوئه و *میراث اسپانیای اسلامی* نوشته جیوسی اشاره کرد.

نگاهی کوتاه بر تاریخ اندلس^۱ از فتح تا سقوط (۹۲ق/۷۱۱م - ۸۹۷ق/۱۴۹۲م)

پیش از ورود به بحث تعاملات اجتماعی مسلمانان و مسیحیان اندلس، لازم است نگاهی گذرا به تاریخ حضور مسلمانان و حکومت‌های اسلامی در این سرزمین داشته باشیم. اسپانیا در سال ۹۲ق/۷۱۱م در پی شکست رودریک،^۲ پادشاه ویزیگوتی از سپاه مسلمانان با فرماندهی طارق بن زیاد به تصرف مسلمانان درآمد.^۳ و به‌مدت هشت قرن، عرصه حکمرانی آنان گردید. تاریخ اندلس از فتح تا خروج مسلمانان، شش دوره حکمرانی را پشت سر نهاد که به شرح زیر است:

۱. عصر والیان (۹۲ ق/ ۷۱۱ م- ۱۳۸ ق/ ۷۵۶ م): از فتح اسپانیا تا روی کار آمدن امویان اندلس، والیانی چون عبدالعزیز بن موسی، سمح خولانی و عبدالرحمان غافقی از جانب خلافت اموی شام، اندلس را اداره می‌کردند.

۲. دوره امویان اندلس (۱۳۸ ق/ ۷۵۶ م- ۴۲۲ ق/ ۱۰۳۱ م): با قدرت‌یابی آل عباس و انقراض امویان شام، عبدالرحمان بن معاویه، یکی از بازماندگان تسویه حساب خونین عباسیان با خاندان اموی به مغرب گریخت و در اندلس حکومت امویان اندلس را بنیان نهاد.^۴

۳. عصر ملوک الطوائفی (۴۲۲ ق/ ۱۰۳۱ م- ۴۷۹ ق/ ۱۰۸۶ م): شامل شماری از دولت‌های کوچک و کم‌دوام بود. این دولت‌ها با وجود بنیان متزلزل سیاسی- نظامی و ضعف روحیه دینی و میهنی از میراث مادی- مدنی قوی برخوردار بودند.^۵

۴. دوره مرابطون (۴۷۹ ق/ ۱۰۸۶ م- ۵۴۳ ق/ ۱۱۴۸ م): امرای طوائف در برابر حمله‌های پادشاه قشتاله از حاکم مرابطی مراکش، یوسف بن تاشفین یاری خواستند. یوسف پس از شکست آلفونسو، با آگاهی از ضعف ملوک الطوائف، شرایط را برای سیطره بر اندلس مناسب دید. بنابراین حکومت آنان را ساقط کرد و اندلس را به قلمرو مرابطين اضافه کرد.^۶

۵. دوره موحدون (۵۴۳ ق/ ۱۱۴۸ م- ۶۳۲ ق/ ۱۲۳۴ م): ابن تومرت مؤسس این دولت با تسلط بر مرابطون، حکومت موحدون را تأسیس کرده. این دوره مقارن با فعالیت‌های مسیحیان برای بازپس‌گیری اسپانیا بود.^۷

۶. حکومت خاندان بنی‌نصر (۶۳۲ ق/ ۱۲۳۴ م- ۸۹۷ ق/ ۱۴۹۲ م): با برچیده‌شدن بساط موحدون، محمد بن بنی‌نصر (ابن‌احمر) دولتی در غرناطه بنیان نهاد که بیش از دو قرن و نیم، غروب اسلام در اندلس را به تعویق انداخت. این دولت که از نخستین روز تأسیس، همواره با تهدید پادشاه قشتاله مواجه بود به دلیل اختلاف‌های داخلی تضعیف شد و در نهایت با اتحاد و ازدواج ایزابلا،^۸ ملکه قشتاله^۹ و فردیناند،^{۱۰} پادشاه آراگون^{۱۱} سقوط کرد.^{۱۲} پس از آن، شرایط دشوار و رنج‌آور زندگی مسلمانان سبب بروز انقلاب بزرگی در سال ۹۷۶ ق/ ۱۵۶۸ م گردید که اخراج کلی مسلمانان از اندلس و مصادره اموال ایشان را در پی

داشت.^{۱۳} با خروج مسلمانان از اسپانیا، فروغ تمدنی که به مدت چند قرن، تابش آن اروپای قرون وسطا را به اعجاب برانگیخت به خاموشی گرایید.

تعاملات اجتماعی مسلمانان و مسیحیان

فتح اسلامی اندلس، سرآغاز دوران تازه‌ای از تحول و تکامل در نظام اجتماعی این سرزمین بود؛ زیرا در زمان گوت‌ها مردم اسپانیا تحت حکومت اقلیتی متشکل از اشراف غیرمذهبی و اشراف کلیسایی مجبور بودند رفتار پرنخوت و مفاهیم اخلاقی و اعتقادی این اقلیت را که هیچ سختی با آداب و رسوم اجدادی ایشان نداشت، تحمل کنند.^{۱۴} اسلام در چنین وضعیتی به اسپانیا وارد شد. مسلمانان با همراه داشتن پیام همزیستی مسالمت‌آمیز میان مذاهب و اقوام مختلف و خودداری از انهدام مظاهر فرهنگ و تمدن گذشته این سرزمین، زمینه را برای شکوفایی تمدن عربی- اسلامی آماده ساختند. در این جریان، شاهد تعاملات اجتماعی میان مسیحیان و مسلمانان هستیم.

پیامدهای حضور مسلمانان در اندلس در نظام خانوادگی

نظام خانوادگی در ادوار مختلف اسپانیای اسلامی به طور یکسان نبود. در ابتدای امر و در طول دوران حکومت امویان اندلس، مردسالاری بر روابط خانوادگی سایه افکنده بود. هم‌چنین نظام چند همسری حاکم بود. اختیار چندهمسر، مسئله‌ای نبود که با ورود اسلام بر مردم اسپانیا تحمیل گردد؛ زیرا در اوایل قرن هشتم میلادی افکار عمومی اسپانیا نسبت به برخی آداب و رسوم خانوادگی نظری مساعد داشت. یهودیان ساکن اندلس به تعداد زوجات اعتقاد داشتند و حواریون و رسولان مسیح اغلب دارای همسر بودند.^{۱۵} این نظر مساعد در حقیقت ملهم از آیین ترکیبی آریانیسم^{۱۶} بود. بنابراین در جریان گرایش به افکار عربی- اسلامی، پذیرش اساسنامه جدید خانواده همراه با اجبار یا کوشش بسیار نبود؛ زیرا جامعه، رسم تعدد همسر را بدون احساس انزجار پذیرفت. هرگاه هرگونه نوآوری با آداب و رسوم سنتی یک جامعه در تضاد باشد، حس انزجار و عواقب ناگواری را به همراه خواهد

داشت. در زمینه نظام خانواده، اسلام تنها نقش تأیید این سنت را برعهده داشت. در ایام اولیه حکومت مسلمانان، تأثیر فرهنگ اسلام بر اوضاع و احوال زنان اندلس تا حد زیادی به چشم می‌خورد مواردی مانند رعایت حجاب، عدم خروج از منزل جز در موارد لزوم مثل رفتن به مسجد و حمام، عدم معاشرت با مردان و منع حضور در ضیافت و مراسم‌های بزرگ تا حد زیادی آزادی را از ایشان سلب می‌کرد اما به سبب وجود ریشه‌های فرهنگ رومی در این سرزمین و با گذشت زمان، به‌تدریج از انعطاف‌ناپذیری نظام حاکم کاسته شد و هم‌زمان با حکومت ملوک الطوائف و مرابطون، دوران مردسالاری عهد امویان اندلس خاتمه یافت. اکنون دیگر زنان مانند قبل مقید به حفظ حجاب نبودند و در ادامه تحصیل، معاشرت با مردان و حضور در مجامع عمومی مانعی نداشتند.^{۱۷}

آن‌چه در نظام خانوادگی اندلس، بیش از همه حکایت از تأثیر متقابل مسیحیان و مسلمانان دارد، مسئله ازدواج است؛^{۱۸} زیرا مسلمانان با هدف هم‌زیستی مسالمت آمیز با زنان بومی اندلس ازدواج کردند. نخستین کسی که به این کار اقدام کرد فرزند فاتح اندلس، عبدالعزیز بن موسی بود که با اخیلون،^{۱۹} ملکه اسپانیا و بیوه رودریک ازدواج کرد.^{۲۰} این کار وی از سوی فرماندهانش تکرار شد. به‌عنوان نمونه می‌توان از ازدواج زیاد بن نابغه تمیمی با دختر یکی از امرای ویزیگوت، عبدالجبار بن نذیر با دختر تدمیر و عیسی بن مزاحم با ساره گوتی یاد کرد.^{۲۱} حتی مسلمانان نسل بعد خواهان همسرانی از نژاد اروپایی بودند و اغلب با زنانی که در شمال اسپانیا به‌اسارت می‌گرفتند، ازدواج می‌کردند.^{۲۲} علاوه بر این در قرطبه، پیروان فردی به‌نام جوینیانوس^{۲۳}، زناشویی با غیرمسیحیان را مجاز می‌شمردند که این امر، وصلت زنان مستعرب^{۲۴} با مسلمانان را آسان‌تر کرد.^{۲۵}

همسرگزینی مسلمانان از بین مردم اسپانیا سبب شد که در طی چند نسل، کسانی چون خلفای اموی که از نظر نژاد عرب خالص بودند با اهالی اسپانیا هم‌خونی یابند.^{۲۶} چنان‌که هشام بن حکم از مادری باسکی به‌نام Aurora در زبان اسپانیولی به معنای سپیده صبح و عبدالرحمان بن منصور از مادری مسیحی که دختر سانچو گارسیای دوم، پادشاه ناوارا بود، متولد شدند.^{۲۷} بر اثر ازدواج با زنان بومی بعد از طی چهار نسل، خون

عربی به نسبت زیادی با سایر نژادها آمیخته شد. کنیزداری و فراوانی بردگان و اسیران جنگی در این اختلاط خونی مؤثر بود. برخی معتقدند مسلمانان اسپانیا که ملقب به مور بودند به نسبت قابل ملاحظه‌ای خون اسپانیولی داشتند.^{۲۸}

پس از سقوط امویان اندلس و آغاز دوره ملوک الطوائفی، مسئله ازدواج مسیحیان و مسلمانان از حوزه حکمرانی مسلمانان فراتر رفت و براساس اهداف سیاسی، پیوندهای زناشویی میان فرزندان حاکمان ملوک الطوائف و پادشاهان کاستیل و آراگون بسته می‌شد. به‌عنوان نمونه می‌توان از ازدواج زائده دختر معتمد بن عباد، حاکم اشبیلیه با آلفونس ششم یاد کرد.^{۲۹} همچنین ولاده، معشوقه معروف ابن‌زیدون شاعر که حاصل ازدواج خلیفه مستکفی و کنیزی مسیحی بود،^{۳۰}

همچنین، گسترش بازارهای برده و کنیز، عامل دیگری بود که در گزینش همسران مسیحی از سوی مسلمانان نقش مهمی داشت. اعراب به خرید کنیزکان گالیسیایی، کاتالونیایی و امثال آنها علاقه داشتند اما به دلیل بالا بودن قیمت این کنیزان، ازدواج با آنها پدیده‌ای نادر بود و فقط تعداد کمی از اعراب قادر به خرید آنها بودند.^{۳۱} خرید کنیز معامله آسانی نبود، بلکه این خرید باید با حضور قاضی و روحانی صورت می‌گرفت و تمامی معایب و ویژگی‌های زن در نظر گرفته می‌شد و ثبت می‌گردید. زنان مسیحی براین باور بودند که در دربار اموی اندلس، آزادی بیشتری نسبت به دربار عباسی بغداد دارند و از سوی دیگر، جوانان عرب ترجیح می‌دادند مادر فرزندان‌شان از نژاد اروپایی باشد.

یکی از پی‌آمدهای این پیوندهای زناشویی، تشکیل خانواده‌هایی بود که با وجود فقط اسامی اجداد عرب خویش، در نژاد عرب خالص نماندند و با نژاد اسپانیایی مخلوط شدند. به‌نسبت ازدیاد اسامی عربی، میزان خون اصیل عربی کاهش یافت. پس تصور صحیحی نیست اگر تمامی مسلمانان اسپانیا را عرب و تمام مسیحیان آن سرزمین را رومی و گوتیک بدانیم. پی‌آمد دیگر این ازدواج‌ها، تأثیرپذیری از فرهنگ گوتی بود، مانند عبدالعزیز بن موسی که از شدت علاقه به اجیلون، نشانه‌های شاهان گوت را به‌کار می‌برد و حتی احتمال می‌رفت که تحت تأثیر همسرش، مسیحی شود.^{۳۲} این رفتار وی سبب خشم

اعراب و قتل وی گردید.^{۳۳} برخی مدعی هستند او به سبب سرپیچی از خلافت بغداد و ادعای استقلال، بنا به فرمان خلیفه سلیمان بن عبدالملک به قتل رسید. برخی نیز معتقدند که به دست بیگانگان به قتل رسید و قاتلان او به امر خلیفه مجازات شدند.^{۳۴} البته با در نظر گرفتن کینه سلیمان نسبت به پدر عبدالعزیز، موسی بن نصیر، دشمنی وی با پسر موسی دور از انتظار نیست.

همچنین یکی از علل سقوط دولت بنی نصر غرناطه را نزاع میان همسر رومی و همسر عربی امیر بنی نصر، ابوالحسن علی الغالب بالله می‌دانند.^{۳۵} دو همسر ابوالحسن علی الغالب بالله، یکی دختر عموی وی معروف به عایشه و دیگری زنی مسیحی به نام ثریای رومی، نقش مهمی در اوضاع سیاسی و اجتماعی دولت بنی نصر داشتند. در آن هنگام، سران دولت دو دسته شدند؛ دسته‌ای ملکه قانونی و دو پسرش، محمد و یوسف را تأیید می‌کردند و دسته‌ای حامی سلطان و سوگلی وی بودند. در نهایت ثریا توانست سلطان را به طرد ابوعبدالله محمد، پسر عایشه وادارد. ملکه عایشه ابتدا کوشید به یاری هوادارانش به خصوص خاندان نیرومند بنی سراج، اوضاع قصر را به سود خویش و دو پسرش تغییر دهد ولی دریافت که سلطان قصد هلاکت آنان را دارد. از این رو به همراه پسرانش از قصر الحمراء گریخت. ابوعبدالله محمد توانست در وادی آتش ظاهر گردد و جماعتی را گرد خویش جمع کند.^{۳۶}

در بین پیوندهای زناشویی مسلمانان و مسیحیان اندلس، ازدواج مسلمانان با دختران جلیقیه^{۳۷} بیشتر دولت‌های اسلامی اندلس را آسیب‌پذیر ساخت؛ زیرا اهالی این منطقه با مسلمانان دشمن بودند.^{۳۸} این ازدواج‌ها پای فرزندان امرای مسیحی شمال را به حوزه حکمرانی مسلمانان باز کرد که تضعیف مسلمانان و سقوط امویان اندلس را به همراه داشت.^{۳۹} آن‌چه بیان گردید بیشتر به آثار نامطلوب این پیوندها اشاره می‌کرد و این سبب نمی‌شود آثار مثبت آن را از نظر دور کنیم؛ زیرا به همان میزان که مسلمانان تحت‌تأثیر فرهنگ اسپانیایی قرار گرفتند، زنان و مردان مسیحی که با مسلمانان ازدواج می‌کردند، جذب آیین و تمدن اسلامی می‌شدند.

پیامدهای حضور مسلمانان در اندلس در نوع پوشش

جنبه دیگری از زندگی اجتماعی که می‌توانست نشان‌دهنده هم‌زیستی مسلمان و مسیحی در اندلس باشد، نوع پوشش آنان بود. در این زمینه هر دو طرف از یکدیگر تأثیر پذیرفتند. قبل از هر چیز باید بدانیم پنبه از فرآورده‌های مهم کشاورزی اندلس بود؛^{۴۰} که با اصلاح روش آبیاری آن به وسیله مسلمانان، تولید آن فراوان شد و زمینه رونق صنایع نساجی را مهیا کرد. از آن پس، کارخانه‌های نساجی بسیار فراوان شدند. چنان‌که در شهر طلیطله (تولدو)، پنجاه کارخانه پارچه‌بافی دایر بود و در برخی شهرها مثل المریه،^{۴۱} پارچه‌های گران‌قیمت ابریشم و حریربافته می‌شد.^{۴۲} صنعت نساجی اندلس در عصر ملوک الطوائف به اوج رسید^{۴۳} و تولید پارچه‌های حریر، پنبه‌ای، پشمی و قلاب‌دوزی، فرش، انواع پتو و پوستین‌های تهیه شده از پوست سمور به حدی رسید که علاوه بر بازار داخلی به کشورهای اروپایی، آفریقایی و آسیایی صادر می‌شد.^{۴۴} صدور پارچه‌های نفیس اندلس به سایر کشورهای اروپایی نه تنها بر پوشش آن ملل تأثیر گذارد، بلکه کارگاه‌های پارچه بافی در آن دیار برپا شد.^{۴۵}

در زمینه شناخت و بررسی نوع پوشش در اندلس باید به روند تکاملی آن در گذر زمان توجه کرد. این روند نتیجه عملکرد حاکمان مسلمان در ادوار مختلف بوده است. نوع پوشش در دوران امویان، حکایت از وضع مساعد اقتصادی جامعه اندلس دارد؛ زیرا حاکمانی چون عبدالرحمان اول، هشام بن حکم و به خصوص عبدالرحمان سوم علاوه بر توجه به آبادانی و رفاه، رفتاری همراه با مدارا و تسامح در زمینه‌های مختلف اجتماعی مانند نوع پوشش داشتند.^{۴۶}

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که در دوران حکومت امویان، حفظ شئونات اسلامی برای زنان لازم بوده است، از این رو زنان، لباس‌هایی بلند از رنگ روشن با جنس‌های مختلف، همراه با نیم‌تنه می‌پوشیدند.^{۴۷} در دوران ملوک الطوائف چنان‌چه پیش از این بیان شد، روحیه دینی تضعیف گردید و یکی از پی‌آمدهای این امر، رواج آزادی و کاهش محدودیت زنان در نوع پوشش بود. این امر ریشه در دوره امویان داشت؛ زیرا در

این دوره با وجود ضرورت حفظ شئون اسلامی به وسیله زنان مسلمان، بیشتر زنان بومی اندلس، نیمه عریان یا با لباس‌های بدن‌نما در اماکن عمومی حاضر می‌شدند و حاکمان اموی بر اساس آزادی اجتماعی که مقرر کرده بودند، مانع آنان نمی‌شدند. برخی پوشش آزاد زنان را یکی از عوامل تهرش^{۴۸} می‌دانند.^{۴۹} در این موارد، فرهنگ اروپایی بر زنان مسلمان تأثیر گذاشت و این امر بیشتر در دوران ملوک الطوایف به چشم می‌خورد. پس از آن در دوره مرابطون، سخت‌گیری بر نوع پوشش زنان گزارش نشده است. با روی کار آمدن حکومت موحدون که براساس اندیشه دینی شکل گرفته بود به مسئله حجاب و پوشش توجه شد. گزارش شده است که ابن تومرت مؤسس این دولت در زمانی که هنوز موحدون تأسیس نشده بود، وقتی صوره، خواهر امیر علی بن یوسف مرابطی را دید که بی نقاب بیرون آمده است با او به درشتی سخن گفت.^{۵۰}

در قرن ۳ ق/ ۹ م با ورود زریاب^{۵۱} به قرطبه، در رسوم مربوط به سبک پوشش، انقلابی پدید آمد. زریاب که نخست آوازه‌خوان دربار هارون بود به دعوت حاکمان اموی قرطبه به اندلس آمد. در قرطبه، او علاوه بر آوازه‌خوانی، معیاری برای پوشیدن لباس در فصول مختلف ایجاد کرد که این روش بیشتر در بین طبقات بالای جامعه رواج یافت.^{۵۲} او به مردم آموخت که در بهار لباسی از جنس پارچه ابریشمی نازک و کم‌رنگ، در زمستان پوستین و صوف و در تابستان لباس سفید بپوشند. درباریان و مردم شهری تحت تأثیر تعلیمات زریاب، بسیاری از آداب و رسوم خود را تغییر دادند. در قرون بعد در قرطبه، هرگاه از مد لباس‌ها سخن می‌رفت، نام زریاب بر سر زبان‌ها می‌افتاد.^{۵۳} اما آنچه در مدهای وارداتی اندلس توجه بیشتری جلب می‌کند، رواج پوشش ایرانیان است؛ چراکه مدهای پوششی، لباس‌های خوش‌دوخت، پارچه‌های مخطط پهن، ردهای نخی شفاف، شلوار و قلانسوا (کلاه) که از ایران به سرزمین‌های عربی انتقال یافته بود به اسپانیا راه یافت.^{۵۴}

پس از ورود مسلمانان به اندلس، نوع پوشش مردم این سرزمین، تحت تأثیر دو عامل قرار گرفت: نخست، گرایش برخی اهالی اندلس به اسلام و دوم، قرارگرفتن مسلمانان و مسیحیان در شرایط و محیط جدید. به همین سبب در برخی موارد مشاهده می‌شود

مستعربان ساکن در آستوریاس^{۵۵} و گالیسیا^{۵۶} اگرچه بر مبنای آداب و رسوم حاکم بر زندگی مسیحیان می‌زیستند، در نوع پوشش از مسلمانان تقلید می‌کردند. حتی اشراف مسیحی، این شیوه را در پیش گرفتند و مانند اعراب لباس می‌پوشیدند. به دنبال فتح تولدو و سرقسطه از سوی مسیحیان، کشیش‌ها و اشراف مسیحی که وارد این دو منطقه شدند، لباس‌های عربی برتن کردند.^{۵۷} همچنین نوع پوشش زنان مسلمان به پالرمو، پایتخت سیسیل راه یافت.^{۵۸}

تمایل به تقلید در شیوه پوشش به صورت متقابل بود و همان‌گونه که مسیحیان نوع پوشش مسلمانان را تقلید کردند، مسلمانان نیز تحت تأثیر اسپانیایی‌ها قرار گرفتند. نمونه آن، تأثیر نوع پوشش آزاد زنان بومی بر زنان مسلمان بود. همچنین سپاهیان مسلمان مانند سربازان مسیحی قرون وسطا، جامه نبرد برتن می‌کردند^{۵۹} و مردم شرق اندلس در اواخر عصر مرابطون مانند مسیحیان لباس می‌پوشیدند.^{۶۰}

پیامدهای حضور مسلمانان در اندلس در تغذیه و شیوه پذیرایی

اسپانیا از گذشته‌های دور به خاطر موقعیت جغرافیایی مناسب و آب و هوای مطلوب، یکی از مراکز مناسب کشاورزی در جهان به شمار می‌آمد اما مردم اندلس با روش‌های جدید کشاورزی که در شرق ابداع شده بود، آشنایی نداشتند. ورود مسلمانان به این سرزمین، آنان را با شیوه‌های جدید کشاورزی آشنا کرد علاوه بر این، مسلمانان زمین‌های بایر را آباد کردند و محصولات جدیدی مانند انواع میوه، سبزی، برنج، نیشکر، پنبه، زعفران و گل‌هایی مانند یاس را از مشرق به اندلس آوردند.^{۶۱}

حاکمان اموی توجه ویژه‌ای به کشاورزی داشتند. عبدالرحمن اول زراعت نیشکر، کتان، نخل و درخت موز را در اندلس رواج داد. وی اولین نخل خرما را در اسپانیا به دست خود کاشت.^{۶۲} به این ترتیب، مسلمانان کشاورزی را تاحدی رونق بخشیدند که علاوه بر رفع نیازهای داخلی، بخشی از محصول به خارج صادر می‌شد.^{۶۳} آگاهی مردم اندلس از شیوه‌های جدید کشاورزی و رونق کشاورزی، ارزانی مواد غذایی را به دنبال داشت^{۶۴}؛ البته

نباید از آفت کشت و زرع؛ یعنی خشک‌سالی غافل ماند. هرچند مسلمانان باعث توسعه و پیشرفت کشاورزی شدند با بروز خشک‌سالی‌ها مانند خشک‌سالی سال ۵۲۶ هجری، مردم دچار قحطی و گرسنگی می‌شدند.^{۶۵}

در دوران حکومت مسلمانان بر اندلس، به خصوص عهد عبدالرحمان سوم اموی که به رونق و رفاه اقتصادی مشهور است، مردم از غذاهای متنوع و رنگارنگ استفاده می‌کردند.^{۶۶} در اندلس مانند سایر جوامع، توانایی مالی خانواده‌ها در کیفیت خوراک و تغذیه آنها نقش اساسی داشت. گندم غذای اصلی بود. پخت نان به‌صورت تهیه خمیر در خانه و طبخ در نانوائی‌های عمومی میسر می‌شد. مصرف گوشت، بیشتر مخصوص طبقات بالای اجتماع بود و عامه و مردم فقیر شاید در جشن‌های عمومی، فرصتی برای خوردن گوشت پیدا می‌کردند. مردم اندلس در زمینه خوراک هم از شرق اسلامی الگو گرفتند. به‌خصوص که در عهد خلفای اموی، نوعی حس رقابت با خلافت عباسی بغداد وجود داشت و این سبب می‌شد امویان تلاش کنند در تمام زمینه‌ها حتی نوع غذا و شیوه پذیرایی از خلافت عباسی عقب نمانند.^{۶۷} پیش از این گفته شد که خلافت اموی از زریاب، موسیقیدان ایرانی دربار عباسی دعوت کرد تا به قرطبه بیاید تا آنان را از آداب و رسوم دستگاه خلافت عباسی آگاه سازد. زریاب از درباریان خواست به جای استفاده از ظروف سیمین و زرین، از ظروف شیشه‌ای استفاده کنند.^{۶۸}

احتمال می‌رود این مسئله بیشتر مرتبط با طبقات مرفه بود؛ زیرا دیگران در ظرفی از جنس سرامیک لعاب‌دار و با قاشق‌های چوبی غذا می‌خوردند. تقلید در نوع و شیوه خوراک شرق، مختص به دربار و بزرگان نبود، بلکه مسیحیان اندلس تحت تأثیر شیوه و نوع تغذیه شرق اسلامی قرار گرفتند. این تأثیر حتی تا شیوه سفره‌آرایی و میز غذا پیش‌رفت. به طوریکه سفره‌های چرمی، جای‌گزین رومیزی‌های نخی مرسوم در اندلس گردید.^{۶۹}

نمونه بارز آشپزی اندلس در دوران موحدان، کتاب نویسنده ناشناس قرن سیزدهم میلادی موسوم به کتاب الطبخ فی الاندلس فی عصر الموحدين است که کامل‌ترین سندی

است که تا به امروز پیرامون هنر آشپزی در اسپانیای اسلامی در اختیار داریم. براساس مطالب این کتاب درمی‌یابیم که اندلس در زمینه آشپزی نه میراث‌خوار اعراب، بلکه وارث آداب و سنت‌های ایرانی بوده است.^{۷۰} این امر با توجه به اقتباس خلفای عباسی از آداب و رسوم ایرانیان و نفوذ ایرانیان در دربار عباسی، صحیح به نظر می‌رسد.

برنج یکی از خوراک‌هایی بود که با ورود مسلمانان در اندلس رواج یافت؛ زیرا کشت برنج ره‌آورد حضور آنان در این سرزمین بود. در میان نوشیدنی‌ها، گلاب، به‌ویژه گلاب کوار و فیروزآباد ایران در اندلس طرفداران زیادی داشت.^{۷۱} گلاب و آب نارنج به همراه شکر و شیر به همراه شربت قند از نوشیدنی‌های معمول این دوره به شمار می‌رفت. از میوه درختانی که مسلمانان به اسپانیا بردند، شربت‌های گوارایی تهیه می‌شد. نوشیدنی دیگری که در این دوران بسیار معمول بود، شراب است که طبق قوانین اسلام نهی شده بود اما باده‌گساری پیش از ورود مسلمانان در اندلس رواج داشت و نمی‌توان آن را متأثر از مسلمانان دانست. در این زمینه، مسیحیان تأثیرگذار نبودند؛ چراکه اعراب پیش از ظهور اسلام به باده‌گساری می‌پرداختند. در دوره اسلامی، تعالیم اسلام آنها را نهی می‌کرد اما هرگز به معنای ترک باده‌گساری از سوی تمامی مسلمانان نبود و مجالس بزم و مستی‌های شبانه برخی خلفای اموی و عباسی این مدعا را اثبات می‌نماید. با این حال، اندلس یکی از مراکز کهن تولید مشروب بود. ترغیب جوانان مسلمان به سوی مشروبات و باده‌گساری، بیشتر به زمانی باز می‌گردد که دولت‌های مسیحی در صدد بودند بنیه نظامی مسلمانان را تضعیف کنند.

پیامدهای حضور مسلمانان در اندلس در بهداشت

مسلمانان با ورود به اندلس در بهداشت این سرزمین، تأثیر فراوانی گذاشتند. اهمیت این تأثیرگذاری، زمانی آشکار می‌گردد که بدانیم، هم‌زمان با ایامی که در اروپای قرون‌وسطا، نظافت و استحمام در فرهنگ مردم جایی نداشت در اندلس به بهداشت، توجه بسیاری می‌شد. قبل از ورود اسلام، مردم اندلس به بهداشت اهمیت نمی‌دادند، به

طوری که وقتی مسلمانان به این سرزمین پا نهادند، در نخستین اقدام به ساخت حمام در شهرها مبادرت کردند.^{۷۲} گواه این مطلب، تعداد حمام‌های ساخته شده در شهرهای اندلس است، چنان که در قرطبه هفتصد گرمابه عمومی بوده است.^{۷۳}

به نظر می‌رسد که در این آمار مبالغه شده و تعداد زیاد حمام‌ها، منابع را به مبالغه‌گویی کشانده است. در هر حال، این امر نشانه توجه به بهداشت است. با گذشت ایام و تأثیرپذیری از مسلمانان، اهمیت بهداشت نزد مردم اندلس از خوراک و پوشاک هم بیشتر شد تا آن جا که خرید صابون برای نظافت، مهم‌تر از نان به‌شمار می‌رفت.^{۷۴} حمام‌ها به‌صورت عمومی و خصوصی بودند و اشراف در منازل خویش گرمابه داشتند. عامه مردم به تناسب توانایی مالی به حمام‌های عمومی می‌رفتند، این امر نشان می‌دهد گرمابه‌های عمومی همه در یک سطح نبودند. گرمابه‌های ساخته شده در اندلس تلفیقی از سه سبک معماری رومی،^{۷۵} اسلامی^{۷۶} و ایرانی^{۷۷} بود.^{۷۸}

پیرایش و آراستگی موهای بدن به شیوه سرزمین‌های شرقی، نخستین بار به‌وسیله زریاب از بغداد به اندلس آورده شد. او بنیان‌گذار یک مؤسسه آموزش زیبایی و ماساژ پوست بدن بود. به‌طور کلی، وی برای بخش نظافت و زیبایی تمام اعضای بدن، توجه و آموزش‌هایی خاص داشت که بهداشت دهان و دندان از آن جمله بود.^{۷۹} مسلمانان پس از رفتن به حمام، بدن خود را به انواع عطرهای مشرق زمین، مانند شهرهای بغداد و دمشق و سرزمین ایران معطر می‌ساختند.^{۸۰} چنین به نظر می‌رسد که این سبک ساخت حمام و شیوه نظافت و خودآرایی، حتی تا دهه‌های پیش در شرق اسلامی و ایران مرسوم بوده است.

مسیحیان اسپانیا برخلاف اعراب با حمام مخالف بودند. فیلیپ دوم، پادشاه اسپانیا در اواخر سده ۱۶ م. فرمان منع استحمام را صادر کرد. به موجب آن، حمام‌های خصوصی و عمومی خراب شد و شست‌وشو گناهی بزرگ تلقی گردید.^{۸۱} پس از آن، دیگر نشانی از گرمابه عمومی و نظافت در اسپانیا باقی نماند. بنابراین در امر بهداشت و نظافت، مسلمانان بیشتر تأثیرگذار و مسیحیان تأثیرپذیر بودند.

پیامدهای حضور مسلمانان در اندلس در اجرای آداب و رسوم مذهبی

با تسلط اسلام بر اسپانیا، یهودی، مسیحی و مسلمان در کنارهم با آزادی عقیده می‌زیستند. این هم‌زیستی به سبب تسامح اسلام نسبت به ملت‌های مغلوب بود. عبدالعزیز با عقد صلح‌نامه با حاکم ایالت مرسیه و ازدواج با اجیلون، بنیاد این هم‌زیستی را نهاد. سپس سمح‌خولانی از سوی عمر بن عبدالعزیز مأمور شد تا با مردم اندلس با مدارا و عدالت رفتار کند.^{۸۲} پس از وی، عبدالرحمن غافقی عدالت را سرلوحه کار خود قرار داد.^{۸۳} وی برای رفع تبعیض میان مسیحی و مسلمان، فرماندهان خطاکار را برکنار کرد و کلیساهای مسیحیان را به آنها بازگرداند ولی کلیساهایی را که برخلاف قوانین و پیمان ساخته شده بود، ویران کرد.^{۸۴}

در این ایام، اسقف‌ها اجازه اجرای مجالس مذهبی داشتند و در اشبیلیه و قرطبه، مجالس تحقیق و بررسی دایر بود. از بناهای متعدد کلیسا در این دوره، می‌توان دریافت که مسلمانان دیانت اقوام مغلوب را محترم می‌شمردند و آنان را مجبور به پذیرش اسلام نکردند.^{۸۵}

اقلیت‌های مذهبی اندلس در انجام فرائض دینی آزاد بودند. آنان در کلیسا برطبق رسوم پیشوایان مذهبی خود، مراسم مذهبی را اجرا می‌کردند و اگر کلیسایی نداشتند، عبادتگاهی در ضلع غربی یک مسجد می‌ساختند و ضلع شرقی مخصوص مسلمانان بود. تسامحی که مسلمانان نسبت به مسیحیان روا داشتند سبب شد در طول زمان، روش زندگی مستعربان شرقی شود و حتی برخی به آیین اسلام درآمدند ولی بیشتر ایشان بر عقیده کاتولیکی باقی ماندند. علاقه و توجه آنان به زبان عربی باعث شد انجیل را به عربی ترجمه کنند. آزادی مردم اندلس در آداب و رسوم مذهبی از این نکته معلوم می‌شود که وقتی آلفونس ششم، شهر تولدو را تصرف کرد، زن فرانسوی او با اطلاع از این‌که کشیشان مستعرب، نماز جماعت را به آیین و رسوم ویزیگوت‌ها که مدت‌ها قبل در کلیساهای اروپا متروک شده بود، انجام می‌دهند بسیار متعجب شد و دستور داد این شیوه را تغییر دهند.^{۸۶}

در شهرها و محلاتی که بیشتر مسیحیان ساکن بودند، آنان می توانستند از آداب و رسوم خود تبعیت کنند ولی در محله‌هایی که در اقلیت بودند، طبق مقررات اسلام عمل می کردند. البته در تمامی مناطق، تشکیلات قضایی خود را داشتند و قاضیان مسیحی بین آنان داوری می کردند.^{۸۷} در محله‌های مسیحی، کشتار حیوانات به روش مسیحی انجام می شد. براین اساس، مسیحیان در کنار حفظ آداب و رسوم خود، با مسلمانان همزیستی داشتند و در موارد بسیاری از مسلمانان تأثیر می پذیرفتند. مسیحیان حتی لباسی که آنها را از مسلمانان متمایز کند، نمی پوشیدند. هر فرد اسپانیایی دو نام عربی و لاتینی یا اسپانیولی داشت. تقلید از مسلمانان در مواردی مانند ختنه، حرمسرا و فراگیری زبان عربی پیش رفت. رواج زبان عربی تاحدی بود که تا دو قرن بعد از فتح تولدو، هم‌چنان به عنوان زبان نوشته‌های قانونی و تجارتی به کار می رفت.^{۸۸}

البته این رفتار مستعربان چندان خوشایند مسیحیان نبود.^{۸۹} ولی تأثیر آداب و سنت‌های مسلمانان غیرقابل مهار بود. مسیحیان پس از فتح اندلس، با وجود ناخشنودی از مستعربان، ناگزیر حقوق آنها را محترم می شمردند؛ زیرا از دانش و مهارت مستعربان منفعت زیادی می بردند و به همین سبب در انجام مراسم مذهبی به آنان آزادی دادند. حتی امروزه، آثاری از این مراسم مذهبی باقی مانده است و فرایض دینی مخصوصی برای این قبیل افراد در کلیساهای تولدو و سالامانک اجرا می شود.^{۹۰}

اندلس نخستین سرزمینی بود که در آن مسلمانان تحت تسلط غیرمسلمانان قرار گرفتند. در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی تولدو و ساراگوسا به دست مسیحیان افتاد و مسلمانانی که ساکن این دو شهر بودند تحت سیطره مسیحیان قرار گرفتند. هم‌چنین در قرن ۱۳ میلادی از حضور مسلمانانی در والنسیا واقع در قلمرو پادشاهی آراگون گزارش شده است. جیمز اول، پادشاه آراگون با وجود گسترش انجمن‌های مسیحی و افزایش تعداد مسیحیان در والنسیا، برای مسلمانان ممانعتی ایجاد نکرد و به آنان اجازه داد آزادانه به زندگی و تجارت دریایی بپردازند. به‌طوریکه بخش اعظم تجارت والنسیا در دست مسلمانان بود. پادشاهان آراگون، حاکمان مسلمان را به عنوان دست نشانده خود بر

قدرت باقی گذاشتند. در مقابل آنان باید به پادشاه آراگون وفادار می‌ماندند.^{۹۱}

پس از این در ساختار اجتماعی مسلمانان، تغییری ایجاد نشد و امور قضاوت و اداره داخلی شهر در دست مسلمانان باقی ماند اما وضع بدین شکل پیش نرفت؛ زیرا مسلمانان ساکن شهرهای دیگر آراگون، زبان عربی را از یاد بردند و سلطه مسیحیان را پذیرفتند. به عبارت دیگر، دچار از خودبیگانگی شدند اما مسلمانان والنسیا در حفظ زبان عربی ثابت قدم بودند و از یادگیری زبان رومی والنسیایی امتناع کردند و علاقه‌ای به حکومت آراگون نداشتند. آنان با مسیحیان ارتباط برقرار نکردند و به برادران مسلمان خود در گرانادا و افریقای شمالی نظر داشتند.^{۹۲}

نمی‌توان ادعا کرد در تمامی ادوار اسلامی اسپانیا، تسامح و مدارا به طور کامل برقرار بوده است؛ زیرا پس از سقوط تولدو و افزایش تجاوزگری مسیحیان به حوزه حاکمان مسلمان، در سراسر اندلس دشمنی با مسیحیان بُعد تازه‌ای یافت. فقها به وضع موجود معترض بودند و خواستار سخت‌گیری بر مسیحیان و سلب آزادی‌های آنان شدند. پس از جنگ زلاقه میان آلفونسو و مرابطون، براساس فتوای فقهای زمان، مسیحیان به سبب نقض پیمان تبعید شدند. به دنبال این فتوا، هزاران نفر از مسیحیان، اندلس را ترک کردند و در آفریقا پراکنده شدند.^{۹۳}

تسامح و تساهل مسلمانان نسبت به مسیحیان، همیشه نتایج مثبتی به همراه نداشت. بلکه می‌توان از آن به عنوان یکی از علل سقوط مسلمانان یاد کرد؛ زیرا مسلمانان با دادن آزادی به مسیحیان، حکومت پاپ و روحانیون هرگونه بهانه را برای آزار و اذیت مخالفان از دست دادند و روحانیون مسیحی حس می‌کردند قدرت و حکومت براندیشه مردم را از دست داده‌اند. از این رو وقتی دوباره بر اسپانیا مسلط شدند، راه هرگونه تسامح و تساهل را بستند^{۹۴} و مسلمانان را مجبور کردند تا بین پذیرش مسیحیت یا تبعید، یکی را انتخاب کنند. باوجود این که مسلمانان، طبقه صنعتی و کشاورز جامعه را تشکیل می‌دادند و نبض حیات اجتماعی جامعه به وجود آنان وابسته بود ولی تحت فشار و محدودیت می‌زیستند. آنان را از انجام آداب و رسوم معمولی و روزانه مانند استحمام منع می‌کردند. دلیل نخستین

قیام مسلمانان، حی البیازین در سال ۹۰۴ ق/۱۴۹۹ م، بی‌حرمتی به دختری مسلمان بود.^{۹۵} سرانجام به واسطه تنگناهای ایجاد شده، مسلمانان دست به شورش زدند و به حضور خویش در اسپانیا خاتمه دادند. در آخر می‌توان ادعا کرد که مسیحیان در زمینه تسامح و مدارا در برابر مسلمانان که با همه ادیان تسامح داشتند به خوبی از عهده ادای دین برنیامدند. گواه این ادعا در فرمان آرشی‌بیشوپ،^{۹۶} اسقف بزرگ والنسیا آشکار است. او در فرمانی در سال ۱۶۰۲ م/۱۰۱۱ ق، ضمن حکم اخراج ساراسن‌ها و اعراب از اسپانیا، از مدارا و سازش به عنوان نوعی ارتداد و خیانت یاد کرد.^{۹۷}

نتیجه

تعامل و تقابل اسلام و مسیحیت در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از قرن اول هجری شروع شده و تا زمان حاضر ادامه یافته‌است. در قرون اولیه اسلامی، اسپانیا بیش از سایر سرزمین‌های اروپایی، صحنه این رویارویی بود. در این تعاملات تا قرن ۵ ق/۱۱ م برتری بامسلمانان بود. در اواخر این قرن، پیروان مسیحیت به تدریج برتری یافتند. به‌طوری‌که در قرن ۷ ق/۱۳ م به قدرت کامل سیاسی - نظامی در اسپانیا دست یافتند. بحث تعاملات اجتماعی مسلمانان و مسیحیان از زمان فتح تا اواخر قرن ۵ ق که مسلمانان در موقعیت برتر قرار داشتند، قابل بررسی است؛ زیرا در زمان تفوق مسیحیان، بیش از تعامل، شاهد تقابل آنان با مسلمانان هستیم.

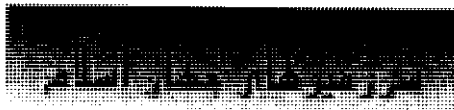
آنچه اسپانیا را بستر این تعاملات ساخت، تسامح فکری و هم‌زیستی مسالمت آمیز اسلام بود. این روح تسامح سبب گردید در قلمرو اسلام با وجود اقوام مختلف، هم‌زیستی برقرار باشد و زمینه تعاملات میان اقوام و ملت‌های مختلف فراهم گردد. تعاملات اجتماعی مسلمانان و مسیحیان اندلس در مسائلی مانند نظام خانوادگی، پوشاک، خوراک و بهداشت قابل بررسی است.

در زمینه نظام خانوادگی، ازدواج مسلمانان و مسیحیان از مظاهر مهم تعامل به شمار می‌آید. از برخی از ازدواج‌ها که با انگیزه سیاسی صورت می‌گرفت به عنوان الگو تبعیت

می‌شد. در زمینه خوراک، پوشاک و بهداشت مسلمانان بیشتر تأثیرگذار و مسیحیان تأثیرپذیر بودند؛ زیرا بسیاری از مواد خوراکی، میوه‌ها، منسوجات و پارچه‌های نفیس و رنگارنگ، ره‌آورد تلاش مسلمانان در به کارگیری روش‌های جدید و پیشرفته کشاورزی و صنعت بود. نقش مسلمانان در این عرصه‌ها تا حدی بود که در زمان سیطره مسیحیان بر اسپانیا، مسلمانان هنوز بازوان قدرت‌مند کشاورزی، صنعت و تجارت بودند و با اخراج ایشان، ضربه محکمی بر اقتصاد اسپانیا وارد شد و از شکوه و رونق افتاد.

در این تعاملات آثار فرهنگ و تمدنی ایران در زمینه‌های مختلف اجتماعی دیده می‌شود. به خصوص در عصر امویان اندلس که به پیروی و اقتباس از آداب و رسوم دستگاه خلافت عباسی بغداد اهتمام داشتند. از آن‌جاکه ایرانیان یکی از پشتوانه‌های مهم خلافت عباسی در قدرت‌یابی بودند، بنابراین در عصر اول حکومت عباسی (۱۳۲-۲۳۲ ق) با توجه به حضور ایرانیان در دربار و دیوان، شاهد تجدید سنت‌های دربار سلاطین ساسانی در مرکز حکومت اسلامی هستیم.

به طور کلی در طول دوران حضور مسلمانان در اندلس، تعاملات مسیحیان و مسلمانان به چشم می‌خورد. در این میان اهالی بومی این سرزمین بیش از آن‌که تأثیرگذار باشند، تأثیرپذیر بودند و مسلمانان توانستند یک دگرگونی ماندگار در ساختار اجتماعی اندلس از خود به یادگار گذارند.



چند و چون عقب‌نشینی مسلمانان از اسپانیا

دکتر عبدالله همتی‌گلیان*

به هنگامی که مسلمانان در ادامه‌ی فتوحات خویش در اواخر سده‌ی اول هجری در شبه جزیره‌ی «ایبریا» استقرار یافتند، این سرزمین به‌صورت عرصه‌ی وسیعی درآمد که گاه به‌تعامل میان مسلمانان و مسیحیان و گاه به‌چالش و مناقشه بین این دو انجامید.

پس از ورود مسلمانان به شبه جزیره ایبریا، اغلب ساکنان آن بنا به دلایلی که در آثار تاریخی مربوط به اسپانیای عصر اسلامی به تفصیل بیان شده، با فاتحان کنار آمدند؛ شاید مهم‌ترین عامل این همراهی، آشفته‌گی دستگاه سیاسی، و روحیه‌ی تسامح پیروان مسیح بوده است. در واقع وضعیت موجود به گونه‌ای بود که هیچ یک از نیروهای دولت و کلیسا تحرک و پویایی کافی برای مقابله با مسلمانان نداشتند.^۱ در این میان عده‌ای از مسیحیان که عمدتاً اشراف، روحانیون برجسته و از طبقه حاکم بودند به مخالفت برخاستند، اما چون نتوانستند در برابر مسلمانان مشکل جدید ایجاد کنند؛ با عقب‌نشینی به مناطق کوهستانی شمال اسپانیا و بهره‌گیری از مخفیگاه‌های نواحی صعب‌العبور آن دیار، در انتظار فرصتی ماندند تا به‌مقابله با حاکمان جدید بپردازند.

باید توجه داشت که مسلمانان در جریان فتح اسپانیا موفق نشدند که تمام مناطق آن را به زیر

* عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.

۱. اولاکوته، ایگناسیو، هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا، ترجمه ناصر موفقیان، تهران ۱۳۶۵ ش، ص ۴۳۱.

فرمان خویش درآوردند. آنان علاوه بر روی آوری به منازعات قبیله‌ای در درون خویش، بیشتر قوای اسلامی را در آن سوی پیرنه و جنوب فرانسه متمرکز کردند، اما از طریق درگیر شدن با فرانک‌ها جبهه و دشمن جدیدی را آفریدند.

قوای اسلامی پس از حدود یک دهه حضور موفقیت‌آمیز در جنوب فرانسه، سرانجام در نبرد پواتیه (Poitiers) به سال ۱۱۴ ق / ۷۳۲ م از فرانک‌ها شکست خوردند و از پیشروی در این ناحیه بازماندند. با این شکست روحیه‌ی پیروان مسیح قوت گرفت، در پی آن فرانک‌ها برای مقابله با خطر اسلام با مسیحیان پناهنده به نواحی شمال غربی اسپانیا در سنگر واحدی قرار گرفتند.^۱

به نظر می‌رسد به دنبال استقرار حاکمیت مسلمانان در اندلس، چنان که در سرزمین‌های دیگر نیز شاهد بوده‌ایم، بخش قابل توجهی از مسیحیان اسپانیا به اسلام روی آوردند و یا مستعرب شدند. گفتنی است که انزوای جغرافیایی شبه جزیره‌ی ایبریا از سایر مناطق رومی از دوره‌های باستان همواره این سرزمین را در معرض نفوذ اندیشه‌ها و عقاید شرقی قرار داده بود. نفوذ فینیقی‌ها، سپس در سده‌ی سوم میلادی انتشار مسیحیت، آن گاه در سده‌ی چهارم میلادی افکار و تصورات بکتاپرستی قوم یهود وارد آن جا شد و در سده‌ی پنجم میلادی عقاید ضد تثلیثی یا توحیدی آریانیست‌ها، پیروان آریوس اسقف اسکندریه که اصل تثلیث را نپذیرفته بود، در اسپانیا به ویژه نواحی جنوبی آن رونقی به سزا یافت. در سده‌ی هشتم میلادی پیروان آریوس غالباً به سوی اسلام گرایش پیدا کردند، اما آنان که پیرو مسیحیت تثلیثی (کاتولیک‌ها) بودند به مناطق شمالی اسپانیا رفتند و در برابر مسلمانان به تشکیل جبهه پرداختند.^۲

در حالی که مسیحیان اهتمام جدی داشتند تا قوای از دست رفته خویش را ترمیم و بازسازی کنند، مسلمانان اسپانیا گرفتار منازعات داخلی شدند. تفرقه‌جویی از عمده‌ترین مشکلات جامعه‌ی اسلامی اندلس بود که پیوسته مسلمانان را در معرض تهدید جدی قرار می‌داد و شاید این عامل بیش

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد الجزی، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۹۸۹، ۳۳۹۳؛ ارسلان، شکیب، تاریخ غزوات العرب فی فرنسا و سويسرا و إيطاليا و جزائر البحر المتوسط، بیروت، دار مکتبة الحیة، ۱۹۶۶، ص

۱۱۹ - ۱۲۰؛ قس: Dozy, Reinhart, Spanish Islam, Tr.by F.G.stokes, London, 1988, p.138.

۲. اولاکونه، ص ۱۴۵ - ۱۴۷.

از هر مورد دیگری زمینه را برای تجدید قوای مسیحیان فراهم کرد. در اواخر عصر خلافت امویان در سراسر قلمرو خلافت درگیری‌های قبیله‌ای به ویژه بین عرب یمانی و مصری به اوج خود رسیده بود که اندلس نیز از آن مستثنا نبود.

افزون بر آن، در این سرزمین منازعات بین اعراب و بربرها این بحران اجتماعی را پیچیده‌تر کرده بود؛ درگیری بین این دو گروه بدان سبب نبود که اعراب مناطق حاصلخیز اندلس را به خود اختصاص داده بودند، بلکه بنا بر سنت عصر جاهلی تصور می‌کردند که از دیگران برترند و رفتار خشن و ظالمانه‌ای نسبت به بربرها داشتند: اعراب آنان را ملتی محکوم می‌پنداشتند که از شایستگی‌های لازم برای تدبیر امور برخوردار نیستند. قهراً نسبت به این گونه رفتارها قوم بربر واکنش نشان می‌داد، از جمله آنان در ناحیه‌ی مارده (Merdia) به سال ۱۲۴ ق / ۷۴۱ م دست به شورش زدند که والیان عرب در عوض چاره‌جویی و رفع تبعیض‌ها، به شدت آن را سرکوب کردند.^۱

همچنین اعراب با فرستادن بربرها به مناطق کوهستانی و لم‌یزرع لئون (Leon)، جلیقیه و آستوریا (Asturia) هم قوم بربر را از خود دور ساختند و هم این که آنان را گرفتار جنگ مداوم با مسیحیان شمال اسپانیا کردند. از این وضعیت بربرها به شدت ناخشنود بودند تا آن جا که در اواخر دهه‌ی سوم سده‌ی ۲ ق / ۸ م بار دیگر بر ضد اعراب پرچم قیام را برافراشتند. شورش از ناحیه جلیقیه شروع شد و تقریباً به سرتا سر منطقه شمالی اسپانیا به استثنای سرقسطه (Saragoza)، تنها ناحیه شمالی که اغلب ساکنان آن را عرب‌ها تشکیل می‌دادند، گسترش یافت. بربرها به منظور درهم شکستن قدرت اعراب، نیروهای خویش را به سه دسته تقسیم کردند: بخشی را مأمور محاصره طلیطله (Toledo)، گروه دیگری را برای حمله به قرطبه (Cordova) آماده کردند و سومین دسته از بربرها قرار شد در الجزیره الخضراء (Algeciras) استقرار یابند تا مانع ورود نیروهای تازه نفس شامی، که در سبته (Ceuta) تمرکز یافته بودند، به اندلس شوند^۲؛ اما به رغم موانع موجود، نیروهای شامی هوشیارانه وارد اندلس شدند. با ورود آنان به این سرزمین - افزون بر

۱. ابن العذاری المراكشي، البيان المغرب في أخبار الأندلس والمغرب، تحقيق ج. س. كولان و ا. لوی پروونسال، بيروت دارالشفاعة،

صص ۱۴۵ - ۱۴۷.

2. Dozy, Spanish Islam, P.140.

صف‌آرایی‌های قبیله‌ی مسلمانان در برابر یک‌دیگر - جبهه‌ی دیگری با عنوان شامیون در مقابل بلدیون نیز گشوده شد. مسلمانانی که در مرحله‌ی نخست به همراه موسی بن نصیر به اندلس قدم نهاده بودند به بلدیون موسوم شدند و آنان که در مرحله‌ی بعدی به سرکردگی بلج بن بشر قشیری از سرزمین شام آمده بودند، به شامیون شهرت یافتند.^۱ این ال‌تبار از این دو گروه ستیزه‌جو با عنوان «جُندین» یاد می‌کند.^۲

گروه دیگری که در منازعات جامعه‌ی اسلامی اندلس داخل می‌شدند نو مسلمانان اسپانیولی بودند. اینان به سبب خشونت‌ها و کشمکش‌های موجود و غرور طایفه‌ای، هم از اعراب و هم از بربرها نفرت داشتند؛^۳ از فرزندان این گروه در تاریخ اندلس با عنوان مولدان یاد می‌گردد که بعدها آنان نسبت به تفاخرات و تفوق جویی‌های قبایل عرب مقیم اندلس واکنش نشان دادند و مشکلات جدی برای حکمرانان اموی اسپانیا پدید آوردند.

با عنایت به وضعیت حاکم در میان مسلمانان اندلس، زمینه مساعد برای سازماندهی مجدد و رشد گروه مغلوب (مسیحیان) پدید آمد. خلافت اموی با توجه به مشکلاتی که دستگاه خلافت در شرق جهان اسلام داشت، اندلس نیز سال‌های پرآشوبی را سپری کرد و در نتیجه زمینه برای گسترش فعالیت مسیحیان مساعدتر شد. سرانجام پس از چندین مرحله آنان موفق شدند که مسلمانان را در سال ۱۳۳ ق / ۷۵۲ م از جلیقیه اخراج کنند؛ بدین‌گونه آن گروه پراکنده‌ی مسیحی که مسلمانان آنان را حقیر می‌شمردند، انسجام یافتند و برضد مسلمانان دست به تعرض زدند.

بدین ترتیب، در سال‌های پایانی عصر والیان اندلس (۹۵ ق / ۷۱۳ م - ۱۳۸ ق / ۷۵۶ م) مسیحیان ناحیه‌ی آستوریا از موقعیت استوار و ممتازی برخوردار شدند، در سال ۱۳۳ ق / ۷۵۲ م آلفونس اول، جد بزرگ پادشاهان مسیحی مشهوری که بعدها به نام خوانده شدند، رهبری مسیحیان شمال را بر عهده گرفت. او اهتمام خاصی به تقویت جبهه‌ی مسیحی داشت، موقعیت نیز به نفع آنان بود؛ بربرها، که تقریباً جمعیت مسلمان تمام مناطق شمالی اسپانیا را تشکیل می‌دادند، بر ضد اعراب

۱. ابن الخطیب، أبو عبدالله محمد بن عبدالله، الإحاطة فی أخبار غرناطة، تحقیق محمد عبدالله عنان، قاهره، ۲۰۰۱ م، ۱/ ۱۰۲.

۲. ابن ال‌تبار، أبو عبدالله محمد بن عبدالله القضاة، الحلة السیرا، تصحیح حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۶۳، ۱/ ۶۴.

3. Imamuddin, S.M.A Political history of muslim spain, Dacca, 1969, p.47.

قیام کرده بودند. این نابسامانی‌های از آغاز سال ۱۳۲ هجری به مدت پنج سال متوالی ادامه داشت که بر اثر آن بربرهای مقیم این نواحی متحمل خسارت‌های سنگینی شدند تا جایی که اغلب آنان تصمیم گرفتند اسپانیا را ترک گویند و به قبایلشان در شمال آفریقا بپیوندند.^۱

با توجه به وضع آب و هوایی و جغرافیایی دشوار در مناطق جنگی شمال و نظر به مشکلاتی که مسلمانان اندلس در آغاز حکومت عبدالرحمن داخل با آن‌ها مواجه بودند، به نظر می‌رسد که حفظ آن نواحی تقریباً برای قوای اسلامی غیرممکن بوده است. منطقه‌ی شمال غرب اسپانیا به لحاظ قرار گرفتن در معرض بادهای سرد اقیانوس اطلس برای مسلمانان، که به چنین آب و هوایی خو نگرفته بودند، بسیار آزاردهنده بود. علاوه بر این، وجود منابع طبیعی متعدد نیز برقراری ارتباط این منطقه را با سایر بخش‌ها مشکل می‌ساخت. مرکز شبه جزیره‌ی ایبریا را جلگه‌ای مرتفع و فلات مانند به صورت حایل بین شمال و جنوب فراگرفته که امروزه به آن می‌زتاگویند. مرز شمالی این فلات را کوه‌های کاتالونیا و مرز جنوبی آن را جبال‌الشادات تشکیل می‌دهد. کوه‌های طلیطله نیز تقریباً در وسط این جلگه مرتفع قرار گرفته و آن را به دو بخش تقسیم کرده است.^۲ یادآور می‌شوم که این وضعیت جغرافیایی که برای مسلمانان مشکل‌ساز بوده در عقب‌نشینی آنان از نواحی شمالی بی‌تأثیر نبوده است. هنگامی که بخش وسیعی از مناطق شمالی شبه جزیره‌ی ایبریا توسط مسلمانان تخلیه شد، مسیحیان فرصتی یافتند تا به دور از تهدیدات رقیب به تقویت مواضع و استحکامات خویش بپردازند. در این میان فرانک‌ها نیز دست به کار شدند تا مرز جنوبی سرزمینشان را از خطر مسلمانان ایمن سازند. آنان موفق شدند در سال ۱۸۵ ق / ۸۰۱ م شهر برشلونه (Barcelona) را بعد از ۷ ماه محاصره از تصرف مسلمانان خارج نمایند.^۳ بدین گونه، آنان در این سوی پیرنه پایگاهی به دست آوردند تا با تقویت کردن جبهه مسیحیان شمال اسپانیا، بتوانند در امور این سرزمین دخالت کنند. بنابر آنچه گذشت دولت مسیحی آستوریا در زمان آلفونس اول بر اثر پایداری در برابر نیروهای اسلامی بر قلمرو گسترده‌ای تسلط یافت. جانشینان او نیز به منظور بازسازی شهرها و دژهایی که در

1. Dozy , Spanish Islam , p.411.

2. Hillgarth,J.N.the spanish Kingdoms 1250 -1516, Oxford University , 1976, Vol I,p.3.

۳. مقرئ، نفخ الطیب، ۱ / ۲۳۹.

جریان کشمکش با مسلمانان آسیب دیده بودند، گام‌ها مؤثری برداشتند. در این میان، آلفونس دوم (۱۷۵ - ۲۲۷ ق / ۷۹۱ - ۸۴۲ م) پس از سامان بخشیدن به امور مسیحیان شمال و به هنگامی که هشام اول و حکم اول (حاکمان اموی اندلس) گرفتار ناآرامی‌های داخلی بود، از سمت غرب شبه جزیره‌ی ایبریا مسلمانان را عقب راند و تا صحرای لیسبون (آسبونه) پیش آمد. او به منظور برخورداری از حمایت‌های امپراتوری فرانک، اهتمام ورزید تا با شارلمانی قرارداد اتحاد منعقد نماید.^۱ باید گفت که بعد از فتح اسلامی، مسیحیان اسپانیا سعی کردند که همه‌ی عناصر اصلی سیاسی و نظامی را در شمال این سرزمین متمرکز کنند تا از تهدیدات مسلمانان در امان باشند. در این میان به سبب از بین رفتن مرکزیت کلیسای اسپانیایی - گوتیک تا مدتی فاقد تشکیلات دینی بودند که مسیحیان از طریق مطرح کردن داستان یعقوب مقدس،^۲ سازمان کلیسایی جدیدی در شمال اسپانیا تأسیس کردند تا از آن به مثابه‌ی ابزاری کارآمد برای تثبیت قدرت خویش استفاده کنند.

ظهور دولت قشتاله در سرحد اسلامی

باید توجه داشت که تا پایان سده‌ی ۳ ق / ۹ م علاوه بر پادشاهی آستوریا، چندین امیرنشین مسیحی دیگر از قبیل، کاتالونیا، ناوارا، آراگون در نواحی شمالی اسپانیا شکل گرفتند که مهم‌ترین آن‌ها پادشاهی قشتاله بود. در عین حال، هنوز ذره حاصلخیز رود ابرو (Ebro)، واقع در شمال شرقی اسپانیا، در اختیار مسلمانان قرار داشت که از مرکز آن یعنی شهر سرقسطه بر این ناحیه حکم می‌راندند. با عنایت به این که مسلمانان این منطقه از هر سو در معرض تهدیدات دشمن قرار داشتند، برای در امان ماندن از حملات آنان دژهای مستحکمی ساختند. با این همه، مسیحیان آستوریا، کانتابریا و باسک پیوسته مناطق مسلمان‌نشین شمال شرقی شبه جزیره را مورد تعرض قرار می‌دادند، چنان که بر اثر دوام این حملات بخش قابل توجهی از اراضی این ناحیه را تصاحب کردند؛

1. Imamuddin , P.219.

۲. به باور برخی راهبان مسیحی، یعقوب مقدس یکی از دوازده حواری مسیحی بوده که در اسپانیا به نشر آیین مسیح پرداخته است و پس از مرگ، او را در «شنت یا قُب» (سانتیاگو) دفن کردند. این محل در زمان آلفونس دوم شناسایی شد و دیری نپایید که به صورت یکی از اماکن مقدس مسیحیان درآمد. (نگاه کنید به: ابن العذارى، ۲/۲۹۴؛ المقرئ، نفخ الطیب، ۱/۴۱۳-۴۱۴)

در نتیجه، در این بخش از قلمرو مسلمانان اشراف مسیحی و صاحبان صومعه‌ها دارای اراضی وسیعی شدند. آنان به منظور مقابله با واکنش مسلمانان و حفظ این اراضی، در شرق و جنوب این منطقه، که مسلمانان ساکن بودند، قلعه‌ها (Castles) و دژهای استواری همانند برج‌های باستانی بنا کردند؛ به گونه‌ای که پس از چندی در آن جا قلعه‌های متعددی نمودار شد. از این رو، به اسپانیولی نام کاستیل (Castilla) بر این ناحیه نهادند^۱ که مسلمانان با معرب کردن، به آن «قشتاله» می‌گفتند. به دلیل وجود دژهای فراوان در منطقه برخی منابع اسلامی نیز از آن تعبیر به قلاع کرده‌اند.^۲ مسیحیان ساکن در این قلعه‌ها همواره در آمادگی جنگی به سر می‌بردند. اینان تا چندی چون از حمایت‌های دولت آستوریا برخوردار بودند خود را تابع این دولت می‌خواندند، اما در حدود سال ۳۱۸ ق / ۹۳۰ م شهبازان ناحیه‌ی قشتاله دیگر حاضر نشدند از پادشاهان آستوریا اطاعت کنند و دولتی مستقل به نام قشتاله که مرکز آن شهر بُرغش بود، برپا کردند.^۳ این دولت بعدها بر بخش عظیم قلمرو اسلامی تسلط یافت و تقریباً همه‌ی ممالک مسیحی اسپانیا را نیز تحت سلطه‌ی خویش درآورد و بدین ترتیب، به صورت یکی از پادشاهی‌های بزرگ مسیحی درآمد.

در واقع پیدایش امیرنشین‌های متعدد مسیحی در نیمه‌ی شمالی اسپانیا به معنای وجود اختلاف در جبهه‌ی مسیحی بود، هر یک از این امیرنشین‌ها احساس قومی و محلی خاصی داشتند که مانع از آن می‌شد تا سیاست مشترکی را بر ضد مسلمانان دنبال کنند. مناسبات دوستانه نیز بین خودشان حاکم نبوده است. هر امیرنشینی سعی داشت تا از منطقه‌ای که تصرف کرده بود با چنگ و دندان دفاع کند، همچنین هیچ یک از امارت‌های مسیحی از فرهنگ و مدنیت درخور توجهی برخوردار نبودند تا بتوانند دیگر امیرنشین‌ها را به سوی خود جلب کنند. گاه تضاد در درونشان به حدی می‌رسید که اشراف مسیحی برای مقابله با رقیب مسیحی خویش به صفوف مسلمانان می‌پیوستند.^۴ با توجه

1. Imamuddin , p.219.

۲. مؤنس، حسین، رحله الاندلس، ص ۳۴۹.

3. Durant, Will, the story of civilization: the Age of faith, Newyork, 1950, Vol IV, p.459.

4. Tate, R.B. the Medieval Kingdoms of the Iberian, Spain A companion to Spanish studies, ed.by P.E. Russell, London, 1973, P.72.

به این اختلافات بود که مسیحیان در سده‌ی ۴ ق / ۱۰ م قادر نبودند قلمرو مسلمانان اندلس را مورد تهدید جدی قرار دهند؛ درگیری‌های آنان با قوای اسلامی در این ایام در طول مرزها محدود می‌شده است.

باید توجه داشت که جامعه‌ی اسلامی اندلس به سبب برخورداری از گروه‌های مختلف فرهنگی، قومی، نژادی و دینی دارای پیچیدگی‌های خاصی بوده است. در این جامعه، حکمرانان اموی از سیاست‌های منطقی و معقولانه‌ای پیروی نمی‌کردند؛ آنان علاوه بر این که توجهی به معادلات اجتماعی نداشتند، در مورد فضا سازی مناسب دینی یا فرهنگی نیز نه تنها اقدام مؤثری به عمل نیاوردند، بلکه برخی اقوام را سرآمد دیگران می‌پنداشتند که این سیاست قهراً واکنش گروه‌های دیگر را در پی داشت؛ این در حالی بود که به قول حمیری اطراف مسلمانان را اصناف کفر احاطه کرده بودند^۱ که آنان هم پیوسته در این جامعه بحران‌آفرینی می‌کردند. در نتیجه، می‌توان گفت اغلب اوقات جامعه‌ی اسلامی اندلس با اختلافات و ناسازگاری‌های فزاینده مواجه بوده و شورش‌ها و فتنه‌ها با انگیزه‌های گوناگون از مشخصات آن به شمار می‌رفته است.

در هر حال، حکومت مرکزی مسلمانان در اندلس به تناوب گاه از قوت و استحکام کافی برخوردار بوده و بر امور کشور کاملاً مسلط بود و گاه توانایی لازم را نداشت تا به طور مؤثر به وظیفه‌ی خویش عمل کند و در کشور هرج و مرج و شبه ملوک‌الطوایفی پدیدار می‌شد، این فراز و نشیب قدرت تا سده‌ی ۵ ق / ۱۱ م ادامه داشت تا آن که از این تاریخ برای همیشه حکومت مرکزی از میان رفت و ملوک‌الطوایف بر همه جا استقرار یافتند.^۲

در سده‌ی ۴ ق / ۱۰ م یعنی به هنگامی که امویان اندلس بر خود نام خلافت نهاده بودند، عبدالرحمن ناصر با استفاده از اختلافات موجود در میان مسیحیان شمال تصمیمات سنجیده‌ای گرفت و تا حدودی به اندلس اسلامی انسجام بخشید و با قدرت مانع از اقدامات حاکمان محلی شد. در عین حال، در این ایام استحکامات مرزی مسلمانان به دو ثغر عمده‌ی اقصی و ادنی محدود شد؛

۱. الحمیری، محمد بن عبدالنعم، الروض المطار فی خبر الاقطار، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۴، ص ۳۳.

2. Harvey.L.P. Islamic Spain 1250 - 1500(the University of chicago,1990,P.42.)

نهر اعلی (اقصی) که همان حوزه‌ی سرقطه بود، و محدوده‌ی نهر ادنی از طلیطله تا مدینه سالم امتداد می‌یافت که به منزله‌ی خاکریز مسلمانان در برابر تهاجمات پادشاهی قشتاله بود.^۱

چندی بعد شخصیت بزرگی همچون ابن ابی عامر با نیروی تازه به میدان جنگ و سیاست گام نهاد. او برای مدتی با اقدامات جسورانه‌ی خویش مسیحیان شمال اسپانیا را گرفتار بیم و وحشت شدیدی کرد و با حملات متعدد اغلب بلاد شمال و مراکز دولت‌های مسیحی آن جا را پیمود و بر بسیاری از آن‌ها آسیب وارد آورد، حتی در یکی از نبردهایش بر شهر شنت یاقب (سانتیاگو) دست یافت، جایی که مسیحیان از آن تقدیس و تجلیل خاصی می‌کردند.^۲ دوران یکه‌تازی ابن ابی عامر چندان نپایید، آنچه بعد از این برخوردها برجسته می‌نمود تشدید احساسات دینی در میان مسیحیان بود که این تعصب نسبت به مسیحیت آنان را در جبهه‌ای واحد بر ضد مسلمانان گرد می‌آورد، طبیعت جنگ‌های بین پیروان مسیح مسلمانان در حال دگرگون شدن بود و رنگ دینی به خود می‌گرفت.

از این پس، مسیحیان مقتدرانه جنبش استرداد اراضی را با قداست فزاینده‌ای آغاز کردند. هم به کاستن از زمینه‌های اختلافات پرداختند و هم این که از کمک‌های مادی و معنوی هم‌کیشانان در خارج از اسپانیا برخوردار شدند، اما اندلس اسلامی که ثغور دوردست جهان اسلام به شمار می‌رفت،^۳ تقریباً هیچ رابطه‌ی سیاسی با قلمرو بزرگ اسلامی نداشت. این عضو کوچک پیکر بزرگ جهان اسلام بیش از ۳۰۰ سال افزون بر دفع فتنه‌های داخلی با توطئه‌ها و حملات مسیحیان شمال اسپانیا نیز مقابله کرد. این موقعیت باعث شد تا به تدریج بی‌رمقی بر آن مستولی گردد و سرانجام در اوائل سده‌ی ۵ ق / ۱۱ م آن وحدت صوری نیز از این جامعه رخت بربندد.

با همه‌ی آنچه عنوان شد، مسلمانان تا سده‌ی پنجم هجری برتری خویش را در برابر مسیحیان شمال اسپانیا حفظ کردند، اما اختلافات و ناسازگاری‌های جدی در میان مسلمانان از آغاز این سده به سبب اختلالی بود که در دستگاه خلافت امویان اندلس راه یافته بود. در چنین اوضاعی عناصر مختلف و طوایف مسلمانی که در طول حکومت امویان در اندلس به نحوی از این حکومت آسیب

1. Latham, J.D. althughur the Encyclopaedia of Islam (E12) Brill, 2000, Vol.X, pp.441-448.

۲. ابن العذاری المراكشي، ۲/ ۲۹۴-۲۹۶: ابن خلدون، العبر، ۱/ ۳۲۰: المقرئ، نفح الطیب، ۱/ ۴۱۳-۴۱۶.

۳. الضبی، احمد بن یحیی، بُغیة الملتبس فی تاریخ رجال اهل الاندلس، مادرید، ۱۸۸۴، ص ۱۴.

دیده بودند با تحریک و ترغیب حاکمان مسیحی در میدان سیاست فعال شدند. در نتیجه، اندلس اسلامی، به رغم برخورداری از وحدت فرهنگی و مذهبی، تمرکز سیاسی خویش را از دست داد. در زمینه‌ی نظامی نیز صاعد طلیطلی (د ۴۶۲ ق) که خود شاهد اوضاع و احوال مسلمانان این سرزمین بوده، می‌گوید: سامان دفاعی نیز دچار ضعف شده بود، به گونه‌ای که مسلمانان نمی‌توانستند موانع مؤثری در برابر تهاجمات پیروان مسیح ایجاد کنند.^۱

در حالی که مسلمانان اندلس دچار ناهم‌سازگاری بودند و هر روز سستی کار آنان شدت می‌یافت، حاکمان مسیحی که تا این زمان در موضعی انفعالی قرار گرفته بودند؛ از این پس بامساعدت‌های همکیشان خود در خارج از اسپانیا به ترمیم ضعف‌های خویش اهتمام ورزیدند پس از چندی در صحنه‌ی سیاسی و نظامی ابتکار عمل را در دست گرفتند. این حرکت که نویسندگان غربی از آن به جنبش «استرداد» یا باز پس‌گیری یاد می‌کنند، موجب تسریع در پیشروی شد و آنان در اندلس بر بخش‌های دیگری از قلمرو اسلامی استیلا یافتند.

ناسازگاری‌های اندلس اسلامی

تفرقه جویی و پریشانی‌هایی که از سده‌ی ۵ ق / ۱۱ م اندلس اسلامی را فراگرفته بود، در واقع پیامد طبیعی یک سلسله عوامل سیاسی و اجتماعی بود که به دوره‌های پیشین مربوط می‌شد. حکومت مرکزی از همان آغاز شکل‌گیری پیوسته با گرایش‌هایی خاص و بدون توجه به بافت اجتماعی و سایر ویژگی‌های اندلس، به تدبیر امور می‌پرداخت و هیچ‌گاه در صدد ایجاد پیوندی پایدار با قومیت‌ها و طوایف این سرزمین برنیامد که این سیاست و طرز رفتار، ناخشنودی گروه‌هایی را در پی داشت و گاهی نیز موجب بروز فتنه‌های گوناگون می‌شد که اوج آن‌ها در نیمه‌ی دوم سده‌ی ۳ ق / ۹ م پایه‌های حکومت امویان اندلس را به لرزه درآورد. در سده‌ی ۴ ق / ۱۰ م عبدالرحمن ناصر به منظور جلب گروه‌های مختلف تشکیلات خلافت را پدید آورد، اما همو نیز در اداره‌ی امور و ایجاد نظم بدون توجه به سایر طوایف، بیشتر از موالی و صقالبه بهره گرفت. این رویکرد موجب

۱. صاعد الطلیطلی، صاعد بن احمد بن صاعد التغلبي الأندلسي، طبقات الأمم، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷، ص ۸۹.

ناخشنودی اعراب و بربرها شد. سپس ابن ابی عامر به قصد استوار کردن سلطه‌ی خویش پای عنصر بربر را به میان کشید و از آنان به مثابه‌ی تکیه‌گاه قدرت سود جست که خشم و کین سایر گروه‌ها را بر انگیخت، و با سقوط او و از اواخر سده‌ی ۴ ق / ۱۰ م انسجام از حکومت مرکزی رخت برپست. از آن پس عناصر مختلف که منتظر فرصتی بودند تا بر سر قدرت در میدان مبارزه خود نمایی کنند، اوضاع را برای فعالیت مساعد یافتند.^۱ افزون بر تعصبات قومی و محلی و برتری جویی‌های اشرافی اعراب، مشکلات ارتباطی ناشی از موانع طبیعی، از قبیل سلسله کوه‌های مختلف و رودهای پر آب و خروشان اندلس نیز در گرایش‌های تجزیه طلبانه مؤثر بود. همچنین از سده‌ی ۴ ق / ۱۰ م به سبب افزایش ثروت، ظواهر زندگی و جنبه‌های مادی آنان چنان مورد توجه گروه‌های مسلمان قرار گرفت که نه تنها برای حفظ وحدت و پایداری نظم مایل به فداکاری نبودند، بلکه در جهت تأمین مطامع خویش با همدیگر به رقابت‌های ناسالم روی آوردند.^۲

در سال‌های ۳۹۹ - ۴۰۰ ق / ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ م، قبل از سقوط نهایی خلافت امویان اندلس، نابسامانی‌ها و اختلافات به حدی رسید که هر گروهی اطراف فردی از خاندان اموی گرد آمدند: بربرها از خلافت مستعین و سایرین از ادعای مهدی حمایت کردند.^۳ مستعین به منظور غلبه بر رقیب خویش دست یاری به سور مسیحیان قشتاله دراز کرد، مهدی نیز به فرانک‌های حاکم برشلونه (بارسلونا) پناه برد تا در ازای تسلیم مدینه سالم به مسیحیان از کمک‌های امیر آنجا برخوردار گردد.^۴ بدین گونه، با راهنمایی مدعیان خلافت اموی از آغاز سده‌ی پنجم هجری به طور مستقیم مسیحیان

۱. عنان، محمد عبدالله، دولة الإسلام في الأندلس (العصر الثاني: دول الطوائف، قاهره، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷)، صص. ۱۱-۱۲.

2. watt, W.M. and cachia, P.A history of Islamic Spain, Edinburgh University, 1965, pp.86-87.

۳. ابن بسام، أبو الحسن علي بن بسام الشنتري، الذخيرة في محاسن أهل الجزيرة، تحقيق سالم مصطفى البدری، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۹ ق / ۱۹۹۸ م، ۱ / ۲۵-۲۷؛ ابن الكردبوس، أبو مروان عبد الملك بن الكردبوس، تاريخ الأندلس، تحقيق أحمد مختار العبادي، معهد الدراسات الإسلامية، مدريد، ۱۹۷۱، صص ۶۷-۶۸؛ ابن العذاري المراكشي، البيان المغرب في أخبار الأندلس والمغرب، تحقيق أ. لوی پروونسال، باريس، ۱۹۳۰، ۳ / ۸۱-۸۳ و ۸۷-۹۲.

۴. ابن العذاري، ۳ / ۹۳-۹۵؛ ابن الخطيب، لسان الدين محمد بن عبدالله، تاريخ اسبانيا الإسلامية او كتاب أعمال الأعلام، تحقيق أ. لوی پروونسال، دارالمكشوف، بيروت، ۱۹۵۶ م، صص ۱۱۴-۱۱۵.

وارد نزاع‌های داخلی مسلمانان شدند.^۱ این موقعیت ذلت‌بار خلفا تأثیر نامطلوبی بر روحیه‌ی دینی و عزت قومی مسلمانان اندلس برجای نهاد و همساز گرای زیر پرچم خلافت نیز به صورت امری ناممکن و مشکلی ناگشودنی درآمد.

به هنگامی که نزاع، دستگاه خلافت اندلس را فراگرفته بود بزرگان صقالبه، رهبران بربرها و رؤسای خاندان‌های عربی که از قبل وزیر، والی، قاضی، حاجب و صاحب منصب بودند، بنای نافرمانی نهادند و به همراه افراد طایفه‌ی خویش در جایی که استقرار داشتند دم از استقلال زدند.^۲ به زودی حدود سی چهل دولت شهر در اندلس اسلامی سر بر آوردند که در تاریخ این سرزمین به ملوک الطوایف معروف شدند.^۳ گفتنی است این دولت‌های کوچک برای ویرانی‌های بزرگ پدید آمده بودند که خود خواهی، خود بزرگ بینی کاذب، تبعیضات ناروا، اتکاء به غیر، فزون طلبی و بی تفاوتی نسبت به مصالح مردم برخی از ویژگی‌های آنها بود. خصومت‌های گروه‌های منفعت‌طلبی‌های قومی چنان بر همه جا سایه افکنده بود که گویا دستورهای قرآنی پیرامون لزوم وحدت و یکپارچگی مسلمانان به بوته‌ی فراموشی سپرده شده بود. بر اثر این ناسازگاری‌ها حوادثی رخ نموده که مسلمانان اندلس از اوج قدرت و پیشرفت به ورطه‌ی جنگ‌های داخلی کشیده شدند، اوضاع پدید آمده نیز حاکی از آن بود که غم‌انگیزترین دوره‌ی تاریخ اسپانیای اسلامی فرارسیده است.

در این اوضاع و احوال که موقعیت سیاسی مسلمانان اندلس به شدت وخیم شده بود و هر بی‌اصل و نسب جاه‌طلبی به بهانه‌ی واهی فتنه برپا می‌کرد، مسیحیان فرصت جو که عرصه را از رقبای قوی خالی دیدند به گونه‌ای فعال به ویژه در ناحیه‌ی ثغور (مرزها) نمودار شدند.^۴ وضعیتی پدیدار شده بود که قوی، طمع در قلمرو ضعیف می‌کرد، ضعیفا نیز برای حفظ موجودیت خویش ناگزیر بودند با همسایه نیرومند، خواه مسلمان و چه غیر مسلمان، هم پیمان گردند، در نتیجه، چندین دولت شهر که از توانایی بیشتری برخوردار بودند بر تعدادی از ملوک الطوایف غلبه یافتند و یا برخی از آنها

۱. ابن بایم، ۱/ ۲۶.

۲. ابن الکردبوس، ص ۶۷.

3. Wasserstein, D.J. the Encyclopaedia of Islam (EI2), Brill, 2000, vol. VII, p. 552.

۴. ابن الکردبوس، ص ۶۸.

را تحت حمایت خویش درآوردند. بدین گونه بربرها در جنوب اندلس، در نواحی غرناطه، مالقه و غیره، به برتری دست یافتند. در جنوب غربی و ناحیه اشبیلیه، اعراب بنی عباد موقعیتی بر جسته کسب کردند و چندی به منظور بیرون راندن بربرها از جنوب اندلس با آنان به منازعه پرداختند و سرانجام، از راه خدعه و یا جنگ بر امرای بربری جنوب، استیلا یافتند. دولت‌های مسیحی که کشمکش‌های امرای مسلمان را دیدند به بهانه‌های مختلف به مداخله در امور آنان پرداختند. امرای قوی را برضد حاکمان ضعیف تحریک می‌کردند تا از این طریق ضعف را با خود هم‌پیمان و تحت سلطه در آورند. حاکمان مسلمان هم بی‌اعتنا به تهدیدات دشمن در اندیشه‌ی تعرض به همدیگر بودند. در این جهت، گاه با جنگ، توطئه‌چینی و یا فریب دادن وارد صحنه می‌شدند و گاه از شیوه‌های دیگر همچون تطمیع افراد با نفوذ و یا بستن معاهدات سود می‌گرفتند.^۱

پیشانی اوضاع عصر ملکوت الطوایف تنها معلول تزلزل سیاسی نبوده، بلکه بخش عمده‌ی آن ناشی از بی‌عدالتی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی بود. از این رو، امرای طوایف، برای تقویت سلطه‌ی خویش به فقها و رجال دین توسل می‌جستند، اما آنان نیز از جاده‌ی فضیلت منحرف شده به مراکز این قدرت‌های لرزان روی آورده بودند و برای دست یابی به شوکت و ثروت حاضر می‌شدند تا لباس علم را به حرص مال و منصب آلوده کنند و ظلم و جور حاکمان را توجیه و آنان را نزد عامه محبوب جلوه دهند. در این ایام اغلب فقهای اندلس به ناروا در کار سیاست دخالت می‌کردند و به نام شرع و بنابه میل سلاطین فتوا می‌دادند، اما برخی از علمای دینی شکوه نمودند، ابن حزم (د ۴۵۶ ق) می‌گوید: فقها به دنیاداری مشغول‌اند و برای برخورداری از حمایت‌ها و هدایای سلاطین به توجیه فتنه‌های آنان می‌پردازند، بدین گونه حاکمان را بر انجام فسق و فجورشان ترغیب می‌نمایند.^۲ ابن حیان (د ۴۶۹ ق) نیز از نایاب بودن فقیه حقیقت‌خواه می‌نالد و از سکوت فقها در برابر ظلم‌ها و

۱. ابن‌الخطیب، اعمال الاعلام، ص ۱۴۴؛ المقرئ، احمد بن محمد، نفخ‌الطیب من غصن‌الاندلس الرطیب، تحقیق احسان عباس،

دارصادر، بیروت، ۱۹۹۷، ۱/ ۲۱۳-۲۱۵.

۲. ابن حزم الأندلسی، علی بن احمد، الرد علی ابن‌التغزیة اليهودی و رسائل اخری، تحقیق احسان عباس، مکتبة دار العروبة،

۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰ م، ص ۱۷۴.

چگونگی رویارویی موريسکوها^۱ با تنصير (= نصرانی کردن) اجباری

دکتر عبدالله همتی گلپای

عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده:

گرچه مسلمانان در زمان حکومت خود بر اسپانیا (اندلس) تمدنی عظیم و فرهنگی تعالی بخش را به اروپای غربی عرضه کردند، سرانجام پیروان مسیح صفحه تاریخ درخشان آنان در این سرزمین را در سال ۸۹۷ ق / ۱۴۹۲ م در هم پیچیدند؛ و به قدرت یکپارچه سیاسی دست یافتند و سپس در صدد برآمدند که در کشور خود وحدت فرهنگی ایجاد کنند؛ و به منظور تحقق این هدف بر آن شدند که با شیوه‌های گوناگون، مسلمانان ساکن اسپانیا را حتی به لحاظ اعتقادی، با جامعه مسیحی همگون سازند.

در مقاله حاضر، واکنش اقلیت‌های مسلمان اسپانیا (= موريسکوها) در مواجهه با پدیده تنصير (= نصرانی کردن) اجباری مورد بحث قرار گرفته، و بیان شده است که موريسکوها با چه تدابیر خاصی، از عقیده خود در برابر اقدامات مسیحیان حاکم در جهت تحمیل مسیحیت دفاع کردند.

واژه‌های کلیدی: موريسکو، اسپانیا، مسیحیت، مسیحی، اسلام، مسلمان.

در طول تاریخ اسلام، مسیحیت برای اسلام در هیئت رقیبی سرسخت ظاهر شده، و همواره در صدد بوده است که با هر وسیله ممکن آن را از سر راه خود بردارد. وقتی

مسلمانان در ادامه فتوحاتشان، در اواخر سده اول هجری، در شبه جزیره ایبریا (=اندلس) استقرار یافتند، این سرزمین میدانی شد که پیروان مسیح، در آن جا، چندین سده، به منظور از پای درآوردن رقیب، کوشش مجدانه و خستگی ناپذیری از خود نشان دادند. مسلمانان تا اواخر سده ۵ ق / ۱۱ م برتری خود را حفظ کردند، اما از آن پس موازنه قدرت به نفع مسیحیان تغییر کرد و آنان به لحاظ سیاسی و نظامی بر مسلمانان فائق آمدند؛ و در یک فرایند چند مرحله‌ای، حکومت اسلامی را از آن جا برچیدند؛ و سپس بر آن شدند مسلمانان تحت سلطه خود (=موریسکوها) را، به اجبار، به کیش مسیحیت درآورند. این سیاست، به طور مشخص، پس از استیلای پیروان مسیح بر غرناطه (۸۹۷ ق / ۱۴۹۲ م) اتخاذ شد.

با سقوط غرناطه، پیروان مسیح در اسپانیا به وحدت سیاسی دست یافتند؛ و سپس در راستای یکسان‌سازی دینی و فرهنگی گام برداشتند؛ و در این جهت، نهایت خشونت‌ها و سختگیری‌ها را بر ضد اقلیت‌های مسلمان (=موریسکوها) اعمال کردند. مؤلف اخبار العصر^۲ ضمن برشمردن فهرستی از اقدامات خشونت‌آمیز مسیحیان بر ضد موریسکوها، می‌نویسد:

خداوند! آنان گرفتار چه مصیبت عظیم و فاجعه دردناکی شده‌اند که جز لطف تو امید

ندارند؟! (اخبار العصر، ص ۱۱۷-۱۱۸)

در هر حال، رفتارهای خشونت‌آمیز حکومت‌های مسیحی اسپانیا با اقلیت‌های مسلمان، در تاریخ جهان به صورت یک تراژدی تکان‌دهنده ثبت شده و صحنه‌های گوناگون آن یکی از غم‌انگیزترین سرگذشت‌ها را نشان می‌دهد که بشریت نظیر آن را در تاریخ کمتر دیده است. و این در حالی بود که اسپانیای مسیحی پیشرفت خود را مدیون عناصر اسلامی بود و به نوشته لین پول، این کشور به یمن آنچه طی سده‌های دراز از مسلمانان اخذ کرده بود، تا مدت‌ها پس از سقوط غرناطه همچون ماه می‌درخشید.

(Lane pool, P.282)

رهبران مسیحی، قبل از استیلا بر تمام نواحی اسپانیا، هر چند اقلیت‌های مسلمان

تحت سلطه خود را در تنگناهای سخت قرار می‌دادند و اقدامات محدودکننده‌ای را در مورد آنان به کار می‌بردند؛ زندگی مسالمت‌آمیز با گروه‌های مسلمان را به کلی طرد نمی‌کردند و تعامل و همکاری بین طرفین وجود داشت؛ اما پس از تصرف غرناطه و فتح همه مناطق شبه‌جزیره توسط مسیحیان، آنان زندگی مسالمت‌آمیز با اقلیت‌های مسلمان را کنار نهادند و با اعمال انواع روش‌های غیرانسانی، حتی سعی کردند اعتقادات مغلوبان را با خود همسان سازند؛ و لذا مورسکوهایی که می‌خواستند در وطن خودشان (= اندلس) زندگی کنند ناگزیر شدند شعائر اسلامی خود را مخفی کنند و به مسیحیت تظاهر نمایند.

شکل‌گیری اسلام سری: واکنشی به تحمیل آیین مسیحی

نظری اجمالی به تاریخ اسلام در اسپانیا نشان می‌دهد که مسیحیان هرگاه در ناحیه‌ای بر مسلمانان تفوق می‌یافتند، به انحاء مختلف محدودیت‌هایی را برای آنان ایجاد می‌کردند تا به تدریج هویت دینی و فرهنگی اسلام را از صحنه اجتماع حذف کنند. در جهت تحقق این سیاست بود که مردم‌داران مسیحی به دنبال محو قدرت سیاسی مسلمانان از اندلس و از آغاز سده ۱۰ ق / ۱۶ م احکام تغییرکیش اجباری را صادر، و شرایط بسیار دشواری را بر مورسکوها تحمیل کردند و مورسکوها دست یاری به سوی مسلمانان دراز کردند، اما جهان اسلام نسبت به این جو سیاه و رفتار ستیزه‌جویانه مسیحیان با اقلیت‌های مسلمان بی‌تفاوت ماند؛ و واکنش جدی‌ای از خود نشان نداد. (مقلد الغنیمی،

(Hillgarth, vol.II, PP.570-571؛ ۹۵-۹۴/۳)

مورسکوها که از کمک‌های جهان اسلام مأیوس شده بودند، برای تداوم زندگی در اندلس یا باید با ایمان قلبی و کامل مسیحیت را می‌پذیرفتند؛ و یا از پذیرش آن امتناع می‌کردند و خود را برای مقابله با عواقب این کار آماده می‌کردند؛ و یا به طور اسمی و در ظاهر به مسیحیت تن می‌دادند، اما قلباً ایمان اسلامی خود را حفظ می‌کردند (= تقیه). تاریخ طولانی روابط اسلام و مسیحیت نشان می‌دهد که کمتر مسلمانی حاضر شده است

از اسلام روی برگرداند و فقط در برخی شرایط خاص احتمالاً تعداد اندکی گاه به دین فاتحان درمی آمدند. البته امتناع آشکار از مسیحیت که معمولاً پیامد آن اخراج و تبعید بود نیز در سطح محدودی رخ می داد؛ چون برخی از گروه های مسیحی، با نظر به پاره ای ملاحظات دینی و اقتصادی خودشان، با اخراج مورسکوها مخالفت می کردند؛ بدین معنا که متکلمین مسیحی معتقد بودند بنا به وعده مسیح می توان این افراد (=مسلمان شدگان) را دوباره به کیش مسیحیت درآورد و لذا نباید اجازه داد یا آنان را مجبور کرد که به بلاد اسلامی هجرت کنند. همچنین صاحبان مشاغل و زمین نیز از خروج مورسکوها ممانعت می کردند؛ چون به نیروی کار ماهر آنان نیاز داشتند و در صورت اخراج، بخشی از منابع مالی مسیحیان به بلاد دیگر انتقال می یافت. بنابراین، اغلب مورسکوها گزینه سوم را انتخاب کردند؛ یعنی تصمیم گرفتند با پذیرش ظاهری مسیحیت و حفظ پنهانی اعتقادات اسلامی خود، در سرزمین آبا و اجدادی شان زندگی کنند. (Harvey, vol. I, PP.208-209)

نکته مهم و قابل ذکر آن که مورسکوها با رعایت احتیاط و مخفی کاری در واقع اصل تقیه (یکی از معتقدات کلامی فقهی شیعه) را در پیش گرفتند. این رفتار محتاطانه (تقیه) در تاریخ اسلام منحصر به شیعه نبود، بلکه سایر نحله ها و نهضت ها نیز در مواقع تهدید از سوی متجاوزان، همین تدبیر را به کار برده اند؛ اما این تاکتیک در اصل مختص تشیع می باشد. (عنایت، ص ۲۴۲) تقیه یک رفتار طبیعی بشری است و در عرف اکثر اقوام و ملل در سراسر تاریخ انسان سابقه دارد. تقیه واکنش پنهان کارانه فرد، قوم مقهور و یا یک اقلیت در شرایطی است که توان رویارویی و مبارزه مستقیم را ندارد و یا اصولاً چنین مبارزه ای به صلاحش نیست و موجودیت او را تهدید می کند. تقیه علاوه بر جواز اجتماعی و عرفی، یک رخصت شرعی نیز هست. این اندیشه و عمل، در اصل، در قرآن مجید ریشه دارد (خرمشاهی، ۳۸/۵) که می فرماید:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ لَا تُكْرَهُ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صُدْرًا

فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. (نحل/۱۰۶)

هر کس بعد از ایمان آوردن به خدا، او را انکار کند و قلبش در ایمان استوار بماند [گناهی ندارد]؛ اما اگر با رضایت و رغبت کافر شود، خشم خدا را برمی‌انگیزد و سخت عذاب خواهد شد.

طبری در تفسیر این آیه می‌نویسد:

اگر کسی برای رهایی از دشمنان خویش مجبور شود که با زبان به کفر اعتراف نماید ولی قلباً آن را انکار کند، مورد سرزنش نیست؛ زیرا خداوند عبادات او را بر حسب آنچه در قلب بدان اعتقاد دارد، می‌پذیرد. (طبری، ۲۳۸/۸)

با وجود این، اهل سنت از این ارفاق مذهبی کمتر استفاده کرده‌اند. شاید مورسکوها نخستین گروه بزرگ از مسلمانان مالکی مذهب بودند که به منظور حفظ موجودیت خود در برابر مسیحیان مجبور شدند به تقیه روی آورند، آن هم نه در مدتی محدود بلکه در تمام طول زندگی ناگزیر بودند اعتقاداتشان را کتمان کنند؛ ضمناً اسلام سری مورسکوها، از میان تقسیمات چهارگانه تقیه (= اکراهیه، خوفیه، کتمانیه و مداراتی) بیشتر با تقیه کتمانیه تطبیق دارد.

چه طور شد مورسکوها به تقیه روی آوردند و از آن به عنوان سپری برای مقابله با تهدیدات مسیحیان بهره می‌بردند؟ برخی احتمال داده‌اند آنان بر اساس فتوای یک فقیه مغربی به نام عبیدالله احمد بن ابوجمعه المغراوی وهرانی به اصل تقیه عنایت کردند و اسلام سری را برگزیدند. (عنان، نه‌ایة‌الاندلس، ص ۳۴۲-۴) این فتوا به منزله سندی از آن دوره باقی مانده، و تاریخ آن، اول رجب ۹۱۰ ق/ ۱۵۰۴ م می‌باشد. وهرانی، با تعبیر الغریاء، خطاب به مورسکوها می‌گوید:

در آن شرایط تا می‌توانید احکام اسلامی را در نهان انجام دهید، چون خداوند نه به ظاهر عبادت بلکه به قلوبتان می‌نگرد؛ اگر وضو گرفتن برایتان میسر نیست، تیمم کنید هر چند با دست کشیدن بردیوار باشد؛ و اگر از نماز خواندن شما جلوگیری می‌کنند، قضای آن را در شب به جای آورید؛ اگر به هنگام نماز شما را به سجده کردن در مقابل بتها (تصاویر قدیسین مسیحی) مجبور می‌کنند و یا ناگزیرید در نمازهای نصاری حضور یابید، در دل نماز خودتان را بخوانید؛

اگر مقابل بت‌ها ایستاده‌اید، خداوند یکتا را قصد کنید؛ اگر به نوشیدن شراب، خوردن گوشت خوک و یا حرام دیگری وادارتان کردند، انجام دهید، اما قلباً آن را انکار کنید؛ و هرگاه فرصتی به دست آوردید از آن سر باز زنید و... (عنان، نه‌ایة‌الاندلس، ص ۳۴۲-۳۴۴)

در برخی از آثار مسیحی متعلق به دوره موریسکوها نیز به این آسان‌گیری اسلام که با مقتضیات آن زمان هماهنگی داشته، اشاره شده است؛ از جمله در نوشته‌های فرای مارکوس (Fray marcos)، راهب وادی الحجاره، چنین آمده است:

به محض این که در سال ۹۳۲ ق / ۱۵۲۶ م رسماً تغییر کیش موریسکوهاى ناحیه آراگون اعلام شد، گروهی از آنان در روستای ماریا تصمیم گرفتند تا آخرین نفر با این فرمان مقابله کنند. یک بار که اوضاع بحرانی‌تر شده بود و مسیحیان خود را آماده می‌کردند تا با اعمال فشار و به کار بردن سلاح مردم آن جا را به تسلیم در برابر فرمان حکومتی وادار کنند، یکی از اشراف مسیحی به این روستا وارد شد و خطاب به موریسکوها گفت: ای مردم غناک و بیچاره‌ای که از هر سو در محاصره دشمن قرار دارید، اگر به سبب پیروی از تعالیم قرآنتان از پذیرش مسیحیت امتناع می‌ورزید، باید بدانید که [از سوی اسلامتان] به شما اجازه داده شده است که به ظاهر آیین مسیح را بپذیرید اما قلباً به محمد (ص) اعتقاد داشته باشید. با اتخاذ این تدابیر شما می‌توانید از خطر کنونی حمله مسیحیان که قصد دارند به عنف شما را تسلیم کنند، رهایی یابید و هم از آوارگی و تهدیدات بعدی نجات پیدا کنید. مردم روستای ماریا، پس از این توصیه نجیب‌زاده مسیحی، سلاحشان را بر زمین نهادند و به مسیحیت تظاهر کردند. (Harvey, vol. I, PP.210-211)

درباره عصر اخیر حیات مسلمانان اندلس، یعنی دوره‌ای که آنان ناگزیر شدند به مسیحیت تظاهر نمایند، نویسندگان غربی به تفصیل قلمفرسایی کرده‌اند؛ اما مسلمانان در آثار خویش به ندرت به آن پرداخته‌اند. خوشبختانه در این مورد گزارشی از محمد بن عبدالرفیع (د ۱۰۵۲ ق / ۱۶۴۲ م)، یکی از موریسکوهاى اهل جیان که به تونس تبعید شده بود، بر جای مانده است. او در اثر خویش با عنوان الانوار النبویة فی آباء خیر البریة به گوشه‌هایی از فعالیت‌های سرّی موریسکوها به منظور حفظ هویت اسلامی اشاره کرده

است. ابن عبدالرفیع که در کودکی به همراه خانواده‌اش به شمال آفریقا مهاجرت کرده بود، می‌گوید:

در شش سالگی هنگامی که در شهر جیان بودم، حاکمان مسیحی پدرم را مجبور کردند تا مرا به مکتب نصاری بفرستد. من در آن جا تعالیم دین مسیح را می‌آموختم، چون به خانه می‌آمدم پدرم مرا با آموزش‌های اسلامی آشنا می‌کرد. او لوحی از چوب گردو در برابرم می‌نهاد، در کنار حروف اعجمی (رومی) الفبای عربی را می‌نوشت تا من آن‌ها را فراگیرم و تأکید می‌کرد که یادگیری تعالیم اسلامی را همچون رازی نزد خویش نگه دارم و به نزدیکترین کسان - حتی مادر، برادر و عمویم - درباره آن چیزی نگویم؛ زیرا اگر خبر آن به مأموران مسیحی می‌رسید ما را با انداختن در آتش هلاک می‌کردند. پدرم به ما آموزش می‌داد هنگامی که در کلیساها ناچارید در مقابل اصنام و تمثال‌های قدیسین مسیحی تعظیم کنید، در دل و نهان، سوره کافرون و دیگر آیات قرآن را تلاوت نمایید. تعداد کسانی که تعالیم اسلامی را مخفیانه به فرزندانمان منتقل می‌کردند، فراوان بود. مسلمانان در این ایام به شدت اسلامشان را کتمان می‌کردند؛ به طوری که گاه پدر نزد فرزندان و خانواده خویش و یا فرزند برای پدر، هویت اسلامی را آشکار نمی‌کرد. فقط نزد کسانی که صداقتشان آزموده شده بود و به امین بودن شهرت داشتند از اسلام سخن می‌گفتند... هنگامی که به همراه چند تن از خویشاوندان خود جیان، شهر ابن مالک (محمد بن مالک طائی جیانی صاحب آئینه)، را به قصد مسافرت به شهرهای غرناطه، قرطبه، اشبیلیه، طلیطله و غیره ترک کردیم، پس از گردش در این شهرها فقط با هفت نفر مواجه شدیم که از سرگذشت اسلام در غرناطه سخن می‌گفتند و بقیه به شدت اسلام خویش را پنهان و چیزی درباره آن اظهار نمی‌کردند... (شکیب، حواشی حاضر العالم الاسلامی ۱/ ۲۴-۲۶)

مورسکوها با رویکرد به اسلام سرّی هویت دینی خویش را حفظ کردند و خود را از تیغ دشمن نجات دادند و فعالیت‌های مسیحیان را در جهت تحمیل مسیحیت نیز خنثی کردند. در این میان، نویسندگان مسیحی سده ۱۰ ق / ۱۶ م به منظور تحریک اولیای امور به اخراج مسلمانان، همواره تأکید می‌کردند که مورسکوها در باطن مسلمانند، صداقت ندارند، قابل اعتماد نیستند و غیره. باید گفت: گرچه مورسکوها با پنهان‌کاری

وفاداری‌شان نسبت به اسلام را ثابت کردند، چون آنان ناگزیر بودند که به مسیحیت تظاهر کنند، به تدریج پاره‌ای از ویژگی‌های اسلامی را از دست دادند و یا موجب تضعیف آن شدند. از این رو، هنگامی که مورسکوها در اوایل سده ۱۱ ق / ۱۷ م به بلاد اسلامی پناه بردند، اغلب ساکنان محلی به این نورسیدگان با دیده تردید می‌نگریستند، زیرا تصور می‌کردند که آنان اروپایی و مسیحی هستند. (Harvey, vol. I, P.212)

سیاست متغیر حاکمان مسیحی در قبال مورسکوها

گرچه اسپانیا در سده ۱۰ ق / ۱۶ م قدرت برتر اروپا به شمار می‌رفت، حکمرانان آن در برابر مورسکوها احساس درماندگی می‌کردند و توانایی تحمل آنان را نداشتند. این حاکمان با همکاری محاکم تفتیش عقاید^۲ در سال‌های ۹۱۷ ق / ۱۵۱۱ م-۹۳۲ ق / ۱۵۲۶ م، به منظور مقابله با اسلام سری و از میان برداشتن خصائص فرهنگی مورسکوها، قوانینی را به مورد اجرا گذاشتند؛ و از هر عملی که به نحوی با دین اسلام ارتباط داشت، از قبیل کاربرد زبان عربی چه به صورت کتبی یا شفاهی، روش شرعی ذبح حیوانات، ختنه کردن، مراسم ازدواج و غیره جلوگیری می‌کردند. محاکم تفتیش عقاید مأمورانی را تعیین، و بر مورسکوها مسلط و مراقب کردند تا آنان اعمال اسلامی و چیزهایی را که این محاکم حرام اعلام کرده‌اند، انجام ندهند؛ اما مورسکوها اغلب با مقاومت در برابر مأموران مسیحی و یا با پرداخت رشوه به آنان با محدودیت‌های وضع شده مقابله می‌کردند. (هورتز، ص ۲۸-۲۵)

انتقاد از محاکم تفتیش عقاید توسط یکی از قربانیان آن که به تونس تبعید شده بود، به عنوان سندی مهم بر جای مانده است. در این سند که در نسخه خطی S-2 کتابخانه رتال آکادمی تاریخ، در مادرید نگهداری می‌شود، مورسکوی تبعیدی چنین می‌گوید:

در میان کافران مسیحی مجبور بدیم به انجام آنچه آنان از ما می‌خواستند تظاهر نماییم. در صورت مخالفت، ما را به محاکم تفتیش عقاید می‌بردند. در آن جا خود را در زندانی می‌یافتیم

که همانند نيات متولیان امور تفتيش عقايد تاریک و سپاه بود و... پیروان صلیب کودکان را با عنوان فرزندخواندگی از ما جدا می‌کردند تا آنان را بر اساس تعلیم کفر (مسیحی) تربیت کنند؛ از دارایی‌های ما مالیات گزافی می‌ستاندند تا ما را از پای درآورند و... برخی از اربابان این محاکم می‌گفتند که همه ما باید نابود شویم، گروهی معتقد بودند باید بر عضو تناسلی ما داغ نهند و یا ما را اخته کنند تا دیگر قدرت تولید مثل نداشته باشیم و... پس خداوند مهربان را شاکریم که ما را از این رنج و خطر نجات داد... (Lopez, PP.237-238)

گفتنی است که پس از مرگ فردیناند در ۹۲۲ ق / ۱۵۱۶ م، نوۀ او، شارل اول (Charles I of Spain) به حکومت دست یافت. وی پس از چندی به شارل پنجم (Charles V, Holy Roman Emperor) موسوم شد و چنان قدرتی پیدا کرد که پاپ‌ها نیز از آن در بیم و هراس بودند. در این ایام، موريسکوها در سال ۹۳۲ ق / ۱۵۲۶ م هیأتی را نزد شارل فرستادند. این گروه ضمن بیان تجاوزات مستمر مسیحیان، خواستار رفع بی‌عدالتی‌ها شدند. پس از گفتگوها، شارل قول داد که رنج آنان را کاهش دهد. از جمله قرار شد که موريسکوها مبلغ بسیاری به محاکم تفتيش عقايد بپردازند تا این محاکم در امورشان دخالت نکنند. (Kamen, P.172) همچنین او با صدور فرمانی به موريسکوها اجازه داد به مدت ده سال از زبان عربی استفاده کنند؛ مطابق سنن خودشان پوشش داشته باشند؛ با هم ازدواج کنند؛ مقابر جداگانه داشته باشند؛ مالیاتی که به دولت می‌پردازند با مسیحیان برابر باشد. و در مقابل مصادره اموال مساجد (اوقاف) به نفع کلیسا، قرار شد به فقهای موريسکو راتبه (= مستمری) بپردازند و... (هورتز، ص ۲۸-۲۹)

در این میان، شارل با ارسال نامه‌ای به پاپ، تأکید کرد که تغییر کیش موريسکوها با اراده و اختیار آنان انجام نمی‌گیرد و مسیحیت تحمیلی سبب افزایش نارضایتی‌ها شده است. آن‌گاه حاکمان مسیحی پیشنهاد کردند که چون موريسکوها اطلاعات چندانی از عقیده کاتولیکی ندارند، روحانیون مسیحی باید آموزش و تعلیم مسیحیت را سرلوحۀ برنامه‌های خویش قرار دهند. (Scott, vol.III, PP.256-257; Kamen, P.172) بدین سان،

دیری نباید که اربابان کلیسا به منظور از میان بردن فرهنگ و سنت‌های اسلامی، در کنار ابزارهای فشار و تهدید، از شیوه‌های مسالمت‌آمیز و تبلیغات در سطح وسیع نیز سود جستند و در مناطق مختلف برای آموزش مسیحیت مدارس تبتیری ایجاد کردند و تشکلهای و انجمن‌های تبلیغی با عنوان «تبشیر در میان مورسکوها» به وجود آوردند. (هورتز، ص ۳۰-۳۳)

باید توجه داشت که در این زمان دولت اسپانیا با خطر ورود تعلیمات لوتر به این کشور مواجه بود. این آموزه‌ها از آن لحاظ خطر تلقی می‌شد که مذهب کاتولیک را که حاکمان اسپانیا از آن همانند ابزاری پرفایده استفاده می‌کردند، به شدت مورد تهدید قرار می‌داد. به ویژه از سال ۹۲۱ ق / ۱۵۲۱ م که ترجمه‌های آثار لوتر به اسپانیولی نیز به این مملکت راه یافت، دولت وحشت‌زده شد و بخشی از قوای خود را به خنثی کردن تأثیرات این آثار اختصاص داد. (Kamen, PP.115-116) از سوی دیگر، قوای دریایی ترکان عثمانی پس از درگیری‌های متعدد با نیروهای اسپانیا - که در آن مورسکوهای پناهنده به الجزایر نقش برجسته‌ای ایفا کردند - سرانجام در ۹۲۲ ق / ۱۵۱۶ م با عقب راندن سپاهیان مسیحی بر سواحل الجزایر دست یافتند. بدین ترتیب، با استقرار نیروی دریایی ترکان عثمانی در سواحل نزدیک به اسپانیا، هم خطوط ارتباطی این کشور در مدیترانه در معرض آسیب جدی قرار گرفت و هم آن که اکنون حاکمان مسیحی در هراس بودند که اگر فشار مضاعفی بر مورسکوها وارد کنند، تعداد بیشتری از آنان مخفیانه اسپانیا را ترک خواهند کرد و به قصد انتقام‌گیری به قوای اسلامی مستقر در سواحل الجزایر خواهند پیوست. (التر، ص ۵۵-۵۰) از این رو، شارل در دوره حکومتش (۹۲۲ ق / ۱۵۱۶ م - ۹۶۳ ق / ۱۵۵۶ م) گاه ناگزیر می‌شد نسبت به مورسکوها سیاستی مداراآمیز اعمال کند.

ترکان عثمانی تا حدود نیمه سده ۱۰ ق / ۱۶ م موفق شدند سلطه خود را بر سواحل افریقا - به استثنای مراکش - گسترش دهند، واقعه‌ای که موجبات وحشت و نگرانی ممالک جنوب اروپا، به ویژه اسپانیا را فراهم کرد. اسپانیای مسیحی که از مقابله با ترکان

مسلمان عاجز مانده بود و منافع اقتصادی و سیاسی خود را در این نواحی از دست رفته می دید (Davidson, PP.178-179; Adams, P.99)، از آغاز حکومت فیلیپ دوم (۹۶۳ ق / ۱۵۵۶ م)، جانشین شارل، تسامح نسبی با موريسکوها را کنار نهاد و همه توان خود را صرف نابودی مظاهر اسلام در اندلس کرد. در این ایام از سویی موريسکوها را به اتهام همکاری با ترکان عثمانی مورد آزار و شکنجه شدید قرار می دادند و از طرف دیگر، چون کاتولیک های اسپانیا در مقابل تهدیدات پروتستان ها موضع دفاعی در پیش گرفته بودند، به بهانه ارتباط موريسکوها با پروتستان ها نیز گاه آنان را به محاکم تفتیش عقاید می سپردند؛ چنانکه می توان گفت این گروه به نوعی، قربانی غیرت دینی کاتولیک ها در برابر پروتستان ها نیز می شدند. (هورتز، ص ۳۶-۳۴)

در چنین جوی، موريسکوها با مقاومت و شکیبایی ثابت کردند که ملتی پایبند به ایمان و عقیده خویش اند و همه اقدامات خصمانه مسیحیان از قبیل شکنجه، قتل و تبعید را تحمل می کنند اما به مسیحیت و فرهنگ غربی تن نمی دهند. همچنین آنان به طرق مختلف، مثلاً با پیوستن به ماجراجویان دریایی، به عملیات انتقام جویانه بر ضد دشمن دست می زدند؛ به طوری که حکمرانان مسیحی از ماهیگیران موريسکو نیز در هراس بودند و از شغل ماهیگیری آنان ممانعت می کردند. البته حضور قوای دریایی عثمانی در غرب مدیترانه که شعار آزادی اندلس از چنگ پیروان مسیح را سر می دادند، عامل مؤثری در تقویت روحیه موريسکوها بود. آنان بارها در محاکم تفتیش عقاید اعلام می کردند که با مساعدت ترکان بار دیگر اندلس به دست مسلمانان خواهد افتاد و این سرزمین از وجود صلیب پرستان پاک خواهد شد. (مقلد الغنیمی، ۳/۶۷؛ بولرو، ص ۳۷)

موريسکوها بدون هراس از فشارهای اربابان کلیسا و شکنجه های محاکم تفتیش عقاید، بارها محدودیت ها را نادیده می گرفتند و از این رهگذر هر روز با مصائب جدیدی مواجه می شدند. در سال ۹۷۵ ق / ۱۵۶۷ م حکام مسیحی اعلام کردند: موريسکوها باید در همه حال تحت کنترل و مراقبت شدید قرار گیرند تا قوانینی را که به

منظور همگون سازی آنان با مسیحیان وضع شده، کاملاً رعایت کنند؛ از جمله تأکید کردند که تحریم به کار بردن زبان عربی و پوشش اسلامی باید دقیقاً اجرا شود؛ همهٔ موريسکوها در مدت سه سال باید زبان قشتالی را فراگیرند؛ همهٔ آنان باید فرزندان شان را به آموزشگاه های مسیحی بفرستند؛ از به کار بردن نام و لقب اسلامی بپرهیزند؛ در مهمانی ها طبق مراسم کلیسا عمل کنند؛ باید سنت زناشویی اسلامی را کنار نهند؛ در استحمام از شیوهٔ معمول عربی استفاده نکنند؛ علاوه بر این ها، موريسکوها باید در روزهای جمعه و اعیاد درهای منازل خویش را گشوده نگه دارند تا مأموران دولتی بر داخل خانه ها نظارت داشته باشند که عملی خلاف سنت مسیحی انجام نشود؛ آنان باید کتب عربی را ظرف یک ماه تحویل دهند و در صورت داشتن قرآن، به جرم مرتد شدن، سخت عذاب خواهند شد و... دیری نپایید که موريسکوها در برابر اعمال این سختگیری ها واکنش شدیدی نشان دادند و در ۹۷۶ ق / ۱۵۶۸ م به شورش دست زدند. این قیام از ناحیهٔ کوهستانی البشارات غرناطه و به رهبری فرناندو دوالور (Fernando de Valor) شروع شد. او بر خود نام ابن امیه نهاد و روستائیان اطراف را نیز به شورش فرا خواند. همو ابن فرج، یکی از یاران خویش را به ناحیهٔ البیازین غرناطه فرستاد تا موريسکوها را آن جا را هم به عصیان تحریک کند. بدین ترتیب، در مدتی کوتاه قیام آنان بخش اعظم مناطق کوهستانی ولایت غرناطه را فراگرفت. آنان با عملیات غافلگیرانه به کلیساها و دیرها حمله می کردند و در این جریان، تعدادی از کشیش ها و مأموران مسیحی به قتل رسیدند. (السائح، ص ۳۳۸؛ Hume, PP.128-130)

موريسکوها برای دست یابی به موفقیتی پایدار، از جهان اسلام یاری طلبیدند و بدین منظور سفرایی را به تطوان، الجزایر و قسطنطنیه فرستادند؛ اما به درخواست آنان پاسخ عملی داده نشد. فقط سلطان عثمانی به والی الجزایر نوشت تا جنگ افزار آنان را تأمین کند. در این ایام، قوای عثمانی در جبهه ای دیگر برای فتح قبرس با مسیحیان درگیر بودند و بعد از آن که در سال ۹۷۹ ق / ۱۵۱۷ م در نبرد لپانتو از نیروهای متحد مسیحی به سرکردگی اسپانیا، ونیز و دستگاه پاپ شکست خوردند، هرگز نتوانستند مستقیماً به یاری

مسلمانان اسپانیا بشتابند. (بدر، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ Elliott, in Russell, PP. 126-127)

در هر حال، شورش مورسکوها چندی مسیحیان را سخت نگران کرد. آنان در ابتدا به موفقیت‌هایی دست یابند و بخش‌هایی از غرناطه و کوهستان‌های اطراف آن را به کنترل خود درآوردند؛ به طوری که فیلیپ دوم، پادشاه اسپانیا، ناگزیر شد برای سرکوب آنان خود از نزدیک بر عملیات جنگی نظارت کند. گفته شده است که بزرگان مورسکو پس از پیروزی‌های اولیه دچار اختلاف شدند و رهبرشان، ابن امیه، به قتل رسید و جاشین او، ابن ابو، در برابر قوای مسیحی ناکام ماند و در ۹۷۹ ق / ۱۵۱۷ م تسلیم مسیحیان شد. بدین گونه، چندین سال درگیری مورسکوها با مسیحیان ولایت غرناطه پایان یافت و سپاهیان مسیحی پس از تسلط بر اوضاع، با بیرحمی تعداد بسیاری از آنان را به قتل رساندند؛ شماری از کودکان و زنان‌شان را به اسارت درآوردند؛ و سایرین را از مناطق جنوبی و از غرناطه اخراج، و به نواحی کوهستانی ایالت قشتاله و شمال اسپانیا تبعید کردند تا دیگر شاهد تجمع مورسکوها و تهدیدات آنان در جنوب اندلس نباشند. (Imamuddin, P.313)

سیاست حکمرانان مسیحی مبنی بر از بین بردن تمرکز مورسکوها و پراکنده ساختن آنان به مناطق دیگر اسپانیا به شکست انجامید؛ زیرا اشراف و صاحبان زمین به دلایل اقتصادی و کاهش یافتن محصولاتشان، سعی کردند آنان را به محلات خودشان بازگردانند. از سوی دیگر، تبعید مورسکوها به بخش‌های شمالی‌تر اسپانیا نه تنها به دفع خطرات احتمالی منجر نشد، موجب شد آنان با پروتستان‌ها که در رأس آنان امیر پیرنه بود، با سهولت ارتباط برقرار کنند؛ چنانکه اسقف طلیطله به فیلیپ دوم خاطر نشان کرد: مورسکوها به امیرنشین پیرنه نزدیک شده‌اند و فرانسه هم آنان را بر ضد کاتولیک‌ها تحریک می‌کند و درصدد است بار دیگر سرزمین ناوار را ضمیمه امیرنشین پیرنه نماید. علاوه بر تهدیدات پروتستان‌ها، به صاحب جلاله متواضعانه توصیه می‌کنم که هنوز خطر ترکان عثمانی نگران‌کننده است، و سلطان عثمانی در ولایت بلنسیه بیش از پنجاه هزار هوادار دارد و تعداد طرفداران او در ناحیه آراگون و غرناطه خیلی بیش از این‌ها است. آنان راه‌ها را دقیقاً

می‌شناسند و از نقاط ضعف سپاهیان ما آگاهند، باید چاره‌ای اندیشید که احتمال آمدن نیروی

دریایی ترکان وجود دارد و... (هورتز، ص ۷۳-۷۲)

در زمانی که موریسکوها به کمک‌های ترکان عثمانی چشم دوخته بودند، در مغرب (= مراکش) شرفای سعادیه حکومت می‌کردند. از خطای بزرگ شرفا این بود که با ترکان عثمانی هم پیمان نشدند؛ زیرا اگر با ترکان، ولو بیعت اسمی هم می‌کردند، شاید سرنوشت مسلمانان در منطقه غرب مدیترانه به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. در آن صورت، زمینه مساعد می‌شد تا ترکان قوای خود را در سواحل مغرب اقصی متمرکز کنند و توازن قوا را به نفع مسلمانان تغییر دهند و آن‌گاه به آسانی می‌توانستند به موریسکوها یاری رسانند. اما رابطه دوستانه شرفا با اسپانیای مسیحی سبب شد سواحل مغرب از قبیل عرائش و اسیلا در دسترس مسیحیان اسپانیا قرار گیرد و آنان از این طریق بتوانند پیشروی ترکان عثمانی را به سواحل اسپانیا و مغرب مسدود کنند. (مقلد الغنیمی، ۱۴۳/۳) البته در سواحل مغرب، نیروهای اسپانیولی از حملات انتقام‌جویانه موریسکوها در امان نبودند. گروهی از موریسکوهاى اخراج شده از اندلس، با ایجاد پایگاه‌هایی در تطوان، از هر فرصتی برای ضربه زدن به قوای مسیحی بهره می‌بردند. آنان با یورش‌های پی‌درپی به کشتی‌های مسیحی که در سبته، طنجه و اسیلا تردد داشتند، عرصه را بر آنان تنگ می‌کردند و حتی در ۹۹۷ ق / ۱۵۸۸ م موفق شدند سبته را از اسپانیولی‌ها باز پس گیرند. (حرکات، ص ۸۴)

به رغم تلاش‌های گسترده‌ای که در عهد فیلیپ دوم از طریق شبکه‌های وسیع کلیسایی و محاکم تفتیش عقاید به منظور همسان‌سازی اجتماعی و دینی در اسپانیا صورت گرفت، مسیحیان در زدودن فرهنگ اسلامی از جامعه موریسکوها چندان موفق نشدند. مفتشان بارها آثار فرهنگی و دینی آنان را از پنهانگاه‌ها و لای چرز دیوارها کشف می‌کردند و به جرم حفظ این آثار، موریسکوها را به آتش می‌افکندند؛ اما آنان باز هم با اهتمام و حمیت خاصی در حفظ این آثار کوشا بودند. هنگامی که شیوه‌های مختلف خشونت‌آمیز مؤثر واقع نمی‌شد، حاکمان مسیحی با دادن وعده‌های

گوناگون سعی می‌کردند بر آثار اسلامی دست یابند؛ چنانکه در سال ۱۰۰۱ ق / ۱۵۹۳ م با صدور فرمانی اعلام کردند اگر موريسکوها کتب عربی را تحویل دهند همه خطاهایشان بخشوده خواهد شد و دیگر تحت تعقیب قرار نخواهند گرفت. اما آنان به چنین دستوراتی وقعی نمی‌نهادند و با غیرت دینی از میراث فرهنگی‌شان پاسداری می‌کردند. (حمادی، ص ۴۵-۴۴)

در دهه پایانی سده ۱۰ ق / ۱۶ م، سردمداران دین و دولت اندلس در برابر عقیده استوار موريسکوها احساس عجز کردند و به تکاپو افتادند این جمعیت را به لحاظ فیزیکی از کشور اسپانیا حذف کنند و بدین منظور طرح‌های مختلفی پیشنهاد کردند. برخی گفتند: افراد بین ۱۸ تا ۴۰ سال موريسکو را در کشتی‌ها برای پارو زنی و در کارهای شاق به کار گیرند و به آنان غذای کافی ندهند تا کارشان به انقراض بینجامد. یکی از کشیشان عالی‌رتبه مطرح کرد: اطفال موريسکو را که کمتر از شش سال دارند از والدینشان جدا کنند و آنان را به پرورشگاه‌ها بپارند تا مطابق سنت مسیحی تربیت شوند؛ در ضمن، از ازدواج این گروه جلوگیری به عمل آورند؛ فشارها را تشدید کنند؛ و تنها در این صورت است که در مدت کوتاهی آنان از بین خواهند رفت. عده‌ای نیز پیشنهاد کردند گروهی از موريسکوها را برای کار در معادن فاره آمریکا به آن جا منتقل کنند و تعدادی را در بازارهای برده به فروش برسانند و بقیه را در دریا غرق کنند. در این میان جمعی از بزرگان مسیحی از اخراج موريسکوها و طرد عمومی آنان از اسپانیا سخن گفتند. بدین گونه، تا مدتی، یعنی تا هنگام مرگ فیلیپ دوم در ۱۰۰۶ ق / ۱۵۹۸ م، در محافل مسیحی بحث درباره چگونگی از بین بردن موريسکوها ادامه داشت. بعد از فیلیپ دوم، پسرش فیلیپ سوم بر تخت پادشاهی نشست. در زمان او، رهبران مسیحی به محو موريسکوها از جامعه اسپانیا رأی قطعی دادند و برای تحقق آن طرح‌های مختلفی را به مورد اجرا گذاشتند. (هورتز، ص ۸۷-۹۰؛ عنان، نهاية الاندلس، ص ۳۹۵-۳۹۳)

ستیز فرهنگی با مقدسات مورسکوها

پیشتر اشاره شد که مسیحیان سعی می‌کردند با هر ابزار ممکن، در اسپانیا وحدت دینی و فرهنگی ایجاد کنند. آنان به منظور فائق ساختن آیین مسیح، نه تنها با وسایل قهر و خشونت به مقابله با شعائر اسلامی می‌پرداختند، در این جهت از هیچ‌گونه دروغزنی و ناسزاگویی نسبت به قرآن و مقدسات اسلام نیز فروگذار نمی‌کردند. در این زمینه علمای مسیحی اسپانیا آثاری تألیف کردند که مملو از طعن و توهین به اسلام بود. گویا اینان از طریق پراکندن این نارواگویی‌ها، بر آن بودند تا بخشی از انتقام‌جویی جهان مسیحیت از مسلمانان را بر عهده داشته باشند. از جمله این آثار باید از کتاب برناردو بیریز با عنوان فی مواجهة القرآن یاد کرد. این اثر در سال ۹۳۴ ق / ۱۵۲۸ م در اشبیلیه و در ۹۳۸ ق / ۱۵۲۲ م در بلنسیه انتشار یافت. یکی دیگر از این گونه آثار، کتاب ازهاق القرآن است که یک راهب فلورانسی آن را تألیف کرد. او که چندین سال را در میان مسلمانان آسیا گذرانده بود، هدف خود از تدوین این کتاب را تقویت آیین مسیح و و مبارزه با بدعت معرفی کرد. این اثر در ۹۰۶ ق / ۱۵۰۰ م در اشبیلیه و در ۹۰۸ ق / ۱۵۰۲ م در طلیطله منتشر شد. کتابی دیگر با عنوان نور الایمان ضد القرآن توسط شخصی بنام خوان دی تین تألیف، و در ۹۲۵ ق / ۱۵۱۹ م در بلنسیه انتشار یافت. اثری هم با عنوان مواجهة ضد القرآن و ضد النحلة المحمدية من خلال کتابها و حياة محمد نفسه به وسیله لویی او بریقون نوشته شد که محاکم تفتیش عقاید آن را در ۹۶۲ ق / ۱۵۵۵ م در غرناطه چاپ و منتشر کردند و... (هورتر، ص ۱۱۶-۱۱۷)

انتشار مطالب نادرست و به کار بردن تعابیر ناروا در مورد دین اسلام، تنها گوشه‌هایی از ستیز فرهنگی اربابان کلیسا در اسپانیا به شمار می‌رفت. افزون بر آن، به سازمان دادن هیأت‌های تبشیری جهت فعالیت‌های تبلیغی در بین مورسکوها پرداختند و مدارس را که به دارالعقیده شهرت داشتند، در محلات مورسکونشین ساختند تا در آن‌ها کودکان آنان را با تعالیم دین مسیح آشنا کنند. همچنین کشیشان را ترغیب می‌کردند برای پیشرفت در کارهای تبشیری به یادگیری زبان عربی روی آورند. بدین منظور در

۹۰۷ق / ۱۵۰۱م کتاب قواعد و قاموس عربی را در غرناطه تدوین و در دسترس آنان قرار دادند و... (Hillgarth, vol. II, P.472)

این نوشته‌ها و اقدامات تبلیغی پیروان مسیح نیز در رویارویی با ویژگی‌های فرهنگی موريسکوها به طور مؤثری کارساز نبود. موريسکوها بر خلاف خواست حاکمان مسیحی، در جهت حفظ شعائر دینی و عمل به واجبات اسلامی تلاش وافر را از خود نشان می‌دادند. آنان کتاب‌هایی درباره نماز و سایر عبادات را به طور پنهانی در بین خودشان توزیع می‌کردند. در آراگون نسخه‌ای خطی کشف شده که نشان می‌دهد موريسکوها در سده ۱۰ ق / ۱۶ م حتی از رفتن به حج نیز غافل نبودند. (هورتز، ص ۱۱۳-۱۱۵) همچنین آنان به منظور خنثی کردن تبلیغات خصمانه مسیحیان، مخفیانه به انتشار و رد و بدل کردن آثاری می‌پرداختند که در آن‌ها از عظمت اسلام، قدرت و عزت دیرینه مسلمانان در اندلس سخن به میان آمده بود. (حمادی، ص ۱۱۰-۱۱۱) باید گفت: به لحاظ محدودیت‌های شدید و سختگیری‌هایی که بر ضد موريسکوها در مورد کاربرد زبان عرب اعمال می‌شد، آنان ناگزیر شدند آثار دینی و فرهنگی را با حروف عربی اما به زبان اسپانیولی، که از آن به الجامیادو (aljamiado) (= الاعمجیه) تعبیر می‌شود، تدوین نمایند. بدین وسیله علاوه بر فائق آمدن بر ناشکیبایی‌های محیطی، چنین نگارشی را به عنوان رمز هویت فرهنگی خویش به دیگران معرفی کردند. البته متون قرآنی و مطالب کلامی را اغلب دوزبانه می‌نوشتند؛ یعنی در بین سطور نوشته‌های الاعمجیه، معادل عربی آن‌ها را نیز درج می‌کردند تا اختلالی در معانی اصلی این متون رخ ندهد. (Chejne, PP.378-379)

گاه موريسکوها در واکنش به فعالیت‌های تبلیغی مسیحیان، در میان خویش جلسات کلامی تشکیل می‌دادند. در این جلسات، ادله مسیحیت را نیز فرا می‌گرفتند تا بهتر بتوانند آن‌ها را رد کنند. بیشتر بحث‌ها پیرامون شخصیت مسیح و تثلیث بود. در این زمینه رساله‌ای در بین موريسکوها با عنوان المواضع السبعة و الثلاثون فی القرآن حول وحدانية الله دست به دست می‌گشت که تثلیث در آن با اثبات وحدانیت خداوند، با

دلایل کافی رد شده بود. همچنین برخی از موريسکوها به تدوین رساله‌های جدلی اقدام می‌کردند؛ چنانکه شخصی به نام محمد غوزیرا رساله‌ای با عنوان نقد ارکان ایمان مسیحی نوشت که در بین موريسکوها انتشار وسیعی داشت. یکی دیگر از راه‌های حفظ ایمان اسلامی، آن بود که موريسکوها به طور منظم جلسات سری کتاب القرآن را برگزار می‌کردند. در هر حال، آنان به شیوه‌های گوناگون در صدد برمی‌آمدند نفوذ فرهنگی مسیحیان را بی‌اثر سازند. (هورتز، ص ۱۶۸-۱۶۷)

باید گفت: موريسکوها برای پاسداری از هویت دینی خود بهای سنگینی پرداخت کردند. آنان از شغل‌هایی نظیر نظامی‌گری، قضا، صراف‌ی و سایر مزایای اجتماعی محروم بودند و همواره در معرض اهانت‌ها و سمت‌های طاقت‌فرسا قرار داشتند. اربابان کلیسا که نمی‌توانستند با هیچ ابزاری این جمعیت را از دینشان بازگردانند، گاه از شدت تعصب آنان را در آتش می‌انداختند؛ یا فرمان می‌دادند آنان را عقیم سازند تا نسلشان انقراض یابد؛ و پیوسته به منظور تحریک عامه خاطر نشان می‌کردند: موريسکوها که به ظاهر از مسیحیت دم می‌زنند، در باطن مشتی کفار و بدعقیده‌اند؛ در هیچ موردی قابل اعتماد نیستند؛ به رغم این که در اسپانیا زندگی می‌کنند همدل دشمنان کاتولیک‌ها هستند و همیشه به آنان یاری می‌رسانند. اولیای امور هزینه‌های فراوانی صرف تنصیر موريسکوها می‌کنند، اما آنان با مقاومت و سرسختی، این کوشش‌ها را بی‌ثمر، و روحانیون مسیحی را با ناکامی مواجه ساخته‌اند و... (عنان، نه‌ایة‌الاندلس، ص ۳۹۵-۳۹۶؛ هورتز، ص ۱۶۴-۱۶۵) بنابراین، جوی پدید آمد که به طرد و اخراج آنان از وطنشان، اسپانیا، منجر شد. بدین گونه، حاکمان مسیحی در رویارویی با این پدیده، نهایت در ماندگی را در تاریخ از خود به یادگار گذاشتند.

موريسکوها وقتی دریافتند که اخراجشان از اندلس قطعی است، برای توجیه آن، سخنانی را در قالب حدیث درباره سرنوشت اسلام در اسپانیا به پیامبر نسبت دادند و آن را به زبان الاعجمیه نوشتند. در این مورد نوشته‌ای از آنان بر جای مانده، که نسخه خطی آن با کد ۷۷۴ در کتابخانه ملی فرانسه در پاریس نگهداری می‌شود. در آن چنین آمده

به روایت ابن عباس، روزی محمد (ص)، رسول خدا، پس از پایان نماز مغرب در حالی که بر منبر تکیه زده و به سوی مغرب چشم دوخته بود، به شدت گریست. ابن عباس پرسید: یا رسول الله، چرا گریه می‌کنید؟ آن حضرت پاسخ داد: به خاطر این که خداوند به من جزیره‌ای به نام اندلس نشان داد. آن دورترین جزیره‌ای است که مسلمانان در آن زندگی خواهند کرد و نخستین مکانی است که اسلام از آن جا برچیده خواهد شد. (Lopez-Baralt, P.202)

بدین سان، مورسکوها در آستانه اخراج از اسپانیا، چنین القا می‌کردند که پیشگویی‌های پیامبر (ص) در شرف وقوع است.

توضیحات

۱. واژه اسپانیولی مورسکو (Morisco) به مسلمانانی اطلاق می‌شده که پس از تصرف غرناطه توسط فردیناند و ایزابلا (پادشاهان کاتولیک) در سال ۸۹۷ ق / ۱۴۹۲ در اسپانیا باقی ماندند. یعنی بعد از برچیده شدن آخرین پایگاه اسلامی از اسپانیا، نویسندگان غربی برای اشاره به مسلمانان آن جا اصطلاح مورسکو را به کار می‌برند. (Levi-provençal, Vol. V, P.577)
۲. کتاب اخبار المصر فی انقضاء دولة بنی نصر یا نبذة المصر فی اخبار ملوک بنی نصر از نویسنده‌ای مجهول که در سال ۹۴۷ ق / ۱۵۴۱ م، یعنی حدود پنجاه سال پس از سقوط غرناطه، نوشته شده و تنها منبع اسلامی درباره حوادث غرناطه و بعد از آن بوده که از آن ایام بر جای مانده است. به نظر می‌آید نویسنده از اشراف غرناطه بوده و خود در جوانی حوادث آن جا را دیده و حتی در برخی از آن‌ها شرکت داشته است. پس از سقوط غرناطه، نویسنده در این شهر باقی مانده و بر اثر فشار مسیحیان به ظاهر کیش مسیحیت را پذیرفته است اما در نهان مسلمان می‌زیسته و از ترس مفتشان مسیحی نام خود را آشکار نمی‌کرده است. (عنان، نه‌ایة‌الاندلس، ص ۱۹۶-۱۹۵)
۳. عنان می‌گوید:

ضمن تحقیقاتم در کتابخانه واتیکان رم این سند را مشاهده کردم. وصف آن در فهرست این کتابخانه آمده است. سپس بر ترجمه قشالی آن نیز دست یافتم. همچنین یک نسخه از سند مذکور به زبان الاعجمیه (الجامیادو) در کتابخانه آکادمی تاریخ در مادرید موجود است. (عنان، نه‌ایة‌الاندلس، حاشیه ص ۳۴۴)

۴. هرگاه سخن از محکمه تفتیش عقاید (inquisition) به میان می‌آید، اذهان متوجه اسپانیا می‌شود؛ زیرا محاکم این کشور به لحاظ طول مدت، گستردگی و شدت عمل از سایر جاها ممتاز است. گفته شده در پی فرمان پاپ سیکستوس چهارم (sixtus IV) در ۸۸۲ ق / ۱۴۷۸ م بود که محکمه تفتیش عقاید در اسپانیا تأسیس شد. در بخشی از این فرمان خطاب به پادشاه قشاله چنین آمده:

ما خاطرنشان می‌کنیم که در شهرهای مختلف تحت سلطه شما، افراد بسیاری پس از تعمید بار دیگر مخفیانه به قوانین و آداب و سنن خویش برگشته‌اند و... باید برای هر شهر یا منطقه اسقف‌نشین هباتی را متشکل از افراد روحانی و غیرروحانی برگزینید تا طبق مقررات کلیسا و عرف به تفتیش عقاید الحادی بپردازند و...

... بدین منظور نخستین شورای مفتشان افکار و عقاید به ریاست ترکمادا (Torquemada) در ۸۹۹ ق / ۱۴۸۴ م در اشبیلیه برگزار شد. این شورا متشکل از هفت عضو بود و در رأس آن یک مفتش کل قرار داشت که او با تأیید پاپ و توسط پادشاه تعیین می‌شد. دیری نباید که این محاکم دامنه فعالیت خود را در شهرهای دیگر اسپانیا از قبیل طلیطله، بلدالولید، غرناطه، فرطبه، مرسیه، بلنسیه، سرقسطه و غیره گسترش دادند. (تستا، ص ۹۷-۹۶-۱۰۶-۱۰۴؛ Sabtini, PP.67-69) جهت اطلاع از تصمیمات و اقدامات این محاکمه، که مورسکوها آن‌ها را تشکیلات شیطانی نامیده‌اند، به اثر محمد عبدالله عنان با عنوان دیوان التحقيق والمحاکمات الکبری مراجعه شود.

۵. شارل اول که حاصل ازدواج فیلیپ پسر ماکسیمیلیان، پادشاه اتریش، با ژوان (دختر فردیناند و ایزابلا)، پادشاه و ملکه اسپانیا بود، در پانزده سالگی به پادشاهی اسپانیا رسید؛ و سپس در ۹۲۵ ق / ۱۵۱۹ م لقب «امپراتور مقدس روم» را بر خود نهاد و وارث تاج و تخت خاندان هابسبورگ در اتریش نیز شد. از آن پس، تا سال ۹۶۲ ق / ۱۵۵۶ م که از سلطنت کناره‌گیری کرد، به امپراتور شارل پنجم موسوم شد. (کندی، ص ۶۷)

منابع و مآخذ

- اخبار العصر فی انتضاء دولت بنی نصر. تحقیق حسین مؤنس. قاهره، [بی‌تا].
التر، عزیز سامع. الاتراک العثمانيون فی افريقيا الشمالية. ترجمه د. محمود علی عامر. بیروت، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.
بدر، احمد. تاریخ المغرب والاندلس. دمشق، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م.
بول رو، جان. الاسلام فی المغرب. ترجمه نجلده هاجر و سعید الغز، بیروت، ۱۹۶۰ م.